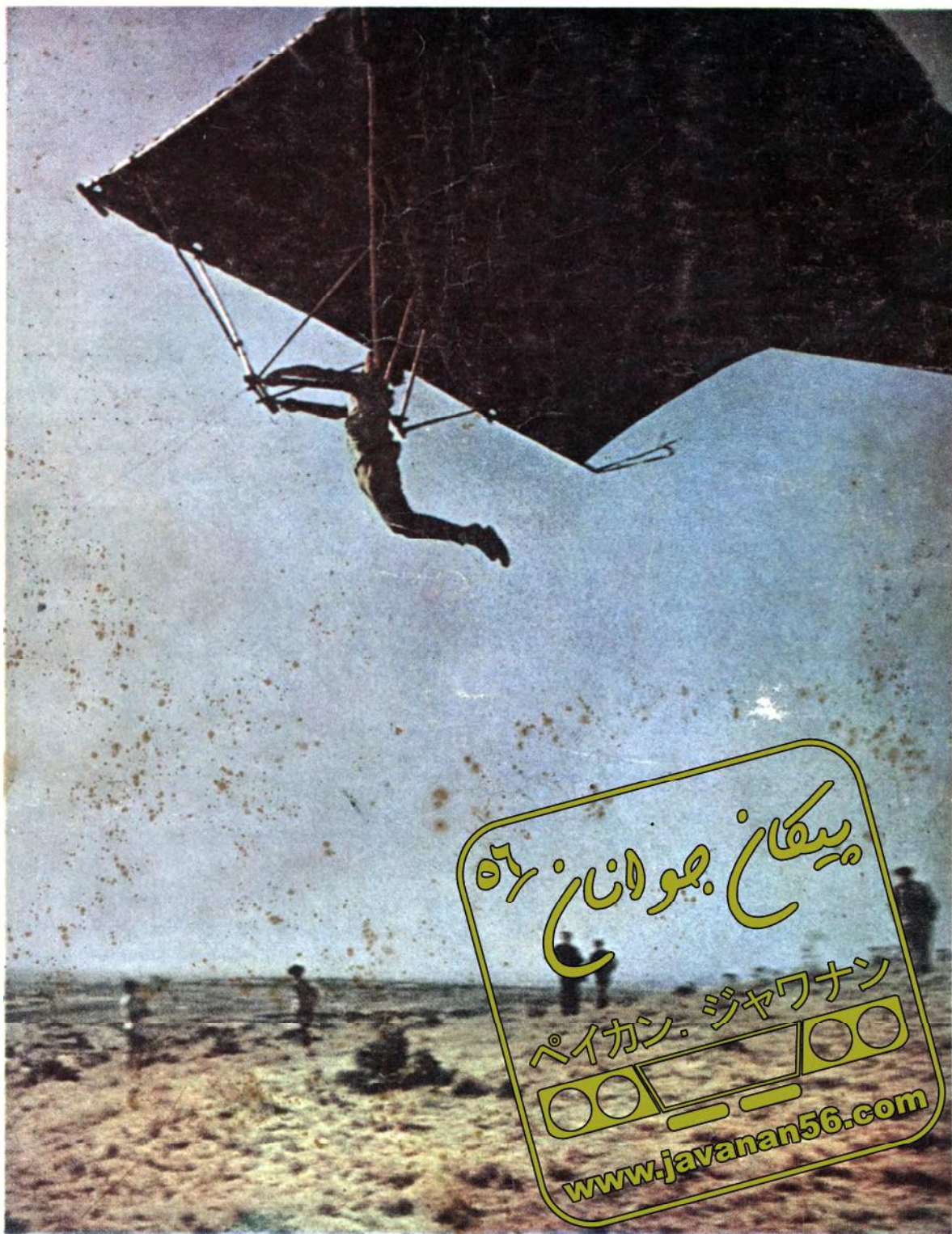




شماره ۷۶ سال سی و پنجم - شنبه ۱۷ تا سه شنبه ۲۰ خرداد ماه ۱۳۵۴

خواندنیها



پیکان جوانان ۵۶

ペイカン・ジャワナン

www.javanan56.com



ایران در سه روز گذشته

مذاکرات رهبران ایران و ترکیه

● بدنبال ورود حضرت «فخری کورتورک» رئیس جمهور ترکیه برای یک دیدار رسمی بایران، روز چهارشنبه گذشته رهبران دو کشور یک سلسله مسائل مهم جهانی بویژه اوضاع منطقه و همکاریهای همه جانبه دو کشور را مورد بررسی و تبادل نظر قرار دادند. این مذاکرات در کاخ نیاوران صورت گرفت و وزرای خارجه دو کشور نیز حضور داشتند.

توسعه همکاریهای دو کشور

● مذاکرات ایران و ترکیه با توجه باین که دو کشور در سیاست خارجی و بخصوص در مسائل مربوط به خاورمیانه دارای وحدت و تشابه نظر هستند بیشتر بمسائل مربوط به توسعه همکاریهای اقتصادی، فرهنگی، علمی و سیاسی دو کشور اختصاص داشته است و هر دو کشور آمادگی کامل برای توسعه روابط خود ابراز داشته و این همکاریها در چهار چوب برنامه های عمران منطقه ای که پاکستان نیز در آن عضویت دارد بوده است.

● منابع آگاه همچنین خاطرنشان ساختند که ایران و ترکیه موضوع عضویت برخی دیگر از کشور های منطقه را در سازمان عمران منطقه ای مورد توجه قرار داده اند.

مسائل مربوط به خاورمیانه عربی و اقداماتی که در جهت صلح این منطقه در جریان است و همچنین مسئله قبرس و موضوع قیمت نفت در مذاکرات مورد بررسی و تبادل نظر قرار گرفته است.

ضیافت بافتخار شاهنشاه

● در کاخ گلستان بافتخار شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانوی ایران ضیافت شامی از سوی رئیس جمهوری ترکیه ترتیب داده شد که در

آن حضرت فخری کورتورک طی بیاناتی گفت:

«ایمان دارم که ترکیه و ایران بعنوان دو کشور همسایه دوست، متفق و در حال پیشرفت در شئون اقتصادی، بازرگانی و فنی باید همکاریهای خود را توسعه دهند و در این راه اشتراك مساعی داشته باشند هرچه براین میراث مشترك و پرافتخاری که تاریخ نصیب ما کرده است اضافه کنیم ملت های ما را بیشتر بهم نزدیک خواهد کرد لازمه همسایگی و دوستی و همچنین هدف دائمی ترکیه بر این است که تماس های نزدیک و همکاریهای بین دو کشور تقویت شود و هرچه بیشتر توسعه یابد مشاهده این آرزو در کشور برادر ما ایران که حاصل مذاکرات ما با اعلیحضرت میباشد ما را جدا بسیار خوشحال کرده است.»

بیانات شاهنشاه آریامهر

● در پاسخ سخنان رئیس جمهوری ترکیه، شاهنشاه آریامهر ضمن ابراز خوشوقتی از سفر رهبر ملت ترکیه به ایران فرمودند:

در این دنیای پرتحول که شاید دنیای کهنه باید جای خود را بیک دنیای جدید که امیدواریم بر اصول صحیح تر عدالت و برقراری حقوق بنا نهاده شده باشد این دنیای جدید را ما باید باهم برآن وارد شویم. همانطور که در حال منافع عالیه دو ملت ما باین نزدیکی میباشد یقین دارم که در آینده نیز منافع عالیه دو ملت ما از هم جداناپذیر خواهد بود. بدیهی است و طبیعی است که بین دو مملکت ما روابط فرهنگی، تجاری، اقتصادی و حتی رابطه دیگری بجداعلای خودش حفظ شده است. امیدوارم و مطمئن هستم که

مسافرت آن حضرت به مملکت ایران قدم دیگری است در تایید و تحکیم بیشتر روابط برادری بین دو مملکت و ملت ایران و ترک.

ولیمهد ایران در مصر

● بنا بدعوت رسمی پوزیدنت انورسادات رئیس جمهوری مصر والا حضرت همایون ولایتعهد روز سه شنبه گذشته بمصر عزیمت فرمودند و مورد استقبال گرم و صمیمانه ملت مصر قرار گرفتند. ولیمهد ایران که طی تشریفات رسمی توسط نخست وزیر و سایر شخصیت های مملکتی بدرقه شدند از بندر پورت سعید - خط دفاعی بارلو و بندر سوئز دیدار کردند و روز چهارشنبه منطقه آزاد پورت سعید را افتتاح نمودند. روز ۵ شنبه همراه با پوزیدنت انور سادات بر عرشه ناوشکن مصری در راس کاروانی از کشتی ها از کانال سوئز عبور فرمودند و آنرا گشودند و دیروز بمیمن مراجعت نمودند.

نقش ایران در خلیج فارس

● آقای اردشیر زاهدی سفیر شاهنشاه آریامهر در آمریکا هفته گذشته طی بیاناتی، خطوط اصلی سیاست مستقل ملی و پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی ایران را برای همسران اعضای شورای مشترك «انستیتیو مدیریت بین المللی و عمران» تشریح کرد. در مورد پاکستان گفت: (سرنوشت پاکستان نه تنها از نظر مصالح حیاتی ایران بلکه منطقه اقیانوس هند دارای اهمیت فراوانی است و ما نسبت بسرنوشت و تمامیت ارضی پاکستان بی تفاوت نخواهیم بود.)

● در مورد عراق آقای زاهدی گفت (در نتیجه رهبریهای خردمندانه شاهنشاه آریامهر اختلافات بین دو

خبرهای رسی کشور و جهان ، و خلاصه گزارشها و شامل : رپرتاژهای خبری و زنده خبر های خاص و خصوصی مطبوعات و انواع شایعات

روابط خارجی

● بقرار اطلاع بدنبال پیشنهاد ایران برای دفاع از منطقه خلیج فارس و خواستار شدن ایران و عراق از این مسئله ، دولت ابوظبی نیز خواهان تشکیل يك کنفرانس (گسترش یافته) از کشور های خلیج فارس شد .

● گفته میشود با توجه باستقبال کشور های منطقه خلیج فارس از پیشنهاد ایران ، بزودی مقدمات تشکیل کنفرانس سران منطقه ای خلیج فارس فراهم میشود . «پرچم خاورمیانه»

● موج همکاری کشور های کرانه ای خلیج فارس ، بالا گرفته است . و اکنون علاوه بر ایران ، کویت و عراق و امارات متحد عرب ، و امارات دیگر ، از آن جانبداری میکنند ، و کار تدارک مقدمات کنفرانسی از کشور های ناحیه برای بی ریزی اساس همکاری گروهی در دفاع از ایمنی و آرامش خلیج فارس ، در جریان است .

● دامنه این موج ، در حال حاضر ، کرانه های جنوبی خلیج فارس را

کشور از طریق مسالمت آمیز حل و فصل شده و باب جدیدی در مناسبات دوستانه بین دو کشور گشوده شده است .

● سپس نظریه آقای زاهدی در مورد ترکیه و روابط ایران باینگونه ابراز شد که اسه کشور ایران و ترکیه و پاکستان همکاری ثمر بخشی در چهار چوب سازمان پیمان مرکزی دارند .

● سفیر شاهنشاه آریامهر در واشنگتن درباره خلیج فارس گفت «ایران نقش خطیری را در حفظ صلح

پوشانده است ، و آنها با دقت و توجه بیشتر به اهمیت موضوع می اندیشند و از آن استقبال میکنند .

● گفته میشود ، اکنون ، تمام کشور های کرانه ای خلیج فارس ، از کوچک و بزرگ ، و با هر فاصله و مقدار رابطه که با این دالان آبی دارند ، داوطلب مشارکت در وحدت عملی هستند که ایران پیشنهاد کرده است و برای تسهیل اجرای این پیشنهاد ، يك يك موانع را دارند از میان می برند . و ازین قبیل است اقداماتی که در مورد پایگاه ها ، و تکیه گاه های خارجی در ناحیه وجود داشته است که نحوه پایان بخشیدن به وضع و شرایط آنها مورد توجه است .

«پیغام امروز»
● اظهارات سخنگوی دولت سوریه مبنی بر اینکه سوریه و عراق سرانجام توانسته اند اختلافات سه ماهه خود را بر سر نحوه تقسیم آب رودخانه فرات حل کنند با استقبال و خشنودی محافل سیاسی تهران روبرو شد .
● نظر ناظران آگاه رفع

و ثبات این منطقه حیاتی بمعده دارد سیاست توسعه طلبانه ای را در منطقه خلیج فارس تعقیب نمیکند بلکه هدف اساسی کشور ما نسبت بخلیج فارس اینست که کلیه کشورهای منطقه بتوانند از صلح برخوردار باشند .

● آقای زاهدی همچنین در مورد مناسبات ایران و ایالات متحده آمریکا گفت که روابط دو کشور هیچگاه بهتر از حال حاضر نبوده و تشریف فرمائی شاهنشاه آریامهر بآمریکا در تحکیم مبانی دوستی و همکاری میان دو کشور نقش بسیار مهمی داشته است .

اختلافات ایران و عراق ، موضوع توسعه همکاریهای سیاسی و اقتصادی کشور های واقع در منطقه خلیج فارس و نزدیکی بیشتر روابط این کشورها با یکدیگر از جمله متغیر ها و عواملی میتواند باشد که سوریه و عراق را به حل اختلافات خود ترغیب کرده است . محافل سیاسی تهران امیدوارند که رفع بحران در روابط بغداد و دمشق بتواند به وحدت نظر هرچه بیشتر اعراب بخصوص در وضع حاضر که مسئله صلح خاورمیانه مطرح است کمک کند .

● منابع آگاه ، اعلام کردند که براساس مذاکراتی که هم اکنون در تهران ، بین بک هیات عالیه اقتصادی ترکیه و مقامات وزارت بازرگانی جریان دارد ، مسایل مهمی در زمینه روابط و همکاری اقتصادی و فنی و تجارتی دو کشور مطرح شده است .

● این منابع گفتند که از جمله موضوع هایی که در این مذاکرات مورد بررسی قرار گرفته ، استفاده ایران ، از راههای زمینی ، دریائی ، راه آهن و بنادر ترکیه ، برای حمل و نقل کالا های وارداتی و صادراتی ایران از اروپا و بالعکس است ، گفته میشود ، با احتمال زیاد در پایان این مذاکرات زمینه برای عقد قرارداد های ترانزیتی در جهت عبور کالا های وارداتی ایران از اروپا از خاک ترکیه ، آماده خواهد شد .

● همچنین قرار است با کمک ایران در مرز ایران و ترکیه ، تاسیسات گمرکی تازه بوجود آید و کلیه جاده های ترکیه که به ایران ختم میشود ، اسفالت و تعریض گردد .

«کیهان»

● ارزیابی مجدد نقش سازمان عمران منطقه‌ای (آرسی.دی) یکی از مهمترین موضوع هایی است که در مذاکرات شاهنشاه و فخری گوروتورک رئیس جمهوری ترکیه در تهران مطرح شد و مذاکرات سران دو کشور از سه‌شنبه قبل در تهران آغاز شد.

● هم تهران وهم آنکارا خواستار تقویت آرسی.دی و تبدیل آن به یک سازمان فعال منطقه‌ای هستند، سازمانی که میتواند در سراسر آسیای باختری شریکان و همکاران تازه داشته باشد. ضرورت بررسی مجدد تحولات سیاسی و نظامی منطقه پیمان مرکزی (ستو) یعنی از مدیریتانه خاوری تا دریای عرب نیز در مذاکرات شاهنشاه و گوروتورک بمیان خواهد آمد.

● «کیهان» محافل تهران برای مسافرت رئیس جمهوری ترکیه بایران اهمیت فوق‌العاده‌ای قائلند. این محافل معتقدند که روابط بسیار صمیمانه و دوستانه و برادرانه حاکم به محیط مناسبات دیرین ایران و ترکیه باز هم از توسعه زیادتری برخوردار میشود و هم‌کاریهای دو کشور در رشته های متعدد دیگری رو با افزایش خواهد نهاد و منجمله در مسائل محدوده ستو نیز این توسعه محسوس تر خواهد بود. رئیس جمهوری ترکیه و بانو بدعوت رسمی شاهنشاه آریامهر هفته گذشته بایران آمدند.

روابط داخلی - اداری

● بقرار اطلاع به پزشکان خارجی که به استخدام دولت ایران درآیند مسکن مناسب داده میشود و در صورتی که سازمان های استخدام کننده، مسکنی در اختیار پزشک نگذارند ماهانه ۲۰۰۰۰ ریال اجاره به آنان پرداخت میشود.

● وزارت امور اقتصادی و دارایی موافقت خود را با استخدام یک‌هزار و پانصد پزشک و کادر پزشکی برای کادر در وزارت رفاه اجتماعی اعلام کرد.

در این موافقت نامه گفته شده است که استخدام پزشکان برای مدت ۲ سال بطور پیمانی صورت میگیرد و در صورت نیاز سازمان استخدام کننده، میتواند مدت قرارداد استخدام را تا ۳ سال بعد نیز (جمعا ۵ سال) تمدید کرد.

● مذاکرات کارشناسان دانمارکی با مقامات سازمان مسکن برای احداث ده هزار واحد مسکونی از هفته گذشته در تهران آغاز گردید، این واحد های مسکونی بصورت پیش ساخته است و قسمت عمده آن در تهران ساخته میشود.

● بر اساس قراردادی که چندی قبل بین ایران و دانمارک به امضا رسید، قرار شد کارشناسان دانمارکی در ساختن ۱۰۰ هزار واحد مسکونی با ایران مشارکت کنند، براساس تصمیم وزارت مسکن و شهر سازی ده هزار دستگاه از این واحد های مسکونی در تهران ساخته میشود. برای خرید زمین مورد نیاز، هیات دولت تصویب‌نامه خاصی صادر کرده است. برای احداث این واحد مسکونی در حدود یک میلیون متر مربع زمین مورد نیاز است، که از اراضی غرب تهران تامین میشود.

● «رستاخیز» عملیات اجرائی احداث تأسیسات وسیع بندری چاه بهار شامل ساختمان سه اسکله مدرن تجاری و اسکله بارچ بندرگاه مسافربری و بندرگاه ماهی آغاز شد. بر اساس طرح وسیعی که تهیه شده است با احداث تأسیسات جدید بندری در چاه بهار این بندر به صورت یکی از بزرگترین بندر تجاری کشور تبدیل میشود و بخش قابل توجهی از کالا های صادراتی و وارداتی از این طریق وارد و یا صادر میشود.

● در اجرای این طرح سه اسکله مدرن تجاری به اسکله های موجود این بندر اضافه میشود علاوه براین یک اسکله بارچ و یک بندرگاه مسافربری احداث خواهد شد.

«بوس»

● طرح گسترش ترافیک حمل و نقل تهران برای سال ۱۳۶۰ تهیه شد این طرح بر اساس فرض جمعیتی معادل ۵۰ میلیون نفر در سال ۱۳۶۰ و ۸ میلیون نفر در سال ۱۳۷۰ و محدوده‌ای بوسعت ۴۰۰ کیلومتر مربع را در برمیگیرد و چنین فرض شده است که تا سال ۱۳۶۰ مساحت تهران و مناطق وابسته به آن که بار ترافیک تهران بآن نقاط نیز منتقل میشود ۴۰۰ کیلو متر مربع باشد.

● بر اساس هدف های این طرح مراکز جدید اداری در کن و تهران پارس مستقر میشوند و از طریق مترو به مرکز تهران می‌پیوندند. و دو شاه راه سریع‌السیر شمالی - جنوبی نیز یکی از پارکوی تا خیابان شوش و دیگری از خیابان داریوش کبیر به فرح‌آباد کشیده میشود.

● «پیغام امروز» با اجرای سیاست تازه دولت در جهت صرفه جوئی و جلوگیری از هزینه های زائد و برطبق برآورد کارشناسان در وزارتخانه ها و سازمان های دولتی امسال بیش از ۸۰ میلیارد ریال در هزینه ها صرفه جوئی میشود.

● از جمله مواردی که برای صرفه جوئی پی‌گیری خواهد شد هزینه های اداری و لوازم مصرف شدنی و لوازم رومیزی است.

بر اساس برآوردی که از جانب سازمان برنامه و بودجه به عمل آمده است با اجرای طرح صرفه جوئی دولت در هزینه های زائد سالانه حدود ۸۰ میلیارد ریال در هزینه ها صرفه جوئی میشود و بدین ترتیب سهمی که دولت از این صرفه جوئی برای خرید اوراق پس‌انداز مسکن کارمندان اختصاص میدهد رقم قابل توجهی را تشکیل میدهد.

«آیندگان»

● نامزد های انتخاباتی در این روز ها دائما بین تهران و شهرستانها در ایاب و ذهابند شهرستان میروند،

کنفرانس سران خلیج فارس در پائیز تشکیل میشود

فعالیت های گوناگونی که برای تشکیل کنفرانسی از سران خلیج فارس از چند ماه پیش آغاز شده بود اکنون به مرحله ای تازه رسیده است. گزارش های رسیده از ابوظبی حاکی است که امارات متحد عرب آمادگی خود را برای برگزاری این کنفرانس اعلام کرده است.

پیشنهاد تشکیل چنین کنفرانسی بطور محرمانه از سوی ایران و عراق داده شد و اندکی بعد مورد پشتیبانی عربستان سعودی نیز قرار گرفت. سپس کویت خواستار تشکیل اتحادیه اقتصادی منطقه ای شد و بحرین ضرورت تشکیل کنفرانس سران را تاکید کرد.

به گفته ناظران سیاسی احتمال تشکیل کنفرانس سران خلیج فارس در پائیز آینده اکنون جدی تر از همیشه است. با این حال هنوز مذاکرات رسمی برای تعیین محل کنفرانس آغاز نشده است. .. نخستین موضوع مورد بحث کنفرانس توافق همه کشور های ساحلی برای جلوگیری از نفوذ و حضور نظامی قدرت های بیگانه در خلیج فارس خواهد بود.

ایران از برجیده شدن همه پایگاه های نظامی خارجی در منطقه خلیج فارس پشتیبانی میکند.

تا باصلحای قوم و دارندگان رای بطور غیر مستقیم، و رای دهندگان بطور مستقیم مذاکره و توافق کنند. تهران می آید، تا از فعالیت رقبا در مرکز مطلع شوند. در بعضی نقاط فعالیت انتخاباتی از این حد جلوتر رفته و جبهه بندی کم کم روشنی بخود میگیرد.

● تهران با جمعیت انبوه، و نامزد های فراوان و گروه های متفاوت و متعدد هنوز وضع مبهمی دارد. در حقیقت فعالیت پنهانی کاندیدا های تهران وسیع تر از تبلیغات علنی آنهاست. پیش بینی میشود از هفته آینده تهران صحنه داغ انتخابات شود.

«اطلاعات»

● تا پایان سال ۱۳۵۶ کلیه شهر های ایران با جمعیتی بیش از ۲۵ هزار نفر دارای طرح جامع و تفصیلی خواهند شد.

ضمنا به منظور رفع گرفتاری شهرها و توسعه فعالیت های ساختمانی، طرحهای جامع استانی شد.

شورای عالی شهرسازی اعلام کرد که قرارداد تهیه طرح جامع ۳۴ شهر و منطقه توریستی به امضاء رسیده است. که این طرحها در دست تهیه است.

«کیهان»

روابط اقتصادی

● بقرار اطلاع برای توسعه صادرات کشور، يك برنامه درازمدت ۲۰ ساله تدوین میشود که در تهیه آن سازمان برنامه، وزارت بازرگانی و مرکز توسعه صادرات ایران همکاری خواهند داشت.

● گفته میشود که این برنامه سطح صادرات سالیانه ایران را به ۲۰ میلیارد دلار افزایش دهد و برای نیل به هدف از همه امکانات استفاده خواهد شد.

● پیش بینی میشود که این برنامه بخوبی نتیجه بخش باشد، زیرا برنامه ای

سازی و فلزی فعالیت دارند. از ۲۵۰ میلیون دلار سرمایه گذاری ۲۰ درصد آن را کمپانی انگلیسی خواهد داد.

● يك مقام آگاه در این مورد گفت: عملیات ساختمان این کارخانه امسال آغاز میشود و در حدود سه سال دیگر به مرحله بهره برداری میرسد. با شروع بکار کارخانه مذکور، تقریباً ۸۰ درصد نیاز کشور به ورق آهن در داخل تامین خواهد شد.

«رستاخیز»

● مقدمات اعزام چند هیات مهم بازاریاب از جانب شرکت قرش ایران به کشور های اروپا و آمریکا فراهم شد و بزودی برای انجام يك سلسله فعالیت های بازاریابی اعزام محل ماموریت خود میشوند. قرار است هیات های مزبور در طول اقامت خود در کشور های اروپا و آمریکا ضمن انجام ملاقات هایی با وارد کنندگان این کشور با ارائه کاتالک های حاوی مشخصات و مختصات

که ایران برای صنعتی شدن، تدوین کرده است، برآورده شدن طرح جدید صادراتی را امکان پذیر میسازد.

«پرچم خاورمیانه»

● طرح احداث کارخانه فولاد سازی يك میلیون تنی اصفهان آماده شد و بدین منظور يك شرکت مختلط ایرانی و انگلیسی با سرمایه ای معادل ۲۵۰ میلیون دلار در شرف تاسیس است که موجودیت آن بزودی رسماً اعلام میشود.

● کارخانه فولاد سازی اصفهان که تنها ورق آهن، برای صنایع اتومبیل سازی و صنایع فلزی تولید خواهد کرد با مشارکت و همکاری کمپانی فولاد انگلیس ایجاد خواهد شد و شرکای ایرانی آن عبارتند از سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، شرکت ملی صنایع فولاد ایران، بانک توسعه صنعتی و معدنی و گروهی از سرمایه گذاران بخش خصوصی که در صنایع اتومبیل

طرحهای مشترک ایران، مصر و اتريش بیشتر مربوط به نوسازی منطقه تنگه سوئز و شهرهای ساحلی آن است که بر اثر حملات اسرائیل ویران گردیده است.

«کیهان»

گوناگون

● عملیات زیر سازی راه آهن دو خطه و برقی کرمان به بندر عباس آغاز شد و تاکنون تعدادی از انبار ها و ایستگاه های بین این راه ساخته شده است.

طول این مسیر ۷۰۰ کیلو متر است و بصورت دوباندی ساخته خواهد شد.

● راه آهن مزبور دو قسمت ساخته میشود که قسمت اول آن تا سال ۱۳۵۵ پایان میرسد و بهره برداری از آن آغاز خواهد شد و قسمت دوم آن طبق برنامه تا پایان سال ۱۳۵۶ قابل بهره برداری خواهد بود.

راه آهن کرمان - بندر عباس وسیله شرکت های مشترک ایرانی و خارجی ساخته میشود و هزینه اجرایی این طرح حدود ۹ میلیارد تومان است.

«اطلاعات»

● ایران در طی ۵ سال آینده متجاوز از ۴۰۰ میلیون لیره استرلینگ در صنایع کاغذ سازی سرمایه گذاری میکند.

● يك مقام سازمان گسترش و گسترش گف انجام مطالعات اقتصادی و فنی طرح بزرگ صنایع کاغذ ایران، بموجب قرار دادی به شرکت انگلیسی «بوواتر» واگذار شده است.

● قرارداد مزبور شامل ۱۰ سال است که به شرکت انگلیسی اجازه میدهد در تمام زمینهای مربوط به نحوه تامین مواد اولیه و پروژه آینده صنایع کاغذ ایران مطالعه کند.

«بهار ایران»

شرکتهای تجارتی حساب سازی نمیکند.

در حال حاضر بیش از نیمی از شرکت های سراسر کشور که در مجموع حدود به ۵۰ هزار میرسد در نهایت سودآوری مشغول به کار هستند اما در تراز سالانه، حامیداران این شرکت ها بابر آورد های نادرست و برداشت از سود و تقسیم بین شرکاء و در عوض حساب سازی و هزینه تراشی سود خود را خیلی پائین و حتی در برخی موارد زیان نشان میدهند و در نتیجه ممیزین مالیاتی نمیتوانند به میزان سود واقعی این شرکتها دست یابند بطوری که، از ۲۰ هزار شرکت ثبت شده در تهران تنها ۹۳۶۳ شرکت فعال سابقه مالیاتی دارند و ۱۰۶۳۸ شرکت فعالیت های خود را همچنان در پرده ابهام مخفی ساخته اند تازه از میان ۹۳۶۲ شرکت نیز که سابقه مالیاتی دارند تنها ۵۴۹۳ شرکت سال گذشته اظهارنامه مالیاتی ارائه داده اند و از میان کلیه شرکت های موجود در تهران عملکرد ۸۱۷ شرکت در سال ۵۲ بیش از یکصد میلیون ریال بوده که از این تعداد فقط ۹۷ شرکت در اظهارنامه مالیاتی خود سودی بیش از ده درصد فروش ارائه داده اند، ۷۱ شرکت سودی بین ۵ تا ۱۰ درصد، ۳۷۰ شرکت سودی کمتر از ۵ درصد و بقیه زیان داده اند که هیچ تردید نیست بخش وسیعی از این سود و زیان و ترازهای مالی، قلابی و غیر واقعی است و شرکت ها برای فرار از پرداخت مالیات سود سرشار خود حساب سازی کرده اند، که این حساب سازی و ارائه صورت هزینه های قلابی نمیتواند پاسخگوی رشد سریع اقتصادی کشور باشد.

«آیندگان»

گران شدن برخی از کالاها از جمله اقلام مصالح ساختمانی و مواد خوراکی مباحث و انتقاداتی مطرح شده، گرانی لاستیک اتومبیل هم بحث مهمتری را به میان آورده است. بقرار اطلاع چندی است که قیمت لاستیک نیز افزایش یافته و این مسئله در مراجع ذیربط و حتی در مراکز قانونی قیمت گذاری هم مورد اعتراض و انتقاد شدید واقع شده و گفته اند که با تمام قوا از این تحولات جلوگیری میکنند.

«خراسان»

● ایران، مصر و اتریش برنامه های مشترکی را برای عمران مصر و کمک به توسعه اقتصادی آن کشور انجام خواهند داد. عثمان احمد عثمان وزیر نوسازی مصر به منظور انجام مذاکراتی در این زمینه به وین رفته است و بزودی از تهران نیز دیدن خواهد کرد.

فرش ایران خریداران خارجی را با کیفیت مرغوب فرش ایران آشنا سازند.

«بورس»

● طرحی به منظور تاسیس يك شرکت سرمایه گذاری برای خرید سهام شرکت های دولتی و خصوصی و واگذاری آنها به کارکنان و کارگران واحدهای صنعتی و تولیدی وابسته به ارتش تسلیم بانک مرکزی ایران شده است که بزودی چگونگی کار و سرمایه این شرکت اعلام خواهد شد.

● کار این شرکت بدین ترتیب خواهد بود که سهام شرکت های دولتی و خصوصی را خواهد خرید و در اختیار کارگران و کارمندان شرکت ها و واحدهای تولیدی و صنعتی وابسته به ارتش خواهد گذاشت.

«آیندگان»

● این روز ها که در اطراف

چه کسانی با چه مشاغلی نامزد نمایندگی مجلس شورای ملی شده اند

دبیرخانه حزب رستاخیز فهرست
مشاغل نامزد ها را به شرح زیر
انتشار داده است .

بر اساس این فهرست ، در
میان نامزد های حزب رستاخیز
برای مجلس شورای ملی ، ۲۳
بازرگان ، ۱۲۳ کارمند دولت ، و
بعضا مشاور وزیر و مدیر کل ،
۴۴ دانشگاهی ۸۹ کشاورز ، ۲۵
کارگر ، ۲۵ پزشک ، ۲۹ رئیس و
عضو انجمن های دمکراتیک ، ۳۱
قاضی ، ۹۶ فرهنگی و بیش از
۱۰۰ شغل آزاد وجود دارد .

بر اساس این فهرست ، تعداد
نمایندگان گروه های مختلف در
استان ها پائین و بالا شده است ،
در استان فارس بیشترین رقم را
کارمندان دارند ۱۲ تن و کمترین
را پزشکان یک تن ، در استان
مرکزی نیز کارمندان دولت ، اعم
از معاون نخست وزیر و کارمند
ساده بیشترین تعداد را دارند ۱۶
تن ، و باز هم کمترین رقم را
پزشکان دارند ، یک تن .

در استان سیستان و بلوچستان
تعداد نسبی برقرار است ، ازبوشهر
دارندگان مشاغل آزاد بیشتر وارد
میدان مبارزه شده اند ، در لرستان
فرهنگیان بیشترند . و در همدان
سوی نمایندگان فعلی شورا که ۷

تن هستند کارمندان تعداد بیشتری
هستند در آذربایجان شرقی میان
نامزد های دانشگاهی و کشاورز
و فرهنگی تعادل برقرار است در
حالی که در خوزستان فرهنگیان
و کارمندان دولت بیشترین تعداد
را دارند .

تزد زنجانیهها از کشاورزان
حمایت شده است و در اصفهان
فرهنگیان یکسکه تاز میدان مبارزه
شده اند ، در حالی که در تمام این
نقاط از قضات یک یا سه نفر برای
زور آزمائی آماده اند . اصفهان یک
چهره ی تازه داده است . یک دانشجو
که در میان تمام نامزد ها منحصر
بفرد است .

در تهران بیشترین تعداد را
دارندگان مشاغل آزاد دارند و
دانشگاهیان با ۲۰ نامزد وارد
میدان مبارزات شده اند .

از تهران شش پزشک و دارو
ساز معرفی شده اند . خراسان ۱۸
فرهنگی معرفی کرده است و ۱۰
رئیس انجمن ، ۳ پزشک و ۲ قاضی
در حالی که آذربایجان غربی ۹
کارمند ۵ کشاورز ۵ فرهنگی
معرفی کرده است .

از استان کرمان دو فرماندار
و دو مشاور وزیر در تلاش رفتن

به شورا هستند و در استان گیلان
دارندگان مشاغل آزاد برای پیروزی
تلاش میکنند مازندران به
کشاورزان پرداخته است در حالی
که از فرهنگیان نیز دور نمانده .
۱۰ کشاورز و ۸ فرهنگی . در
کردستان تعادل نسبی برقرار است
هم فرهنگی ، ۴ تن و هم کارمند
۴ تن - و هم کشاورز ۴ تن و هم
قاضی - ۲ تن .

در استان ساحلی بازرگان ها
۵ نفرند در حالی که از هر گروه
در این استان تنها یک تن به میدان
مبارزه پا نهاده است .

و بالاخره کهگیلویه و بویر
احمد ۲ کشاورز معرفی کرده است
در برابر یک نماینده از دیگر گروه
ها و سمنان تنها نقطه ای است که
با وجود کم بودن تعداد و کیلانش
۳ پزشک داده است .

در میان نامزد های حزب
رستاخیز در سراسر کشور برای
شورا چهره های ویژه ای به چشم
می خورد . یک دادستان برای خوی ،
۳ شهردار برای رضائیه ، میاندوآب
و بوکان .

فرماندار بم از جیرفت نامزد
شده است و فرماندار بندرعباس از
بم و دو مشاور وزیر از کرمان .
«آیندگان»

چرا از دادگستری میروند؟

مدتی است شنیده میشود عده‌ای از قضات و صاحبان مشاغل قضائی در دادگستری میخواهند خدمت در دادگستری را ترك كنند و با گرفتن پروانه بشغل وکالت دادگستری بپردازند تقاضا کنندگان پروانه وکالت از میان قضات اخیرا زیادتر شده‌اند تا آنکه از قراری که شایع است عده آنها بچند صد نفر رسیده است و وزارت دادگستری تاکنون با تقاضا های آنها موافقت نکرده و از این جهت نگران است که چگونه جای خالی آنها و از چه اشخاصی پر شود واقعا هم جای نگرانی است زیرا عده‌ای سالها معلومات کسب و تجربه اندوخته‌اند و درست موقعی که مردم در پشت میز قضات باید از آنها بهره‌مند شوند آنها را نیابند و بهترین قضات خود را از دست بدهند. وزارت دادگستری ممکن است امروز و فردا و این ماه و آن ماه و یک سال دیگر یا سالی چند آنها را در دادگستری نگاهدارد و ببارفتن آنها از دادگستری بکاری یا شغلی دیگر یا وکالت دادگستری موافقت نکند ولی عاقبت چه خواهد شد اولاً قاضی که برخلاف میل و ذوق خود اجباراً پشت مسند قضاوت بنشیند و فکرش و ذکرش ترك قضاوت و اختیار شغل دیگری باشد دیگر باصطلاح معروف بدرد کار قضاوت نمیخورد زیرا قضاوت حواس جمع میخواهد و چنین شخصی حواسش بجای خودش نخواهد بود.

ثانیا - اشخاص اختیار و حق دارند شغل خود را اختیار کنند اگر قاضی، نخواست در شغل قضاوت باقی بماند نباید مانع شد و این آزادی را از آنها دیگری نمیتواند سلب کند زیرا کرسی های قضاوت خالی نخواهد ماند با آنکه حیف است قضاتی مجرب و

شایسته که وجودشان برای حفظ حقوق مردم لازم است از مسند قضا دور شوند. اما این ممانعت موقت از قضات برای اختیار شغل وکالت یا شغل دیگری علاج درد نیست باید علت را دانست و آنها برطرف نمود والا همه ساله همین واقعه یعنی تقاضای عده زیادی از قضات برای ترك شغل قضاوت و اختیار شغل وکالت یا دیگری تکرار خواهد شد.

بنظر من علت رفتن آنها از دادگستری چند چیز است.

۱- ممکن است عده‌ای از آنها شغل وکالت را دوست داشته باشند و در آن آزادی عمل احساس کنند وکالت فقط حضور در دادگاه ها نیست بلکه رشته های مختلف دارد از قبیل مشاوره حقوقی بودن در شرکت ها و موسسات اداری و خصوصی و یک قاضی این نوع کار را بر کار قضاوت که محدود است و آن آزادی ها را ندارد ممکن است ترجیح دهد.

بعقیده من هر کس طبق میل و سلیقه خود آزاد است که شغل خود را انتخاب کند هیچکس نباید برای دیگری تعیین تکلیف کند و این آزادی از حقوق بشری است.

۲- ممکن است عده‌ای تصور کنند در مشاغل دیگر درآمد بیشتری خواهند داشت در این صورت نباید این فرصت را از آنها گرفت بعنوان اینکه بوجود آنها احتیاج است آنها را از زندگی بهتری و فرست تلاش بیشتری برای زندگی که مطلوب آنهاست محروم نمود چنانچه دیده میشود بسیاری از صاحبان مشاغل دولتی بمشاغل بخش خصوصی برای درآمد بیشتری رو می‌آورند.

۳- ممکن است مهاجرت از

دادگستری بعلت کدورت های معنوی باشد که باید بان توجه نمود و علت و ریشه آنها جستجو نمود و بدست آورد تا برای قضاتی که باقی میمانند در آینده این کدورت ها و دلنگی ها موجب ترك قضاوت نشود و این رویه ادامه نیابد والا بعد از مدتی دادگستری از لحاظ کمبود قضات شایسته در زحمت خواهد بود و این نقیصه در حقوق افراد نیز تاثیر دارد.

۴- عده‌ای از قضات دادگستری قضاوت را ترك میکنند که با مشاغل دیگری يك زندگی لااقل متوسط و رافع احتیاجات عادی خانوادگی را تامین کنند براینها ایرادی نمیتوان گرفت من بیاد دارم در يك کنفرانس بین المللی که اتحادیه بین المللی وکلاء در سال ۱۹۶۳ در شهر دهلی هند منعقد نموده بود در قطع نامه‌ای که صادر شد یکی از لوازم استقلال قوه قضائیه تامین زندگی آبرومندانه قضات دادگستری بود وقتی میگوئیم زندگی عادی قاضی باید تامین شود مقصود آن نیست که زندگی مستخدمین دیگر دولت مورد توجه واقع نشود بلکه وضع خاص زندگی قاضی ایجاب میکند که نیازمند برای حوائج زندگی نباشد چه نقص وسائل زندگی باعث ناراحتی خیال و فکراومیشود و کار او فکری است و خود را محتاج هیچ مقام و هیچکسی نباید بداند و ثمره کار او با ثمره کار يك مستخدم اداری این تفاوت را دارد که اگر عضوی اداری تصمیمی امروز بگیرد فردا یا سال دیگر تصمیم غلط او را يك رئیس دیگر میتواند ندیده بگیرد و آنها اصلاح کند اما قاضی که حکم داد و قطعی شد دیگر هیچ کس نمیتواند آنها برگرداند و اثر آن برای همیشه بقیه در صفحه ۳۹

شکست «انقلاب سبز» هند

● سیلی گوری (آسام) یکی از آن ۷۰۰۰۰۰ شهرک تاریک هند: سامسول احمد، در حالیکه به دیوار بادکرده‌ی شهرداری تکیه زده، ساعتها است که گدائی میکند. دیگر امیدی در دل ندارد. ده روز است که از ریشه های گیاهان تغذیه کرده، امروز را در گرسنگی سپری ساخته و فردا است که مرگ به سراغش بیاید. با الفاظی نامفهوم میگوید مرگ برای من به منزله‌ی «رهائی» است. سامسول احمد پدر شش کودک است. در اواخر سال ۱۹۷۴، مطبوعات هند گزارش میدهند که بسیاری از خانواده ها خودکشی دسته جمعی را به تحمل نزع طولانی و دشوار گرسنگی ترجیح داده‌اند و بسیاری از خانواده هائی که میخواستند کودکان خود را غرق کنند... در شهرها و در روستا های هند سوء تغذیه و قربت قحطی هزاران انسان را تهدید میکند.

در جائی حالت تسلیم و در جای دیگر ترس و وحشت مشاهده میشود. این همان مسئله‌ای است که روستائیان گرسنه را بر آن میدارد تا با دشواری زیاد بدنبال کاری حقیر، صدقه و یا پس‌مانده های «ماکول» انباشته در زباله‌دانهای شهرهای بزرگ، به‌بیمبی و کلکته بیایند. در ناحیه های پورولیا و باتکورا (بنگال غربی) ساختمان موسسات و محل سکونت شخصیتهای محلی، در ماه اکتبر، شب‌وروز از افراد و گروههای نومید احاطه شده بود. در جاهای دیگر خشونت نیز مشاهده میشود، در برخی مناطق، کشاورزان شورشی محصول صاحبان

مزارع را غارت میکنند و اخیرا در آگرا جنوب کلکته، یک قطار حامل مواد غذایی مورد حمله قرار گرفت و در سپتامبر گذشته گروهی از کشاورزان خشمگین مغازه های خواربار فروشی را غارت کردند.

این قبیل وقایع ابعاد یک تهدید مداوم را بخود گرفته است بویژه که شرایط طبیعی از قبیل سیل های فاجعه‌بار در غرب، خشکسالی ویرانگر در ایالات مرکزی و شمالی، در پایان سال ۱۹۷۴ تعادل متزلزل مواد غذایی سراسر شبه قاره را به نابودی کشانیده است.

برای مثال در آسام، در دره‌ی مرتفع برهماپوترا ۹۰ درصد محصول را سیل از میان برده است و سیل -زدگان آواره، در اردوگاههای ابتدائی، هفته‌ای یکبار ارا کیلو برنج، صد گرم آرد، جیره غذایی دریافت میکنند. در ایالت کرالا در منتهی الیه جنوب شرقی شبه جزیره، جیره‌روزانه برنج از اوایل سپتامبر، به نیم کاهش یافت و تنها به هشتاد گرم برنج برای هر فرد، رسید بنابر گفته یکی از مسئولان بنگال غربی، در حال حاضر، ۱۵ میلیون روستائی در آستانه‌ی قحطی قرار دارند و پیش‌بینی می‌شود که خطری جدی یک چهارم جمعیت ۵۸۰ میلیون نفری اتحادیه هند را تهدید میکند و حتی ذخایر مواد غذایی که عموماً به مصرف آذوقه‌گیری مراکز شهری می‌رسد در سطح پائین قرار دارد و پیش‌بینی میشود که تولیدغله‌ی هند در پایان فصل جاری به ۱۰۶ تا ۱۰۸ میلیون تن برسد که به‌ر صورت

رقمی زیر ۱۱۸ یا ۱۲۰ میلیون تنی است که بطور رسمی پیش‌بینی شده بود، از اینرو در ماههای آینده به وارد ساختن بین ۷ تا ۸ میلیون تن غله مجبور خواهد شد.

بعلاوه، این ارقام کلی، تصویری تقریبی از سطح میزان مصرف‌سرانه‌ی مردم هند بدست میدهد و نمیتواند نابرابریهای موجود در جامعه‌ی هند را که ساختهای قرون وسطائی و قرن‌نهم در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، آشکار سازد. بنا به اظهارات گروهی، ۲۳۰ میلیون نفر و گروهی دیگر، ۳۵۰ میلیون نفر هندی در سرحد فقر زندگی میکنند یا بهر بگوئیم زندگی را می‌گذرانند. این افراد جماعتی چهاربرابر جمعیت فرانسه را تشکیل میدهند و تولید ناخالص ملی آنها (۶۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴) چهار برابر کمتر از مردم فرانسه است. بعلاوه دچار سوء تغذیه، بدی مسکن و فقدان آموزش هستند که غالباً بیکاران و یا کشاورزان بدون زمین را شامل می‌شود.

بواسطه‌ی افزایش جمعیت هند (حدود ۱۵ میلیون در سال) در سال های اخیر میزان متوسط مواد غذایی در دسترس هر فرد، کاهش یافته‌است و «بدی محصول» شکاف میان تولید و نیازهای روزافزون را بیشتر ساخته‌است و «تغذیه عمومی» در اینجا و آنجا نمیتواند گرسنگی عظیم هند را تا زمانیکه مواد غذایی کافی جهت توزیع وجود نداشته باشد از بین ببرد.

لیکن سوانح اقلیمی و فاجعه‌های طبیعی به تنهایی توجیه کننده‌ی سوء

تغذیه‌ی محلی و کاهش کنونی نرخ رشد تولید کشاورزی نیست و نیز افزایش بهای نفت و مشتقات از آن که بطور قطع رشد کشاورزی مکانیزه را در مناطق آبیاری شده کند ساخته است، نمیتواند علت واقعی این امر باشد.

از اینرو این سؤال برای کارشناسان پیش آمده است که آیا وسایل مدرنی که از ده سال پیش به اینطرف جهت تحقق بخشیدن به «انقلاب سبز» به کار گرفته شده است میتواند واقعا در برطرف ساختن عدم تعادل مواد غذایی هند بکار آید یا نه؟ «استراتژی نوین کشاورزی»، «انقلاب سبز» را - دراوان کار چنین مینامیدند - از سال ۱۹۶۵ آغاز شد. این استراتژی کوششی بود در جهت گسترش سیستماتیک اختراعات علمی و تکنیکی جدید و هدف آن، قبل از هرچیز، افزایش تولید از طریق بهبود میزان بازده در مناطق برگزیده به عوض افزایش سطح اراضی زیر کشت بود. کاربرد به میزان زیاد بذرهای جدید با بازده بالا، مستلزم مصرف زیاد کود شیمیایی در هر نوبت و ایجاد شرایط مساعد رطوبت و بهبود خاک و نیز افزایش امکانات آبیاری در سطح محلی (حفر چاه، لوله کشی و پمپاژ ... و غیره) بود. افزایش سریع مصرف کود، ظرفیت تولید محلی را بنحوی چشمگیر افزایش داد. ولی به رغم عمومیت یافتن مکانیزاسیون در مناطق برگزیده، بویژه با کاربرد تراکتور، هزینه این استراتژی نوین رفته رفته در نیمه سالهای ۶۰، گران تشخیص داده شد.

دو سال خشکسالی - (۶۶-۱۹۶۵ و ۶۷-۱۹۶۶) - با کاهش محصول غله توأم شد (به ترتیب ۷۲٫۲ و ۷۴٫۳ میلیون تن) لیکن در سال ۱۹۶۷ تولید آن به ۹۵ میلیون تن، سپس

در سال ۱۹۷۱ به ۱۰۸٫۴ میلیون تن رسید. این نتایج فوق العاده شگفت آور بود زیرا نه تنها برای نخستین بار، از سالهای پنجاه به اینطرف، هند واردات غله خود را متوقف ساخت بلکه در سال ۱۹۷۲، با ۹۵ میلیون تن ذخیره‌ی دانه، توانست ۹۳۰۰۰۰ تن برنج به بنگلادش صادر کند.

در سال ۱۹۶۷-۶۸، کل تولید برنج هند، با زیرکشت گرفتن ۳۶٫۴ میلیون هکتار بالغ بر ۲۷٫۶ میلیون تن شد. بازده برنج تدریجا تا سال ۱۹۷۱ - ۱۹۷۲ افزایش یافت و به سطح ۴۲٫۷ میلیون تن رسید. یعنی تنها با ۳ درصد افزایش سطح شالیزارها، ۱۳ درصد بر میزان تولید افزوده شد. همزمان با آن سطح شالیزارهای با بازده بالا از ۱٫۸ به ۷ میلیون هکتار افزایش داده شد. این اقدام نمودار نقش حساس تکنولوژی جدید در بهبود بازده بود. افزایش سطح زیرکشت در تولید گندم نیز بنحوی چشمگیر موثر افتاد زیرا تولید گندم را که در سال ۱۹۶۷ - ۱۹۶۸ (۱۵ میلیون هکتار) ۱۶٫۵ میلیون تن بود، در سال ۷۲ - ۱۹۷۱ با زیرکشت گرفتن ۵ میلیون هکتار دیگر به ۲۶٫۵ میلیون تن رسانید.

لیکن نتایج چشمگیر بدست آمده، تعادلی گذرا برقرار ساخت زیرا بدی محصول سال ۱۹۷۱ در ۱۹۷۲ وخامت بیشتری یافت و موجبات سقوط تولید غله هند را فراهم آورد. و از ۱۰۸ میلیون تن در سال ۷۲ - ۱۹۷۱، به ترتیب به ۱۰۵ و سپس به ۱۰۰ میلیون، در دو سال بعد، رسید. در سال ۷۴ - ۱۹۷۳، هزینه‌ی وارد ساختن ۴۵ میلیون تن غله بالغ بر ۲۵ میلیارد روپیه شد و کسر بودجه‌ای بالغ بر ۶۵ میلیارد روپیه ببار آورد. از این رو دولت هند مجبور شد که نه تنها نیمی از ذخایر ارزی خود را خرج کند

بلکه، علاوه بر آن از صندوق بین المللی پول وامی به مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار درخواست کند.

در حالیکه کشور هند، بالغ بر ۷ تا ۱۰ میلیون تن کسری غله داشت در پایان سال ۱۹۷۴ مجددا سه میلیون تن مواد غذایی از بازارهای بین المللی خریداری نمود که قسمت اعظم آن از جانب ایالات متحده‌ی آمریکا، تامین کننده‌ی ستنی غله‌ی آن و کانادا، بود. لیکن از آن پس، بواسطه‌ی افزایش چشمگیر مظنه‌ی گندم و ذخائر ناچیز ارزی خود دیگر بدشواری می-توانست به واردات غله بپردازد. از این رو رهبران هند، به امید دریافت غله با شرایط و بهای نازل بطور خصوصی با واشنگتن وارد مذاکره شدند لیکن اتحاد جماهیر شوروی که در سال ۱۹۷۴ دو میلیون تن گندم و برنج در اختیار دلی نو گذارده بود، «تفاهم» بیشتری به خرج داد و مجددا بالغ بر ۲ تا ۴ میلیون تن گندم و برنج به این کشور اوسال داشت. و نیز کمیسیون اروپائی به ارسال یک میلیون تن غله‌ی اضافی، با شرایط مناسب به کشور هند، تصمیم گرفت لیکن از جانب کشور کانادا دشواریهایی پدید آمد: حکومت اوتاوا، جهت نمایاندن ناخشنودی خود از انفجار اتمی هند، اگرچه به اعطای کمک کشاورزی و مواد غذایی به این کشور ادامه داد، لیکن در مورد بازپرداخت بهای آن سختگیرانه عمل کرد. در بازار جهانی که خود دچار کمبود بود، کمک های خارجی، بویژه کمک آمریکا که بر طبق «قانون عمومی شماره ۴۸۰» انجام میپذیرد، دیگر نمیتوانست مانند گذشته پاسخگوی آخرین تقاضای کمک رهبران هند بشود.

«ناتام»

جامعه هائی با صداها جیب سوراخ

که به کدوکسب و رنجش کم شنافت
که بدادت حق ببخشش رایگان
(مولوی)

او نداند قدر هم کارزان بیافت
قدر جان ز آن می ندانی ای فلان

در شماره گذشته از طبقه دست به دهن میانه حالی یاد کردم که چسان بوسیله سازمانهای بازرگانی دوشیده میشود و گفتم که امروزه این طبقه در آمریکا چه وضع و حالی دارد و چگونه صاحبزنان اقتصادی واجتماعی برای بهبود زندگی این گروه و یا بگفته دیگر برای دوشیده نشدن آن تلاش میکنند. در این شماره از يك تقسیم بندی طبقاتی دیگر و از يك دوشیدن دیگر یاد میکنم و آن تقسیم جامعه ها به جامعه های توانگر و جامعه های دوشنده و جامعه های دست به دهن دوشیده و چگونگی دوشیده شدن جامعه های اخیر است.

ماشین مصرف

امروزه در جهان دو نوع اقتصاد بوجود آمده است اقتصاد تولید و اقتصاد مصرف. اقتصاد تولید اقتصادی است که در آن همه عوامل در جهت تولید کالا و فروش آنست و اقتصاد مصرف اقتصادی است که همه عوامل در آن در جهت مصرف است. در اقتصاد اول هزار ها هزار مغز و دست و اندیشه و ماشین و یا ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند که کالای نوبی تولید شود و بیازار عرضه گردد و در اقتصاد نوع دوم ابر و باد و مه و خورشید و فلک همه در کارند که کالای تولید شده دیگران وارد شود و برق آسا مصرف گردد و بدبختانه و برخلاف انتظار جامعه های نوع اول جامعه های توانگر هستند و جامعه های نوع دوم جامعه های دست به دهن میانه حال و متاسفانه یکی از آن جامعه های دست به دهن میانه حال که به ماشین مصرف تبدیل شده جامعه ماست.

توانگریم یا دست بلهن؟

در اینجا شاید به من این خرده گرفته شود که در تقسیم بندی یاد شده سخن درستی نگفتم و ایران را برخلاف گفته های معمول بجای يك کشور توانگر يك کشور میانه حال دست به دهن شناساندم و حال آنکه هر کشوری با داشتن درآمدی چون ارز نفت ما توانگر است و باید توانگر شناخته شود و توانگرانه هم زندگی کند. که در پاسخ

گویم: این خرده کاملاً درست و وارد است، کشور ما کشور ثروتمندی است، ولی کشور پر درآمدی نیست و در توضیح گویم: فرق است بین ثروت و درآمد. وقتی گوئیم ثروت به آن کمیت های ثابتی توجه داریم که از پیش تشکیل شده است. وقتی میگوئیم فلان کس ثروتمند است. یعنی کمیت های اقتصادی ثابتی که از پیش تشکیل شده فراوان دارد مانند خانه، زمین، قالی، فرش طلا و... و یا میگوئیم فلان کشور ثروتمند است، یعنی کمیت های ثابت اقتصادی زیاد دارد مانند زمین، کوه، جنگل، کان رودخانه، دریا و... و اما وقتی میگوئیم درآمد به يك کمیت اقتصادی جاری توجه داریم یعنی روزی فلان مقدار پول و یا ماهی فلان مقدار حقوق. وقتی میگوئیم فلان کس درآمدش خوب است. یعنی در ماه کمیت پولی جاری زیادی بدست می آورد یا حقوق زیادی می گیرد و یا درآمد زیادی عایدش میشود. ممکن است این شخص ثروت زیادی نداشته باشد ولی درآمدش بالا باشد. در مورد کشور ها نیز چنین حکمی درست است، وقتی میگوئیم فلان کشور درآمدش زیاد است یعنی کمیت جاری اقتصادی که تولید باشد فراوان دارد. حال با این تعریف ببینیم جامعه ما جامعه ثروتمند و یا پر درآمدی است که با توضیحات بالا گوئیم کشور ما کشور ثروتمند ولی از نظر درآمد کشور میانه حال دست بدهنی است. و در مورد پول حاصل از نفت گوئیم نفت مانند سایر ثروت های ما يك کمیت ثابت از پیش تشکیل شده است که هر ساله ما مقداری از آنرا برداشت میکنیم و روزی میرسد که مانند هر ثروتی سرانجام پیاپیان میرسد. بنابراین باید هشیار باشیم که ثروت خود را با درآمد اشتباه نگیریم و بحکم داشتن ثروت زیاد خرجی فراتر از درآمد نکنیم و در مورد این ثروت خدادادی بکوشیم که با دقت تمام آنرا به انواع دیگر ثروت مانند سد و کشتزار و راه و بندر و کارخانه و از همه اینها بالاتر به انسان تبدیل کنیم و اما در مورد اینکه ما يك جامعه تولید کننده هستیم یا ماشین مصرف بهتر است پیش از هر چیز به گزاری که در روزنامه کیهان آمده توجه کنیم:

تب و آثار آن را می بینید و شگفت آور است در حالیکه در جهان پیشرفته صنعتی پر درآمد توانگر ورد زبان همه از کارشناسان اقتصادی گرفته تا کارگردانهای جامعه صرفه جوئی و صرفه جوئی و محکم بستن گمرندهاست چگونه است که در کشور ما به هر جا که نگاه میکنم مردم را می بینم که با وضع و حالی چون یابندگان گنج سر از پای نشناخته میریزند و می باشند و می خردند و می فروشند و آنچه که در فکرشان نیست اینست که فردائی در راه است و شکمی و فرزندی و خانهای و حال این گروه درست مانند جوان نارسیده ایست که میراث گرانی به او رسیده باشد و برای تباه کردن آن دست گشوده باشد، دست گشودنی که مولانا پایان آنرا چنین تصویر میکند :

بود زر میراثی را بی شمار
جمله را خورد و بماند او زار زار
مال میراثی ندارد خود وفا
چون بناکام از گذشته شد جدا
او نداند قدر هم کارزان بیافت
که به کد و کسب و رنجش کم شتافت
قدر جان زان می ندانی ای فلان
که بدادت حق به بخشش رایگان
نقد رفت و جنس رفت و خانه ها
ماند چون جفدان در این ویرانه ها

چگونه انسان ماشین مصرف میشود ؟

در کتابی که در شماره گذشته بخشی از آنرا آوردم ، در پایان شرحی آورده است که چرا طبقه میانه حال امریکا به این وسعت و شدت دوشیده میشود و درباره وسعت و شدت دوشیدن این نکته را بگویم که نویسنده کتاب با دقت حساب کرده است که میزان پولی که از جیب مصرف کننده میانه حال امریکائی بابت هزینه های بیجای دوشیدنی خارج میشود در سال در حدود ۴۰۰ میلیارد دلار میشود که با این حساب اگر مصرف کننده میانه حال امریکائی دوشیده نشود ۵۰ درصد به درآمدش اضافه میشود که مفهوم دیگر این حرف اینست که مصرف کننده میانه حال امریکائی در هر سال نصف درآمدش را دور میریزد و اما درباره اینکه چرا مصرف کننده میانه حال امریکا گرفتار این بلا شده نویسنده پاسخی که میدهد اینست که مصرف کننده امریکائی خودش اینرا میخواهد ، یعنی خودش میخواهد که دوشیده شود و خودش میخواهد که نیم درآمدش ریخت و پاش شود و جان کلام در ماجرای مصرف همین است که انسان با خرد در همه حال از زیان گریزان است ولی در مورد مصرف وضع طوری است که خودش با دست خودش ریشه درآمدش را میزند و چرا مصرف کننده چنین کاری بقیه در صفحه ۳۸

کیهان در گزارشی که در مجله اشترن آمده (۱) چنین مینویسد :

«والتر ترنیکل اتریشی ، سرپرست فنی انبار گمرک میگوید : فقط خدا میداند که این لاستیک ها روزی روی چرخ سوار خواهند شد یا نه ؟»

کوه بوجود آمده از این لاستیک ها در گمرک تهران تنها یک نمونه از تب خریدی است که ایرانیان دچارش شده اند . زیرا با افزایش درآمد کشور وارد کنندگان بخش خصوصی و دولتی بجان مواد مصرفی غرب افتاده اند و بیش از ظرفیت بازار جنس وارد میکنند .

وارد کنندگان ایرانی هرچه را که بعقیده آنان لازمه رفاه جامعه است چشم بسته میخرند و وارد میکنند . مثلاً در محوطه و انبار های گمرک حومه تهران تا بخواهید کوهی از صندوق های ویسکی و شامپانی ، تلی از ماشین های چمن زنی ، تلویزیون ، توده های یخچال برقی ، جوجه سرخ کن برقی ، آب پخش کن باغ روی هم انباشته اند . بسیاری از ماشین های رختشویی های مارک آ.آ.گ و زیمنس که پس از سفارش و پرداخت بها وارد شده اند ، قر شده اند ، زنک زده اند و بکلی غیر قابل استفاده گردیده اند . علتش هم آنست که صاحبان شان برای ترخیص آنها اقدامی بعمل نمی آورند .

نه چندان دور از ۱۵۰۰۰ حلقه لاستیک ، مدت دو سال است ۴۰۰۰ تن دوک نخریسی در حال ضایع شدن است . چون وارد کنندگان نمیدانند با این همه دوک بی حساب سفارش شده چه کنند .

وارد کنندگان بخش دولتی نیز از جنبه واردات بدون برنامه دست کمی از وارد کنندگان بخش خصوصی ندارند ، چون اگر غیر از این بود شرکت معاملات خارجی و یا مسئول وارد کردن مواد غذایی در یک معامله ۱۸ میلیون عدد تخم مرغ را با یک قطار باری وارد نمیکرد و آنوقت بعلت در نظر نگرفتن ظرفیت سردخانه ها هزاران کارتن تخم مرغ در هوای آزاد روی یکدیگر چیده نمی شدند و در نتیجه نمی گندیدند .

ترنیکل درباره «موج خرید» ایرانیان میگوید : ایرانیان اهل ریسک کردن هستند ، و آنقدر پول دارند که به یکشاهی . صنایع بی اعتنائند . وقتی حس میکنند میتوانند جنسی را به بهای مناسب از خارج بخرند دیگر مغفل نمیشوند و بدون در نظر گرفتن ظرفیت بازار و قدرت توزیع خود مقادیر متناهی وارد میکنند .

اینست گوشه ای از تب مصرف که جامعه را فرا گرفته است و متأسفانه امروزه به هر گوشه جامعه ما نگاه کنید این

تورم مداوم و علل سیاسی آن

عامل مهم تقاضای شدید در وهله اول متوجه بودجه مملکتی میشود. نتیجه همیشگی بودجه‌های دائمی کمبودی درآمدی است که از طرف دولت جبران میشود. این کمک دولت البته بصورت پول نقد بچشم نمیخورد ولی وی خدماتی را برای ما انجام میدهد که همپایه کمک نقدی هستند (مثلا - بهداشت و تحصیل رایگان).

در اجتماعات قدیم طبقه کارگر و دهقان از کم درآمدترین افراد اجتماع بودند ولی امروز بر اثر تغییراتی که در اساس جوامع شده است همه از مشتریان و جیره خواران این اجتماع و دولت هستند. امروزه ما همه مثل گفتاری هستیم که از لاشه و زباله دولت بزندگی خود ادامه میدهم.

در ممالکی که بمدت طولانی سرمایه‌گذاری خصوصی میشود حتی ممکن است در مراحل اول اثرات ضد تورمی هم بچشم بخورند. سودهای سرمایه‌گذاری و کاپیتالیست‌ها طبق تکیه کلام یک جوان دانشجو در اتریش بصورت ماشین برای کارگر مصرف میشوند و نه بصورت استخر شنا برای کاپیتالیست‌ها. معنای این ادعا در واقع اینست که چنین سودی در واقع ابدا پول قابل صرف شخصی نیست این پول‌ها خرج نشده بلکه علاوه بر محل کار برای کارگر جلوی مخارج خصوصی آقای سرمایه‌دار را هم میگیرند بنابر این نمیدانم این اعتراض و یا این کنایه دیگر برای چیست.

من بهیچوجه منکر این امر نیستم که سایر انواع تولید درآمد هم وجود دارند که میتوانند اثرات تورمی داشته باشند مثلا تامین مخارج جنگها ولی یک چنین تورم مالی فقط یک بار اثرات

و ظواهر تورمی دارند نه دائمی و از آنجائی که در اول این مقاله هدف ما بیان علت تورم خزنده بود نه علت تورم یکدفعهای بنابراین برای بیان و دلائل یک تورم خزنده طولانی مدت تئوری‌های مربوط به تقاضای زیاد چندان قابل استفاده نیستند. حالا به بنیم طرفداران تئوری کمیت چه میگویند. آنها ادعا میکنند افزایش مقدار پول منتهی بتورم میگردد. درین جا وابستگی افزایش پول با تورم بنظر من با چندین حلقه «اگر» و «اما» مربوط است زیرا افزایش مقدار پول نباید خود را حتما بصورت افزایش درآمد پولی بین مردم بظهور برساند بلکه بیشتر بصورت جابجا کردن ثروت پولی استفاده میشود. میخواهید جمله‌ام را بصورت آسانتری بیان کنم؟ بهیچ وجه ثابت نشده که افزایش مقدار پول علاقه به پس‌انداز را تقویت نمیکند با تمام حسن نیت و احترامی که نسبت بطرفداران تئوری کمیت دارم نتوانستم بفهمم چرا درست صندوق حقیقی پس‌انداز برای طرفداران تئوری کمیت یک چنین اهمیت خصوصی دارد. چرا آنها مقدار پول احتیاطی را که مردم در منازل خود و یا در لیفه‌های جوراب برای روز مبادا نگه میدارند به حساب نیاورده و ارزشی برای آن قائل نمیشوند. بحسابهای پس‌انداز مردم نگاه کرده و مقدار آنها را بحسابهای در گردش آنها مقایسه کنید آنوقت خواهید دید که حق با من است مخارج تصادف پیش بینی نشده - خرج هتل، خرج مسافرت - خرج شب زنده‌داری‌ها را حساب کنید آنوقت خواهید دید که پس‌انداز در صندوق احتیاطی برای همان روز مبادا نسبت مستقیم با اندازه درآمد دارد.

افزایش مقدار پول میتواند در بعضی از مواقع که عدم اطمینان خیلی زیاد در جامعه وجود دارد تا موقع بروز و تشکیل و طرح برنامه‌های قطعی و جدید پس‌انداز شود و حتی تنگدستی‌های پرداختی بوجود آورد و بدون اینکه در سطح قیمت‌ها تأثیری داشته باشد جذب گردد (زیرا بر اثر عدم اطمینان پول بیشتری ذخیره میشود).

در یک رابطه مستقیم بین افزایش طولانی مدت پول از یک طرف و حد متوسط دراز مدت تورم از طرف دیگر میتوان ادعا نمود که افزایش مقدار پول بناچار از اثرات تورم میباید و نه تورم زائیده افزایش پول.

مطالعاتی که از طرف «ویلکینسون» بعمل آمده حتی ثابت کرده که مازاد همیشگی ترازنامه‌ها هر مملکتی را از تحولات تورمی دنیای خارج تاحدی حفظ میکند. ولی باید قبول و اعتراف کرد که بانکها تاحدی در مقابل‌خواسته‌های مردم میتوانند سخت‌گیر باشند ولی وقتی این تقاضا‌ها از یک حد معینی گذشتند بانکها ناچارند باصلاح‌خودمان سرکیسه‌ها را قدری شل کنند.

من از «گالبرایت» اقتصاددان امریکائی پیروی میکنم وقتی که او ادعا میکند بحران بین‌المللی وبخصوص آمریکائی سالهای ۱۹۳۱ - ۱۹۲۹ بمقدار زیادی تقصیر بحران پولی بازارهای پولی بوده و در مقابل نظریه «فریدمن» بهمان اندازه غیر اساسی و نامعقول است که میگوید: علت تغییرات و کمبود پولی - حتی در بحران بین‌المللی - تصمیم احمقانه و مستبدانه سیستم‌های بانکی بود.

ولی اگر شما میخواهید بهر

طریقی که ممکن است از نظریات «فریدمن» پیروی کنید و برای هر ادعای خودتان بتوانید یکی از سربوش های رنگین و قشنگ این استاد ادعا را تهیه و بپوشانید و منظور خود را همیشه در لفافه بیان کنید کافی است که بگوئید: پارامتر استفاده و عدم اطمینان تقاضای پولی او خودش بنوبه خود از جریانات افزایش مقدار پول تبعیت مینماید. در صورتی که در مواقعی که امکان تهیه پول و مقدار آن زیاد است استفاده از پول و یا عبارت دیگر عدم اطمینان نسبت بآینده زیاد میشود و اینجاست که پول اضافی بعنوان صندوق اصلی و یا احتیاطی برای روز مبادا ذخیره میشود.

نسبت شدت تحولات اقتصادی و درجه میزان تورم

من عمدا این عنوان را انتخاب میکنم تا راهی را برای يك سؤال خیلی مهم هموار کرده باشم - سؤال ما اینست که آیا در واقع در دوران ترلزل و عدم اطمینان درباره تحولاتی که در پیش است افزونی مقدار پول، بدون اینکه تأثیری روی سطح عمومی قیمتتها بگذارد جذب و هضم میشود یا نه؟ اولیای اجتماعی اتریش مثلا وزارت کار و اجتماعی در کار خود در مورد قانع کردن تقاضا ها و درخواست های دائر برافزایش درآمد طبقه کارگر در دوران جهش مثبت اقتصادی بسیار موفق بودند. الان (در دوران خوب اقتصادی) قدری قناعت کرده و قانع باشید. این ندائی بود که در آن زمان دائم بگوش میخورد و بعد در مراحل ایستادگی رشد اقتصادی میتوانید باز هم افزایش درآمد متناسبی را تقاضا و دریافت کنید بدون این که خطر بیکاری متوجه شما باشد. ولی مسئله اصلی و هسته واقعی سؤال ما چیز دیگری است کسی نیست که جواب بدهد اگر بعد از يك چنین

رشد مثبت اقتصادی اصلاحدوران رکودی پیش نیاید آنوقت چه میشود؟ در ابتدای يك دوره خوب اقتصادی (مثلا در نقطه صفر يك منحنی سینوسی) مجموعه آنچه که هنوز بخاطر مردم مانده قدری بدبینانه است زیرا مردم هنوز گذشته راكد بد را فراموش نکرده اند. در این دوره است که احتیاط و قدری کوتاه آمدن مردم در مصرف (بخصوص نوع تفریحی آن) آشکارا بچشم میخورد - این امر حتی هم در مورد اصناف و هم در مورد طبقه کارفرما بچشم میخورد. برداشت بدبینانه ای که هنوز چندی از روی آن سبزی نشده و این شوکی که رکود اقتصادی هنوز اثرش از بین نرفته بر عواقب و یا آینده دوران خوب اقتصادی که مدتها پیش بوده و الان هم در انتظارش هستیم غلبه میکند زیرا دوران خوب مثلا چند سال پیش بوده در حالی که از مرز دوران بد تازه خارج شده ایم و همین شوک و ترسی که تا استخوانهای مردم رخنه کرده مردم را وادار با احتیاط و دست نگهداشتن مینماید. و با بالا رفتن میزان احتیاط درجه و درصد تورم پائین خواهد آمد. بنابراین يك رشد ضعیف و دوران راكدی که مدتی انتظارش را کشیده ایم ولی پیش نیامده است میتواند در موارد بخصوصی اثرات توری شدیدی داشته باشد. احتمالا لازم نیست که يك دوران سست اقتصادی بموقع پیش نیاید. کافی است که يك دوران خوب رضایت بخش اقتصادی چندین سال متوالی بیش از معمول ادامه پیدا کند. این امری است که ایالات متحده در سال های بین ۱۹۷۰ - ۱۹۶۰ گرفتار آن بود.

این اصل که تئوری فشار مخارج و هزینه های تولیدی جریان ایجاد درآمد را در صف اول توصیف تورم قرار میدهد امری است مورد قبول همه. فشار واقعی هزینه ها - بقول «ماخلوپ» در لفاف افزایش زیاد دستمزدها و

هم چنین ترقی وحشتناك قیمتتها خود را آشکار میکند. و درین که این جدال منشعب از يك سلسله تصمیمات سیاسی بوده و سیستم های مختلف سیاسی بدامن این آتش نهیب می زنند و یا بی تفاوت و حتی بصورت منفی با آن مبارزه میکنند تا نفوذی در این ماجرا داشته باشند و از این که این امر باعث پیدایش و شیوع این عقیده شده که تئوری افزایش هزینه ها خود از طریق يك اقتصاد سیاسی تورم رانمائی و ملتتهب میشوند اینهم امری است واضح. بنظر می آید که توضیح و تشریح تئوری افزایش هزینه ها و توام با آن اقتصاد سیاسی کم کم مورد قبول و توجه عامه قرار گرفته و علل آن در مغز باشعور همه گنجانیده است الا در مغز آقای «میلتون فریدمن».

نتیجه گیری

نتیجه اول: اگر يك موج تورم دامنگیر مملکتی گردد این خطر فقط جنبه زودگذر و یکباره دارد بشرطی که اختلافات اجتماعی و سیاسی در جامعه وجود نداشته باشد. اگر چه امواج تورم با نوسانات مختلف دامنگیر مملکتی میشود ولی با توجه بوجود يك سیستم اجتماعی و سیاسی ثابت امکان پیشگوئی و در نتیجه پیشگیری ضریب تورم کاملا آسان است بطوری که در اتریش موسسه تحقیقاتی اقتصادی میتواند حتی تا یکدهم ضریب تورم راهم پیشگوئی بنماید در حاشیه لازم بتذکر است که تورم فقط نتیجه عدم موازنه عرضه و تقاضا نبوده بلکه در ضمن نشان دهنده جدال تقسیم ثروت در مواقع عدم اطمینان بیشتر نیز میباشد. آنهم عدم اطمینانی که نسل به نسل در سینه ها گشته و گفته شده است که هر تغییری در سیستم مالیاتی بدون این که در نظر بگیریم اثرات توری قبلی یا بعدی خواهد داشت.

بقیه در صفحه ۴۲

حال و روز صنعت فیلمسازی در ایران و جهان

و تجربه بعضی ها در مورد آن

این ، نه مقاله‌ای است تحقیقی و نه نوشته‌ای تحلیلی. بل حرفه‌ای است پراکنده در پیرامون موضوعی که همه کم و بیش - با آن آشناییم . حرفها، شاید درهم و برهم باشد ، این بدان سبب است که مسائل درهم و برهم است . آشفته بازاریست بازار هنر-عموما - و بازار هنر سینما-خصوصا- در این آشفته بازار - مدتها - جز آشفته‌گوئی به شیوه دیگری نمی‌توان سخن راند . این حرف بدان معنی نیست که بخواهیم نقش مهم و مفید تحلیل و تحقیق را انکار کنیم . اما مگر نه اینکه می‌باید مسئله‌ای - ابتدا - مطرح شود ، با آن آشنا شویم ، رودر رویش قرار گیریم و آنگاه - سر فرصت - به تحلیلش بنشینیم و درباره‌اش به تحقیق بپردازیم ؟ با این امید که آغازی باشد برای یافتن راهی صحیح ، کنکاش کردن ، هرزآبه را به جوی آوردن و زمین های معصوم و تشنه و خشک و لب ترکیده راسیرآب کردن .

● **سینما را وسیله می‌دانیم و نه هدف .** وسیله‌ای هنری که به یاری آن می‌توان به بسیاری هدف ها رسید و با - دست کم - نزدیک شد . سینما - خود بخود و در ذات خود - نه نیک است و نه بد ، نه مفید است و نه مضر . وسیله‌ایست از تکنیک و صنعت سود جسته که می‌توان با تسلط بر آن - هرگونه که خواست - بکارش گرفت. (همچون چاقو یا ماشین). این وسیله هنری - بسته به کاربردی که داشته باشد - برای جمعی می‌تواند مفید باشد و برای دسته‌ای دیگر مضر . می‌تواند به خدمت تحمیق و تخدیر آدمها در آید و می‌تواند چون چراغی تابناک راهی بزرگ را روشن دارد . مثال «رزمناو» و «پروزی اراده» شاید بسیار تکراری باشد ، لیکن مثالیست بجا و توضیح دهنده .

این ها گفته شد تا روشن باشد که سینما را - همچون سازنده «مغولها» و خیل طرفداران و دار و دسته‌هاشان - **هدف** نمی‌دانیم که از آن بتی بسازیم یا شهیدی تا به پرستش

و ستایش آن بنشینیم و سوگوارانه آه حسرت بکتیم و زمین و زمان را به باد دشنام بگیریم و در نوستالژی «یادش بخیر اون روزا» سربه افسوس بجنبانیم . اگر پذیرفته باشیم که همه چیز - هر لحظه - در حال دگرگونی و تکامل است ، پس می‌پذیریم که - فی‌المثل - ممکن است زمانی سینما - بدین شکلی که موجود است - از میان برود - و فرضا - تله‌ویزیون جانشینش شود . همچنانکه وقتی سینما آمدتأثر را از رونق انداخت . همان حکایت «کهنه و نو» ، «قدیم و جدید». این است که بهتر می‌دانیم بجای کلمه «سینما» - که گذشته از معنای مکان داشتنش به آن نوع فیلمهای اطلاق می‌شود که صرفا برای نمایش در سالن های بزرگ تاریک با پرده‌های عریض و طویل و ردیف های صندلی های راحت ، ساخته می‌شود - ، لفظ «فیلمسازی» را بکار ببریم - که بطور کلی - اطلاق شود بر هر آنچه که به یاری این وسیله هنری و تکنیکی می‌توان بیان داشت و در همه جا

به اثبات برسانیم .
گسترش تله‌ویزیون - در همه جای دنیا - امریست محترم ، با آه و ناله چند روشنفکر هنرمندنا - یا بالعکس چند هنرمند روشنفکر نما- هم جرخ از گردش نمی‌ماند و به دلخواه اینان نمی‌گردد . و در سراسر جهان نیز ، آنان که توانا باند این وسیله را به نفع خویش بکار می‌گیرند ، وسیله‌ای که تا کنج خانه‌های شهرها و روستا ها نفوذ کرده و جماعتی بی‌شمار - از کودک دو سه ساله تا

از پا درخواهد آمد ، سرتگون خواهد شد و بچه تخس و زبل قلمروئی وسیع پیشرو خواهد داشت .

تاکیدمان بر «فیلمسازی» است . **فیلمساز** به تماشگر نیاز دارد . تماشاگر مطرح است . همیشه مطرح خواهد بود . با اندک تحریری در جمله صاحب قابوسنامه می توان گفت : «فیلم از بهر مردمان سازند نه از برای دل خویش» .

● و اما تا اینجا کلیتی جهانی در مد نظر بود . به خود بپردازیم . برگوشه ای از این کلیت چشم بدوزیم ، جزئی را پیشرو نهم و با دقتی بیشتر به کنکاش بپردازیم . اگر سینمای تجارتی رایج همان فیلمفارسی معروف را کنار بگذاریم و فعلا در نظرش نگیریم ، آنچه می ماند پراحتی می توان انک سینمای دولتی برش زد . فیلمهایی که با سرمایه تله ویزیون یا فرهنگ و هنر ساخته می شود . اکثر این فیلمها مستند هائیست اداری ، و روشن است که همچون همه چیز های اداری ، کار هائیست صرفا از روی انجام وظیفه و بدان ها نام سینما یافیلیم نمی توان داد . در میان صدها مستند ساخته شده تاکنون ، از چند فیلم می توانید نام ببرید که خوب بوده باشد و مردم به تماشایش نشسته باشند و با آن آشنا باشند ؟ اگر باشد از تعداد انگشتان يك دست بیشتر نخواهد بود . اما این موسسات - هرازگاهی - دست به تهیه فیلمهای بلند داستانی می زنند . آنها نه به منظور نمایش برای مردم که بدین وسیله در برابر سینمای تجارتی بایستند ، بل برای فستیوال ها (با آنچنان که مرسوم است . جشنواره ها .) پس «سینمای جشنواره ای» را نوعی دیگر از سینما می توان دانست . ملقمه هائی چون «افول ها» و «چشمه» از این دست اند . تفنن هائی از سر سیری که چند روزی هم در سینمایی به نمایش گذارده می شود ، اقلیتی بقیه در صفحه ۴۱

به هیجان نمی آید . خانواده های خوشبخت امریکائی و اروپائی ، در کانون های گرمشان ، روی مبل های نرم و راحت لم می دادند ، سیگاردود می کردند ، آدامس می جویدند و ساعت ها وساعت ها بر صفحه تله ویزیون خیره می شدند ، در خلسه فرومی رفتند و ماهها و سال ها «روز های زندگی» شان را دنبال می کردند و «ستاره» هاشان را در سریال ها می جستند .

مصرف کننده ها ، دیگر مصرف کننده های سابق نبودند . شرقی ها - غیر از اروپائی ها و امریکائی ها را می گوئیم - هم اندک اندک این کالا های **بنجل و پر رزق و برق را به مصرف نمی رسانند .** نگاهی به سینمای جدید آسیا و افریقا موبد این حرف است . غول روز بروز ضعیف تر و کوچک تر می شود . دیگر دارد آخرین نفس هایش را می کشد . بزرگترین کارگزاران سینمای غرب - اینک - به تفنن و تمسخر روی آورده اند . در برج های عاج خویش نشسته اند و هرازگاهی معده های انباشته از اطعمه واشربه های گوارا ، آروغ های هنری می زنند و هذیان هاشان را تحویل خلق الله می دهند - فلینی «ساتیرگون» را ملاحظه بفرمائید - هالیوود کفاره هایش را در ازای هر صد کالای صادراتی (فیلم) به صورت یکی دو فیلم نسبتا خوب ارائه می دهد . شاید این را هم راه گریزی می داند .

غول دارد آخرین نفس های آخرش را می کند و بچه تخس و ناخلف ، دست و پایش روز بروز درازتر می شود . سینمای غیر حرفه ای دیگر سایه سنگین و تهدید کننده تهیه کننده را بر سر نخواهد داشت ، دیگر يك کالای تجارتی که به استثمار یاری کند نخواهد بود . سینمای غیر حرفه ای از محدوده روشن فکری دارد پا فراتر می گذارد . این وسیله - دیگر - برای بیان افکار و رفع نیاز های اجتماعی - سیاسی جماعت ها بکار گرفته می شود . غول

پیرمردان کهن سال - با چشمانی گشاده و دهانی بازمانده از حیرت ، تصاویرش را می بلعند . رود به جریانش ادامه خواهد داد ، بیائید بجای انکار رود ، مسیرش را به دلخواه بگردانیم . ● غول هالیوود که کمرش شکست ، ستاره های درخشان آسمان زرورقی هنر که یکی یکی افول کردند ، سالن های بزرگ سینما های اروپا و امریکا که خالی ماند ، همه شعبده ها - انواع رنگها و پرده های عریض و سینه راما و غیره و غیره - که بی اثر ماند ، کالا های پرزرق و برق غرب که روی دست تهیه کنندگانش ماند و باد کرد ، حرفه ای که کارشان کساد شد ؟ دستشان رو ، فرزند ناخلفی شروع کرد به تاتی تاتی کردن ، زبانه دهن کجی کرد ، راه افتاد ، رشد کرد و پا گرفت : سینمای غیر حرفه ای رو در روی سینمای حرفه ای ها ایستاد . سالن های زیرزمینی و کوچک بسا پرده های توچک و دستکاههای نمایش دهنده کوچک و فیلمهای ۱۶ و ۸ میلیمتری ، انباشته شد از جوان ها و سینما دوستان ، و دهان باز سالن های بزرگ سینما ها به خمیازه ای طولانی بازتر شد . تهیه کننده ها و حرفه ای ها خطر را که حس کردند . سکس و خشونت را به یاری گرفتند ، پرده های عریض پر شد از سینه ها و ران های خوش تراش و اشکال گوناگون و بیمارگونه هم خوابگی ، رود های خون بر پرده ها جاری شد و شکنجه و جیغ و زخم و درد و فریاد به عنوان هنر - به سادست ها و مازوخیست ها عرضه شد .

سالن ها مدتی پر شدند ، تماشاگران را به سوی خود کشیدند و باز - بعد از مدتی - همه چیز عادی شد ، سکس و خشونت تازگی اش را از دست داد ، دیگر حتی اگر دوربین تمام مدت دو ساعت از اسافل اعضاء فیلم بگیرد و حتی اگر جلوی دوربین آدمی را قیمة قیمة کنند ، تماشاگر

آخرین دقایق زندگی و مرگ لوئی ۱۵

چگونگی انجام مراسم توبه در بستر مرگ

روز ۲۷ آوریل ۱۷۷۴ ، در شکارگاهی ، بيمقدمه به لوئی ۱۵ پادشاه فرانسه چنان ضعف و رخوتی دست داد که ناچار او را زود در آن نزدیکی بقصر (تریانون) رساندند . چون میگفت سرش هم بشدت درد میکند پزشکان را خبر کردند و معشوقه اش مادام دوباری معجلا به بالینش آمد . دیدند تب دارد بیشتر نگران گردیدند و دستور دادند لوئی ۱۵ به کاخ ورسای منتقل شود . بر طبق آئین تشریفات جایز نبود لوئی موقع بیماری بیرون از کاخ اختصاصی بسر برد مبادا در گذرد. با اینکه شش طبیب و پنج جراح و سه داروساز ، پای تخت لوی ۱۵ جمع شدند و اتصالاً نبضش را میگرفتند و مشورت مینمودند ولی از تشخیص مرض عاجز ماندند . شب هنگام پیشخدمتهائی که در اطاق شمعدانها را پس و پیش میکردند ملتفت شدند صورت لوئی گل انداخته و روی پیشانی تاولهای سرخ رنگی نمایان گشته فوری نزدیکانرا مطلع ساختند. کاشف بمل آمد لوئی مبتلا به آبله شده است. ورسای را ترس و وحشت فرا گرفت ! گذشته از خطر سرایت مرض ، دوبرایانی که وضع خویش را متزلزل دیدند سخت به تکاپو افتادند . باین لحاظ شاهدختهای

مسن و خانه نشین ، برسبیل غمخواری ، فداکاری بخرچ داده صبح تا شام از پدر تاجدار مواظبت میکردند . مادام دوباری نیز در عالم وفاداری شب تا صبح از ولی النعم ناخوش پرستاری مینمود. لیکن دستگاه تشریفات نگذاشت ولیعهد و همسرش که آن چند روز بیش از پیش عزیز و مورد توجه شده بودند به بستر بیمار نزدیک شوند و آبله بگیرند . چون کسی نمیتوانست آینده را پیش بینی کند ، از آن پس دربارها منقسم شدند به دو گروه : یکی کسانی که در بالین لوئی جمع شده می پنداشتند اگر او فوت کندهمه چیز را از دست خواهند داد . دیگر اطرافیان ولیعهد و همسرش یا سایر پسران لوئی که بجای ولیعهد به جانشینی پدر امید داشتند . این دو دسته در واقع مانند دو رقیب از هم دوری می جستند . یکمده از درباریان مردد بودند برای تامین آتیه بکدام طرف رو آورند : به خورشیدی که داشت غروب میکرد یا به شمس طالع ؟ در آنجریان مرض لوئی سریمما شدت یافت . تمام بدنش زخم و متعفن گردید و صورتی کربه پیدا کرد ، اما خواش جمع بود. باین واسطه دخترها و معشوقه اش استقامت کردند در اطاقی بدبو به پرستاری ادامه دادند .

چیزی نگذشت پزشکان مریض را جواب گفتند. آنوقت طبق آئین کاتولیکها لازم آمد بیمار محتضر طلب آمرزش کند. اما بنظر روحانیان کسیکه در تمام زندگانی برخلاف شرع عمل نموده بود، لااقل میبایست در این مرحله از عمر دست از ارتداد بردارد. غرضشان این بود که مادام دوباری معشوقه و شریک معاصی لوئی از کاخ دور شود تابتوان براسم مذهبی پرداخت . البته در آن لحظات برای لوی ۱۵ بسیار سخت و ناگوار می بود پرستاری را که بیحد دوست میداشت از پیش خود براند . بالاخره از بیم عذاب دوزخ ناگزیر معشوقه را بخدا سپرد او هم باخویشتن داری فوق العاده سرتسلیم فرود آورد و کاخ ورسای را ترك نمود و رفت و در قصر (رول) به انتظار سرنوشت نشست .

آنوقت عمل به توبه جایز شمرده شد و کشیشی که ۳۸ سال عاطل و باطل مانده بود به اطاق لوئی محتضر وارد گردید . بدستور تشریفات درها را محکم بستند تا اغایر لوی ۱۵ را کسی نشنود . البته شرح گناهان لوئی مدتی وقت میگرفت . اما کشیش زود از اطاق بیرون آمد و این خود علامت آن بود که آمرزش صورت نگرفته ! زیرا مقام روحانی بخشودگی را در

خفا برای کسی که تمام عمر پیش چشم دختران بی‌شهر به زبازی و اعمال شنیعه پرداخته بود مباح نمیدانست و اظهار عقیده مینمود باید وی آشکارا در حضور جمع به گناه اعتراف و طلب مغفرت کند.

ناچار قرار گذاشتند این مراسم علانیه در محضر درباریان انجام پذیرد. روز دیگر اسقف اعظم پاریس با جمعی از رهبانان که در لوای صلیب مقدس هریک شمعی افروخته بدست داشتند یکاخ ورسای آمدند. پشت سرشان ولیعهد و ماری آنتوانت با شاهزادگان و رجال درجه اول درباری بسوی خوابگاه راه افتادند. روحانیان و شاهزادگان وارد اطاق خواب شدند، بقیه بیرون درزائوبر زمین نهادند و ساکت نشستند. آنگاه اسقف اعظم اعترافات لوی ۱۵ را گوش داد و پس از ذکر ادعیه و اوراد خطاب بحضار داخل و خارج چنین بیان مطلب نمود: «لوی ۱۵ باطلاع عموم میرساند که از جهت ارتکاب گناهان توبه مینماید و از خدای متعال استدعای بخشش دارد و عهد میکند اگر زنده بماند باقی عمر طبق شعائر مذهبی و اصول اخلاقی از منهیات بپرهیزد و به تزکیه نفس پردازد و بدر رعایای خود برسد و آسایش را برای همه بخواهد!»

آنگاه در میان سکوتی مرگبار ناله‌ای منقطع از بستر لوی ۱۵ بلند شد، بقدری ضعیف که فقط نزدیکان شنیدند که میگوید: «کاش میتوانستم این عبارات را خود با صدای رسا بر زبان بیاورم».

در آنموقع دیگر لوی ۱۵ کالبدی بود سیاه شده و متورم و متعفن که روی تخت افتاده بود و گوئی بسا سرسختی ارث برده از پدر خود میخواست تا آخرین نفس در مقابل ملک الموت ایستادگی نماید!

کارکنان دربار معذب و ناراحت از اطاق اودور شدند. تنها شاهزاده

خانمها طاقت آورده باز در کنار بسترش پاس دادند. بیرون عمارت کالسکه‌ها حاضر بود تا بمحض اینکه خبر فوت لوی ۱۵ اعلام شود پادشاه جدید را به قصر (شوازی) ببرند مگر از ابتلا بمرض آبله مصون بماند. ملتزمان رکاب هم سوار بر اسب‌ها آماده حرکت چشم به شمعی فروزان در وسط پنجره خوابگاه دوخته بودند، خاموشی آنشمع نشان مرك لوی ۱۵ می‌بود. با این تفصیل باز او در حال احتضار نفس میکشید. تا اینکه بعد از ظهر روز سه‌شنبه دهم ماه مه شمع خاموش گردید و معلوم شد بالاخره لوی ۱۵ جان بجان آفرین سپرده است!

ماری آنتوانت و ولیعهد که درون اطاقی در حال انتظار بسر میردند ناگاه دیدند مادام (اتیکت) سراسیمه سر رسید. این بار پس از تعظیمی بالا بلند باخبر درگذشت لوی ۱۵ به ملکه فرانسه تهنیت عرض نمود نه تسلیت! از عقب او درباریان نیز در اطاق ریختند و سریعا از یکدیگر سبقت میگرفتند به پادشاه و ملکه جوان زودتر تبریک بگویند تا از یاد نروند. این خبر هر جا بگوش افسران عالی‌درجه رسید. آنان ایستاده شمشیر کشیدند و شعار دادند: «شاه بمرد زنده باد پادشاه».

وقتی کارکنان دربار شتابان جسد گندیده لوی ۱۵ را جابجا میکردند لوی ۱۶ و همسرش از کاخ ورسای به قصر شوازی اقامتگاه موقت خود میرفتند. در معابر تماشاچیان باهلهله شادی به شاه و ملکه جدید خوش آمد میگفتند بتصور اینکه با جلوس آنان به تخت سلطنت یکدفعه تمام مصائب و نابسامانیها مرتفع خواهد شد.

در آنزمان پیرزنی موسوم به مادام (کامپان) در کتاب خاطرات خویش نوشته است: وقتی خبر فوت تائرا انگیز لوی ۱۵ به ماری آنتوانت و ولیعهد داده شد هر دو گریستند و در اطاق زانو بر زمین زدند و چنین استغاثه کردند

«خداوندا در جوانی زود به سلطنت رسیده‌ایم ما را بفضل خود حفظ و هدایت کن».

این روایت بلاشک معمول و بی‌اساس است و با خلق و خوی آن دو مغایرت دارد. زیرا یکپخته بود مرك لوی را انتظار می‌کشیدند. در این صورت بعید بنظر می‌آید اولا آن خبر در مزاج جوانی خونسرد و لایبالی چون لوی ۱۶ آنقدر هیجان تولید نموده باشد که گریه کند. ثانيا در مورد ماری آنتوانت هم که هیچ فکر و ذکری جز تفریح و هوسرانی نداشت میتوان گفت از درگذشت لوی ۱۵ چندان متاثر نشده بود. مخصوصا از این جهت که دیگر برای رفتن به تماشاخانه و مجالس رقص و طرب معطل کسب اجازه از پدر شوهر خود نمیشد. آن ملکه جوان، کوتاه‌بین خوشگذران کم حوصله و سهل‌انگار بود و هرگز به مسئولیت توجه نداشت. عنوان ملکه داشتن و ارتقاء بمقام سلطنت را نظیر مادرش ماری‌ترز در اطیش یا کاترین در روسیه و الیزابت در انگلستان برای فراهم آوردن اعتلاء فرانسه و قدرت مملکتش نمیخواست. البته جاه‌طلب بود فقط از اینجهت که میل واراده خویش را بی‌چون و چرا بهمه حتی به شوهرش تحمیل کند و زیر بار امر رنهی عمه خانمها یا مربیان ایرادگیر نرود. روزگار مادام دوباری پررو را سیاه کند که نتواند جواهرات گرانبهائی را پیوسته برخ او بکشد و در جلب توجه اعیان و اشراف داخلی و بزرگان خارجی هنگام پذیرائیها باوی رقابت نماید. با اینمقدمه وقتی ماری آنتوانت با آدامش خاطر و منتهای شوق و ضعف بی‌خیال بر تخت سلطنت تکیه زد به مادرش نوشت: «هرچند من برای اینمقام آفریده شده‌ام معهذا باید از پروردگار شکرگزار باشم که دختر کوچک ترا برهمچو اریکه بلندپایه و بقیه در صفحه ۴۰

سرگذشت و سرنوشت زنان يك كوچه يزد

كه سرگذشت و سرنوشت گذشته زن در كشور هم هست

از روزی که بی بی ململی و شوهرش و پسر های بی بی زهرا این خانه را کرایه کرده بودند ، در خانه شده بود مجلس شورای زنان كوچه. آخر نه بی بی ململی دنیا دیده و سرذوگرم روزگار چشیده بود . حالا اینکه پنج سال آزرگار با شوهر و بچه هایش بهرام آباد بوده به کنار . حالا اینکه پسر میانی اش رفته بود کوئته توی مغازه یکی از آشنایان شان شاگردی ، جای خود داشت . آخر برادرش در تهران توی اداره جات کار می کرد و ماه نمی شد که پستی برای اش از کوئته و یا تهران کاغذ نیاورد . گذشته از همه اینها خودش هم يك بار تهران رفته بود و توی مریضخانه شكش را جاك داده بودند و آپاندیسش را عمل کرده. آخر هر کسی را كه شكش را جاك نمی دهند . باری ، بی بی ململی برای خودش توی این كوچه يکی بود. كوره سوادى هم داشت . جنب می خوردی می گفت : «آی داداشم ، آی زن داداشم ... اینطور كرد و آنطور گفت ... آنوقتى كه توى بیمارستان خوابیده بودم ... اون هفته از تهرون كاغذ داشتم» و از این گپها . هربار كه برایش از تهران یا كوئته كاغذ می آمد كارش این بود كه درخانه بنشیند و عینك به چشم بزند . وهی هی كاغذ را ورنانداز كند كه همه خبردار شوند .

زنهای در همسایه جارى خانه بی بی ململی جمع می شدند و روی خاك

می نشستند و حرف می زدند و چادر شب پاره می کردند و شوهرها می بایست تاوانش را بدهند . ضمنا چون این بن بست تاریك كوچه ... را قطع می كرد و از آن قسمت كوچه كه روشن بود مدام شتر و خروآدم پیاده و دوچرخه سوار رد می شد - از توى تاریكى روشنائى را می پائیدند و تماشا می کردند .

بی بی ململی ، ای چهل سالى داشت . پسر كوچكش ته تغاریش بود. تحفه بعد از عمل آپاندیس بود . پریروز بچه «تیرماهی» (۱۴) شده بود . بی بی ململی يك «واپر» - جوشانده «سیخ» شاتره و پرسپاه و شان - بشداد و خوب شد . خاله حسنى پیرزنكه همسایه گفته بود ، بچه را چشمش زده اند. این بود كه همین امروز صبح بندوقبان پسر كه را سوزانده با دوده آن به وسط ابروانش خال زده بود كه دیگر چشمش نزنند .

زنك های (۱۵) همسایه همینكه سرافتاب آب جوش و نبات و جای می نوشیدند و يك خرده نان خشك توى آب زده می خوردند «آقاكون رو خرهشت» «بی بی هم چادر سرهشت» ، يکی يکی می آمدند توى كوچه در خانه بی بی ململی ، تا پیش ازآنكه وقت «میوه» شود و بروند ديكشان را بار كنند - يك خرده گپ بزنند و دلشان را خالى كنند .

بی بی ململی هم كارهای خود را

انجام داده بود و شوهرش روانه دكان شده . با پسر كش بیرون آمده دم در نشسته بود. پسر كه مشغول خاك بازی بود تاخری پیدا شود و خرك را نازش دهد و قربان و صدقه اش برود . پسر كه عاشق خر بود .

پیش از همه فاطی رختشوى - همسایه دیوار به دیوار - پیدا شد . فاطی جزو این جرگه نبود ، می بایست پی رختشویی اش برود ، ولی بهانه کرده بود كه كبريتش تمام شده برای سمورش آتش می خواهد . در واقع می خواست ببیند از پس مانده های غذای شب بی بی ململی و پسرهای بی بی زهرا چیزی مانده كه بش بدهند ... چیزی در بساط نبود . چنین اتفاقی خیلی خیلی كم می افتاد . آخر اینها خودشان دست به دهن بودند ، همیشه هست شان گرو نه بود . اگر شوهر بی بی ململی يك روز بیمار می شد و كار نمی كرد ، صاحب دكان قرولدش بلند می شد و اگر هم مبلغ ناچیزی از مزدش را می داد انگار در راه خدا صدقه داده. و آنكی سه تا پسر جوان و خورنده بی بی زهرا ، مگر می گذاشتند پس مانده ای از غذای شب باقی بماند .

باری ، فاطی كه به گمانش دست كم ناشتایی گیرش می آید دماغش سوخت و رفت . هنوز چایی هم نخورده بود. پول نداشت برود در دكان چایی خشك بخرد . هفته پیش يکی از همسایه ها يك خرده تلف چایی (۱۶) بش داده

۱۴- بچه تیرماهی شده - یعنی اسهال و قى دارد . چون غالبا در تیرماه بر اثر گرما بچه ها به این بیماری

دچار می شوند .

۱۵- این شكل مصغر در يزد خیلی متداول است و همیشه حرف قبل از كاف تصغیر مضموم است .

۱۶- تلف چایی - تفاله چایی. يزدیهای فقیر تفاله چایی را خشك می كنند و دوباره دم می كنند و می نوشند.

بود، ولی آن‌هم تمام شده بود. قندهم نداشت. پنج شاهی از پسر همسایه که برایش پنج شش پارچه رخت شسته بود طلبکار بود. اوهم وعده کرده بود امروز بدهد. اما صبحی، پا یادش نبود و با عمدا نداد و رفت سرکارش. بعضیها اینجورند: پول دارند ولی طلب مردم را نمی‌دهند و خیال می‌کنند توی جیب خودشان باشد بچه می‌کند. فاطمی بی‌چایی مانده بود، سرش گیج می‌رفت، یا خیال می‌کرد از چایی نخوردن سرگیجه گرفته. آخر از نان می‌شود گذشت ولی از چایی و میوه چطور می‌توان صرفنظر کرد. (۱۷) فاطمی رفت تا از بی‌بی سکیه زن اوستای حمام پنج شاهی قرض کند تا برود و قند و چائی بخرد. بی‌بی سکیه گفت: «ندارم». یک دو همسایه دیگر هم ندادند. نه اینکه فاطمی مفلس فی امان‌الله بود؟! اگر پس نمی‌داد، چه؟ چه می‌توانستند بکنند، جز اینکه رخت بش بدهند بشوید و حساب‌صاف کنند! هیچ‌کدام قدرت این‌جور ریخت و پاشها را نداشتند، رخت‌شان را خودشان می‌شستند. تازه اگر هم داشتند و می‌دادند و شوهرشان می‌فهمید، مرده‌شان را جلوی چشمشان می‌آورد. یعنی زنهایی که فاطمی می‌توانست و روش می‌شد ازشان قرض بخواهد این جوری بودند. وگرنه پنج تا خانه آنطرفتر، زنبیوه سیدکچ‌ریس منزل داشت که هرروز گوشت بار می‌کرد و یک خدمتکار هم داشت و میوه برایش از سر ملکش می‌آوردند. همان که می‌گفتند شوهرش مال دزدی می‌خرید و وقتی مرد نگذاشتند توی گورستان «جوهرهر» خاکش کنند و حالا توی خانه‌اش دفن است. می‌گفتند قاری که شب اول قبر بالای سرش قرآن می‌خواند دید یک مرده لندهور

با زنجیر آتشین از آسمان بزیر آمد و افتاد به‌جان سید کچ‌ریس و حالا زن کی بز. قاری که این‌را دید از ترس غش کرد... باری، گپ خیلی‌بود... آخر سر بی‌بی مریم که خودش دودی بود دلش سوخت و پنج شاهیش قرض داد. فاطمی هم رفت و صنار چای خشک و سه شاهی قند خرید و آمد خانه، چائی را دم کرد و راه افتاد به سمت حمام سرکوجه. از دیروز موی سرش را حنا بسته بود. زود زود سرش را حنا می‌بست که موهای سفیدش نمایان نشود. می‌خواست حنا را زود بشوید و برگردد سرفرصت یک چائی دلنشین بخورد تا آن وقت چائی هم خوب دم کشیده.

فاطمی نزدیک چهل و پنج سال داشت. یک خرده کمتر، اما نه بیشتر. شاید یک روزگاری زیبا بود. ولی حالا نه. حالا رخی اسبی و دراز و قهوه‌ای و چین و چروک خورده، قدی میانه و اندامی استخوانی‌داشت، به طوری که حتی چادر شب یزدی - چادرشبی که گویی آهار دارد - زاویه های تیز قد و بالاش را نمی‌پوشانید و گرد نمی‌کرد. زندگی فاطمی به‌داستانی می‌مانست. بیشتر ها آن وقتی که هنوز، ای، بروویی داشت، وسی و پنج سالش بیشتر نبود، سیغه یک دهی متشادی شده بود. آن متشادیه زن دیگری داشت. فاطمی را برای کار و خرمالی گرفته بود. بیشتر شبها پیش آن زن می‌خوابید. یک شب فاطمی طاقت نیاورد، رشک برد. فکر کرد چه کند. فکر کرد و کرد و رفت طرف دیگر شوهرش خوابید. شوهره گفت: «وخی (۱۸) برو جهنم شو!» گفت: «نمیرم». شوهره هرچه کرد فاطمی نرفت که نرفت. و آن شب به جای هم‌خوابگی یک کتک حسابی خورد و

فردای آن روز - با اینکه باردار بود - شوهره سیغه‌اش را پس خواند. فاطمی همین پسری را که حالا دارد و اسمش علك است و شاگردی هادی - شوهر کنونی او - را می‌کند آبستن بود و رفت خانه حاجی کاظم آقا تاجر کلفتی. اول اربابها نمی‌دانستند باردار است وگرنه قبولش نمی‌کردند. مردم حوصله و نك و نك بچه خودشانرا ندارند، چه رسد به بچه کلفت. فاطمی این چیز ها را می‌دانست. ولی دو سه ماهی صبر کرد و چیزی نگفت تا دلش‌گنده نشد. گسی نفهمید. خوب، آخر سر فهمیدند. آبستنی را نمی‌شود قایم کرد... عذرش را خواستند.

فاطمی ماند سفیل و سرگردان که چه کند. با این دل‌گنده و بی‌پول به‌کجا پناه برد. در همسایگی‌شان اوستارجب شعرباف خانه و کارگاه داشت. زنش از حال فاطمی آگاه بود. داستان را به شوهرش گفت و دلشان سوخت. با اینکه خودشان چندان چیزی دربساط نداشتند و به‌زحمت دخل و خرج می‌کردند فاطمی را بردند خانه خودشان. کم‌کم بعضی کارهای شعربافی را یادش دادند. فاطمی هرچه بود باشد. هرکس اختیار باین‌تنه خودش را دارد. «فلان خودش و کرباس بازار - می‌خواود به عس می‌ده» نمی‌خواود به‌راهدار... ولی هر قدر بخواهید پرکار و زحمت‌کش بود. جای خودش را باز کرد. یواش یواش مزدکی هم بش دادند. یعنی یک خرده بابت خرجیش حساب می‌کردند و باقی را می‌پرداختند. چند ماه بعد فاطمی باسبک کرد و همین پسری را که حالا هم دارد زائید. خدا عمرش بدهد بی‌بی خدیج زن اوستا رجب‌را، آن چند روزی که فاطمی توی بسترزایمان بود، جورش را کشید تا برخاست و Row شد.

۱۷- یزدیها ممکن است ناهار نخورند ولی در حدود ساعت ده باید حتما میوه (خربزه یا هندوانه یاخیار)

بخورند که «جگرشون خنک شه» چایی هم همین‌طور!

۱۸- وخی = برخیز.

فاطی همه خرده کارهای کارگاه و خانه را انجام می داد و بچه اش را هم نگاه می داشت و شیر می داد و «تیمار» می کرد. (۱۹) از روزگارش راضی بود. اوستا رجب و زنش هم از او رضایت داشتند ... اما مگر در این دنیا هیچ چیز به يك حال باقی می ماند! مگر ممکن است فقیر بیچاره ها باغم کهنه سر به بالین نهند. روزی اوستا رجب زد و بیمار شد. پرکار می کرد. پشت کارگاه نشسته بود که ناگهان افتاد. رنگش شده بود مثل چلوار سفید. زنش بی بی خدیج و فاطی زیر بغلش را گرفتند بردندش توی رخت خواب خواباندند. يك طرف تنش افلیج شده بود. حکیم آوردند. فاطی اسم حکیم را نمی دانست. همان بود که سوار قاطر می شد و سر بیمار می رفت و نوکرش هم پیاده پیشاپیش قاطر می دوید ... باری حکیمه آمد و اوستا رجب را معاینه کرد و گفت: «افلیج شده» (این را که بی بی خدیج و فاطی و خود اوستا هم می دانستند). دوتا جوشانده نوشت و یکی دوتا قرص فرنگی و دوریال حق القدم گرفت و «کون رو قاطرش هشت» و رفت. فاطی هم رفت بازار «میرچماق» دواها را از دکان حاجی آقائی عطار گرفت. خدا عمرش بدهد قرص ها را هم او داشت و داد و دیگر فاطی نرفت راه دور تا دواخانه ...

اوستا رجب دواها را خورد و دو روز دیگر مرد. کربلایی جبرئیل غلاف زبر باز اچه که به لیچارگویی مشهور بود گفت: «بی حکیم و دواهم خ میتونست لک دواز کنه» خوب، به جنگ قضا که نمی شود رفت. هر که رسید گفت «خواست خدا بود». بی بی خدیج زن اوستا رجب کفری شده بود. می گفت: آخر این «خواست خدا»

برای حاجی بلبل شلوارچی که دو ماه پیش همین جور شده بود و حکیم گبرها درمانش کرد، کجا بود.

اوستا رجب را بردند جوهرهر چالش کردند.

بعد از مرك اوستا رجب، فاطی پانزده روزی پیش بی بی خدیج ماند تا پرسه رفت و آمد های شب هفت و این چیزها تمام شد، خانه سوت و کور شده بود. بعد فکر کرد که دردزنی بازه حیای گربه چه شد. البته بی بی خدیج به فاطی چیزی نمی گفت ولی او می بایست خودش تکلیفش را بداند. معلوم نبود بی بی خدیج خودش از کجا بیاورد چرخ زندگی را بچرخاند. آخر او که پستائی نداشت.

باری فاطی این دفعه با يك بچه چهار ساله ماند بی کس و بی آشیان. او در این سه چهار سالی که خانه اوستا رجب خدا بیمارز کار می کرد - از مزد وعیدی و انعام - سی تومان جمع کرده بود که پیش بی بی خدیج بود. خدا عمرش بدهد، پولها را تا شاهی آخر شمرد و به فاطی داد و يك رخت خواب بیج چهارخانه نو هم روش گذاشت.

فاطی وقت خدا حافظی با بی بی خدیج خیلی گریه کرد. هردو به گریه افتادند. بی بی خدیج به فاطی گفت سرش بیاید و فراموشش نکند. خیلی هم تعارف کرد که او دیگر جزو اهل خانه است و بماند و آخر يك جوری می گذرانند. ولی فاطی خودش می دانست که این ها گپ است. آخر از کجا می گذرانند!

راستی فاطی اوستا رجب را مثل برادر بزرگش دوست می داشت و بی بی خدیج را مثل خواهرش. محبت هایش را فراموش نمی کرد. اگر اینها نبودند

و به دادش نمی رسیدند، آن وقت که آبستن بود و از خانه ارباب بیرونش کردند، چه خاکی بر سر می کرد.

... چاره چه بود. لك و بکش (۲۰) را برداشت و برد خانه خواهرش گذاشت. خواهرش جا نداشت که شب ها فاطی و پسرش بخوابند. يك اتاق کوچولو داشت ... خودش و شوهرش با چهارتا بچه.

فاطی رفت و چند شب با پسرش توی امامزاده (۲۱) خوابید. روزها این دروآن در می زد که کاری پیدا کند. آخر سر دید همیشه که نمی شود توی امامزاده ماند. آمد و توی همین خانه خرابه ای که معلوم نبود مسجد است، کاروانسراست، طویله است چیست، اتاقی به ماهی سی شاهی کرایه کرد و يك کتری و يك لحاف کهنه و يك توشك و يك بالش مندرس و يك قوری بنزده و يك ديك سنگی كوچك و دوتا پیش دستی و يك كلك زغالی و يك زیلوی کهنه و پاره پوره و يك استکان و نعلبکی و يك قوطی حلبی ای که خرت و پرت توش ریخته بود و يك چراغ دستی و يك قوطی نفت به آن اتاق برد و جابجا شد و سروسامان گرفت. سروسامان گرفتن بی سروسامانها که طول و تفصیل ندارد.

اینجا فاطی برای همسایه ها رخت سویی میکرد، جارو می کرد، پاش می افتاد بازار می رفت، خلاصه هر کاری که از دستش برمی آمد می کرد که شکم خودش و پسرش را سیر کند.

در این خانه خرابه شش کوچ منزل داشتند و رویهم رفته ماهی دوازده ریال کرایه می دادند که پیرزنی می آمد و آخر ماه می گرفت و او هم دو سه ماه بود که نیامده بود. نمی دانستند مرده است یا زنده، یا بیمار.

«ناتمام»

۱۹- در یزد «تیمار کردن» در مورد انسان هم - به معنی مواظبت و نگهداری - استعمال می شود.

۲۰- لك و بك = زبل زمبیل، خرت و پرت.

۲۱- امامزاده = مقصود امامزاده جعفر است که مطلقا امامزاده می گویند.

آخرین روزهای لطفعلیخان زند

۱۰

در حدود ساعت نه شام آوردند و قطعات درازی از چیتتهای بندر ماسوله در جلو ما پهن کردند و مجمعیهای پر نقش و نگار و جلا یافته‌ای را بر روی چیتتهای نهادند. در هر مجمع سه سینی گرد و بزرگ مسی گذاشتند. در سینی اول سه نوع پلو با گوشت و سبزی وجود داشت. در سینی دوم سه نوع گوناگون کباب و گوشتهای سرخ شده، و در سینی سوم سه نوع نوشابه. و در دو سینی اول نعلبکیهای کوچک شامل انواع ادویه، جاشنی، نمک و فلفل بود. برای من به جای سینی مسی، سینی نقره‌ای تعیین شده بود. در این گونه میهمانیها، بعد از اینکه آفتابه و لگن را برای شستشوی دست چرخاندند میزبان با ادای «بسم‌الله» شروع غذا را اعلان میکند و هنگامی که متوجه شد میهمانها دست از غذا کشیده‌اند، با ادای جمله «زیاد کن» علامت برچیدن سفره را به پیشخدمت‌ها میدهد و بلافاصله الحمدلله میگوید. سپس برای هر میهمان آب داغ و صابون آورده میشود و بار دیگر قلیانها را پیش می‌آورند.

شام بدینسان گذشت و یکی از باشکوهترین شامهایی بود که من تا آن روز در تمام طول اقامتم در ایران خورده بودم. وقتی که بساط شام را برچیدند، بار دیگر اتاق را با عطر عود آکنده و برای هر میهمان شیشه‌های کوچک گلاب آوردند تا به دلخواه مصرف کند. بعد از شام، صحبت بی-اختیار به مساله جواهرات گرایید و من متوجه نکته‌ای شدم که قبلاً نمیدانستم و آن اینکه میرزا جانی در شناخت جواهر بسیار خبره بود و مرا متقاعد کرد که «دریای نور» را میتوان از دور کمتر

گوهر فروشان به ستوه آمده باشد ولی چون داستان را آغاز کرده‌ام میل دارم، همراهی کند تا به پایش رسانم. ده روز بعد از شام خانه حاجی یوسف، میرزا حسین از من خواست که فردای همان روز به دربار بروم تا در آنجا دریای نور و تاجماه را از بازوبند ها جدا سازند و به ما نشان بدهند. من هم رفتم. باز مرا به همان اتاق کوچک دم در راهنمایی کردند، همان اتاقی که در آن میرزا حسین و میرزا بزرگ را برای اولین بار ملاقات کرده بودم. این بار هم میرزا بزرگ و حاجی یوسف و میرزا جانی را در همانجا دیدم. پس از بجا آوردن ادب و تعارفات ایرانی بالاخره میرزا جانی بیرون رفت و اندکی بعد همراه خواجه‌ای که جعبه‌ای حاوی دوبازوبند مشهور در دست داشت، وارد شد و حاجی یوسف فوراً شروع کرد به پیاده کردن جواهرات. اول اطراف الماسها را شل کرد سپس به یاری یک تکه موم و فشار سخت آن بر روی الماسها ناگهان آنها را بیرون دریای نور اولین سنگی بود که به دستم دادند. شکل و اندازه آن با نمونه بلور و همچنین با شکل و اندازه طرح تاورنیه کاملاً مطابقت داشت. و من متوجه شدم میرزا جانی در این گفته حق داشت که دریای نور میتواندست بخوبی و راحتی تراش برلیان پذیرد. رنگ دریای نور اندکی به چهره‌ای پریده میزد و به نظر من همین رنگ از دیدگاه یک جواهر فروش بمنزله حسن بود، نه عیب. زیرا از نظر «آب» گوهری کاملاً درخشان بود و به نظر من برای بهتر شدن فقط نیاز به صیقل و تراش دوباره داشت. حساب کردم

تراش برلیان داد. و پس از چنین تراشی است که این گوهر سیما و رخسندگی یک برلیان کاملاً متناسب را خواهد یافت. همچنین میرزا جانی بمن گفت که وزن دریای نور ۱۷۶ قیراط واندی است. لیکن از آنجا که تاورنیه هم نوشته بود سنگی که در دست تاجر «گل‌کنده» دیده بود ۲۴۲ و پنج شانزدهم قیراط وزن داشت، من به شک افتادم که آیا این همان سنگ است یا نه؟ و پس از تاملی چند بود که متوجه شدم امکان ندارد در جهان دو سنگ به این بزرگی موجود باشد و صاحبانش را کسی نشناسد. و نیز ناگهان به یاد فرمان پادشاه مغول افتادم که طبق آن معیار وزن معمولی جواهر را در هند تغییر داده بودند. چون در آن روزگار یاقوتی در اختیار پادشاه مغول بود که از یک مثقال سه قیراط کم داشت و به عنوان یاقوت یک مثقالی شناخته شد و از آن تاریخ تعداد قیراطی که برای یک مثقال لازم بود، بهمان اندازه باقی ماند. ولی از تعداد دانه‌هایی که هر قیراط را تشکیل میداد کاسته شد. اگر این فرضیه درست بود، در نتیجه ۱۷۶ قیراط میرزا جانی و ۲۴۲ قیراط تاورنیه چندان از هم دور نبودند. اولی شامل ۷۰۴ دانه و دومی شامل ۷۲۶ دانه میگردد.

شب یدر وقت منزل میرزا جانی را ترک گفتم. از پذیرائی و میزبانی که در حق من ادا کردند احساس خشنودی زیاد میکردم و به فکر نمی-رسید که پس از مدت کوتاهی، میبایست خودم در همانجا منزل کنم.

بیم آن دارم که خواننده من از این داستان طولانی درباره گوهر و

که پس از چنین اصلاحی ممکن بود از وزن آن در حدود بیست قیراط کاسته گردد و وزن گوهر به ۱۵۶ قیراط تبدیل شود سپس به آزمایش تاجماه پرداختم شکل آن بیضی و تخم مرغی بود . سه پنجم قسمت فوقانی آن را تراش داده بودند . از نظر آب و رنگ نادرترین گوهری بود که در طول عمر دیده بودم و به گفته میرزا جانی ۱۴۵ قیراط وزن داشت . به عقیده من ، اگر این گوهر را تراش دوباره میدادند ممکن بود ۱۵ قیراط از دست بدهد لیکن اگر این تراش درست و بدقت انجام میگرفت مقدار متناهی بر زیبایی و البته بر بهای تاجماه می افزود . هر يك از این دو الماس در میان یکی از بازوبندها نشانه شده بود و در هر طرف آنها سه گوهر دیگر قرار داشت که جمعا ۱۲ گوهر اضافی را تشکیل میدادند . درست است که همه این الماسها مسطح بودند ، لیکن به من اطمینان دادند ، و نمای ظاهر گوهرها هم نشان میداد ، که وزن هیچیک از این گوهر های اضافی کمتر از ۶۰ قیراط نبود و برخی از این هم بیشتر! یکی از این الماسها قبلا به خواهر اورنگ زیب تعلق داشت و نامش را بر روی آن کنده بودند . همراه بیتی بدین مفهوم : « من ز آن گل جهان آرا هستم » (۱) .

حاضرین مرا تحت فشار قرار داده بودند که دریای نور و تاجماه را هر چه زودتر قیمت گذاری کنم . و من پس

از مدتی تردید بالاخره به حاجی یوسف گفتم : « هراسی ندارم از اینکه برای هر دو گوهر ۲۰ لك رویی پیشنهاد کنم زیرا بهای این الماسها بیش از آن چیزی است که قبلا تصور میکردم . » هر دو جواهر فروش فوراً فریاد برآوردند که این مقدار خیلی کمتر از بهایی است که گوهر شناسان ایرانی ارائه میدهند . من از این فرصت استفاده کردم و پرسیدم که آیا پادشاه یاقوتی بسیار بزرگ و بی عیب هم دارد (۲) . به من اطمینان دادند که ندارد ، و بزرگترین یاقوتی که در تصاحب اوست و ادعا هم نمیکند که بی عیب باشد یاقوتی است که وزنش از ده قیراط و نیم بیشتر نیست .

پس از چندی گفتگو های معمولی از هم جدا شدیم و من بعد از رسیدن به خانه ، تا مدتی نمیتوانستم خود را از خیال جواهرات گرانبهائی که در دست گرفته بودم و از نزدیک لمس کرده بودم رهایی بخشم . به نظر من چنین می آمد که حقیقتاً دو گوهر از گوهر هایی را دیده ام که علاءالدین بیاری چراغ جادو از باغ سحرانگیز برداشته است (۳) .

مدتی سیری شد پیش از آنکه بار دیگر سخنی از جواهرات پیش آید . تابستان پیش میرفت و لطفعلی خان خود را برای لشکرکشی به اصفهان بر ضد قاجارها آماده میکرد . شبی در خانه میرزا حسین ، بعد از شام و هنگامی که باقی میهمانان رفتند ، میرزا

حسین رو به من کرد و گفت : « لطفعلی خان فعلاً از فروش جواهرات منصرف شده است . ولی شما دوست عزیزم اگر در اینجا ها کار دیگری دارید هرچه زودتر تماش کنید و تا میتوانید بعد از رفتن لطفعلی خان در شیراز توقف نکنید . شما در این شهر میهمان من هستید و خیلی هم خوش آمدید اما ای کاش در این لحظه در بوشهر بودید . »

من حیرت زده خانه او را ترك گفتم و هنگامی که به منزل رسیدم میهماندار خود را در آنجا یافتم و گفتگوی خود را با میرزا حسین برایش باز گفتم و از سفارش او درباره خودم یاد کردم و از او پرسیدم آیا میداند منظور از این سفارش چه بوده است؟ جواب داد حتماً غیر از این نیست که میرزا فکر میکند اگر در این لشکر کشی لطفعلی خان شکست بخورد ممکن است اوضاع نواحی بین شیراز و بوشهر آنچنان مختل شود که من نتوانم خود را به آسانی به بوشهر برسانم . من نیز چون خرید های هنگفتی به حساب خودم و دیگران انجام داده بودم ترجیح دادم به این سفارشات عمل کنم و به همین منظور شروع به روبراه کردن کارهایم نمودم به این امید که هرچه زودتر شیراز را اندکی پس از رفتن لطفعلی خان ترك گویم .

این مدت را مثل همیشه گذراندم . اما رفته رفته متوجه شدم که میرزا حسین غمگین و سر درگریان است و بیشتر اوقات از شام خوردن در جمع

۱ - مابه متن اصلی این بیت دست نیافتیم ، در نتیجه آن را از انگلیسی ترجمه کردیم . - م .

۲ - یاقوتی که در اختیار پادشاه مغول بود و در مشرق زمین مشهور بود به « یاقوت عبدالحسینی » بعد از مرگ نادرشاه ، بطوری که سراغ گرفته بودند ، به دست يك تاجر ارمنی افتاد . میگفتند این تاجر قصد داشت جواهر را با کشتی به خارج ببرد ، اما کشتی با همسر نشینانش در نزدیکی رودخانه غرق شد بود و تاجر ارمنی و یاقوت هر دو با هم به ته آب رفته بودند .

۳ - بعد از اینکه به خانه آمدم خودم را با محاسبه بهای دو بازوبند چنین مشغول کردم :

بها : ۲۹۶۰۱۶ پوند

بها : ۱۰۳۷۴۰ پوند

بها : ۵۱۸۴۰۰ پوند

۹۱۸۱۵۶ پوند

دریای نور : بهای هر قیراط : ۱ لیره و ۱۰ شلینگ

تاجماه : بهای هر قیراط : ۱ لیره و ۱۰ شلینگ

۱۲ الماس مسطح : هر يك به طور متوسط ۶۰ قیراط هر قیراط ۱ لیره

میر هیزد. اول با خود فکر کردم شاید از محبوبیت او در دربار کاسته شده است، بویژه هنگامی که به دربخانه رفتم تا از لطفعلی خان اجازه مرخصی بگیرم دیدم لطفعلی خان بامیرزا حسین سخن زیاد نمیگوید. در این مجلس که جنبه خصوصی داشت، لطفعلی خان بمن گفت که فعلا از فروش جواهرات منصرف شده است و من باید در اوایل بهار آینده به شیراز بازگردم و این بار به جای میهمان میرزا حسین، میهمان خود لطفعلی خان باشم. سپس درحالی که از لشکرکشی خود با اعتماد کامل به پیروزی صحبت میکرد، گفت: «شما را به جان من قسم، همینجا بمانید تا من از جنگ برگردم.»

بعدا، هنگامی که من با میرزا حسین از درخواست لطفعلی خان یاد کردم، جواب گفت: «از خدا می خواهم که او باز گردد! ولی با این حال به شما تکرار میکنم شیراز را هرچه زودتر ترك كنید! میرزا بزرگ چند روزی در اینجا خواهد بود. هر کمکی خواستید بدون رودربایستی به او مراجعه نمایید.»

شب پیش از حرکت لطفعلی خان، اتفاقا به باغ «کلاه فرنگی» (۴) که همیشه آزادانه بدان رفتم و آمد می کردم، رفتم. در باغ با پسر لطفعلی خان که کودکی هفت ساله بود روبرو شدم که همراه لاله اش ایستاده بود. آن روز اگر میتوانستم از شاهزاده کوچولو پرهیز میکردم، ولی او یکی از پیشخدمتها را به سراغم فرستاد. وقتی نزدیکش شدم و سلام گفتم، رو به من نمود و گفت: «شما همان «فرنگی» (۵) هستید که پدرم بارها حرفتان را زده است. شما برای او يك ساعت موسیقی دار هدیه آورده بودید. برای من هیچ چیز نیاورده اید؟ من فردا در غیاب پدرم پادشاه خواهم شد و شما باید به

دیدن من بیایید همانطور که بدیدن پدرم می آمدید.»

من از این کودک خیلی خوشم آمد. پرسیدم: «میل حضرت والا چه چیز است؟»

جواب داد: «لله (میرزا حسین) به من میگوید بهترین چاقو های جیبی را در کشور شما میسازند. حاضرید يك چاقو به من بدهید؟ دده هم می گوید بهترین قیچیها را هم در مملکت شما درست میکنند. شما رابه خدا يك جفت قیچی هم به دده ام بدهید.»

از روی اتفاق من يك چاقوی جیبی بسیار نفیس با خود داشتم. فورا به او تعارف کردم و گفتم وقتی بکشورم بازگردم دوسه چاقو برای خودش و دوسه قیچی برای دده اش خواهم فرستاد. کودک در اوج شادی فریاد زد: «وای! چقدر شما آدم خوبی هستید!»

سپس تقریبا يك ساعتی در کنار من راه رفتم و حرف زد و من هرگز کودکی مودبتر، زیباتر و باهوشتر از او ندیدم. لیکن، از عجایب روزگار، بار دیگر که ما یکدیگر را ملاقات کردیم در آذربایجان بود. او برده ای چروکیده و اخته، من سفیری به نمایندگی از کشور خودم در نزد جانشین همان کسی که ویرانگر خانه و کاشانه و تاج و تخت پدر او بود!

شش روز از رفتن لطفعلی خان از شیراز می گذشت که ناگهان دم سحر هیاهوی جمعیتی که به کوچه ما هجوم آورده بودند به گوشم رسید. لحظه ای بعد میهماندار من، حاجی محمد علی (بهیمانی) وارد شد و به من اطلاع داد که حاجی ابراهیم خان کلاتر، حاجی برخوردار خان فرمانده قلعه را دستگیر نموده و به مردم گفته است که حکم دستگیری او از جانب خود لطفعلی خان رسیده است. من در حالی که بهت زده بر جای مانده بودم دیدم اندکی بعد

یکی از نوکر های محرم میرزا حسین همراه يك دسته تفنگچی وارد خانه من شد و به من گفت که «خانم» (۶) این دسته محافظ را برای حفظ جان من و اسبابهایم فرستاده است و لزومی ندارد من بخاطر تهیه آذوقه برای آنان خود را برحمت بیندازم زیرا هرچه مورد نیاز باشد «خانم» خودش مرتبا خواهد فرستاد. سپس میهماندار بیرون رفت تا ببیند چه خبر است و در بازگشت بمن گفت: «مردم نسبتا ساکت هستند زیرا گمان میکنند آنچه میگذرد مطابق دستورات لطفعلی خان است.» سپس افزود: «ولی من شخصا این طور فکر نمیکنم زیرا دروازه های شهر رابسته اند و همه گونه رفت و آمد با اردو که دیروز آزا دبود امروز ممنوع شده است. بعلاوه فرستاده ای را که «خانم» به سوی همسرش روانه کرده بود دم دروازه ای که از آن قصد خروج داشت دستگیر کرده اند و سراپایش را تفتیش نموده اند. میگویند به «خانم» هم پیغام داده اند که اگر میخواهد جان خود و فرزندان میرزا (بزرگ) را نجات دهد در این کار دخالت نکند. برای من همه رویداد ها گواهی میدهد که در این کار دست حاجی ملعون در کار است.»

طرفهای شب پیشخدمتی آمد و از میهماندار خواست به خانه میرزا حسین برود. هنگامی که حاجی محمد علی بازگشت به من گفت که برایم پیغامی از جانب «خانم» آورده است و از پشت پرده خانم به او چنین گفته است: «به میهمان فرنگی آقای من بگو که تا من جان در بدن دارم آقا در امان است. به او بگو اگر میرزا حسین غایب است «خانم» حاضر است. به او بگو امروز هرچه میل میکند از من بخواهد همچنانکه دیروز از آقای من میخواست به او بگو مال او مال خودماست. به او بگو دلتك نباشد!» «ناتمام»

۵ - به فارسی در متن اصلی - م.

۴ - به فارسی در متن اصلی - م.

۶ - به فارسی در متن اصلی، و منظور همسر میرزا حسین و فاست - م.

مجمع الجزایر گولاك

بهار آن سال ، ما به عفو تمام ایمان داشتیم ، اما مطلب ، هیچ تازه نبود . وقتی که انسان با زندانیان حرف بزند ، کم کم می بیند که این عطش بخشودگی و این ایمان به عفو هرگز دیوار های خاکستری رنگ زندان را رها نمی کند . ده ها سال ، امواج مختلفه زندانیان ، گاهی چشم به راه عفو ، گاهی چشم به راه قانونی تازه ، و گاهی چشم به راه تجدیدنظری کلی در همه پرونده ها بوده اند و در همه این احوال هم به وقوع این گونه حادثه ها اطمینان و اعتقاد داشته اند . (و این شایعه ها را پیوسته ارگانها با حزم و احتیاط ، و تدبیری استادانه ، زنده و پابرجا نگه داشته ، دامن زدند) تخیل زندانیان نزول فرشته آزادی را که چشمها با آنهمه اشتیاق به راهش دوخته شده است ، مقارن هر چیزی ، مقارن هرواقعه ای می - بندارد و بدینگونه ، به هرسالروز انقلاب اکتبر که به پنج یا صفر خاتمه یافته باشد ، به هرسالروز پیروزی ، به هرجشن ارتش سرخ یا سالروز کمون پاریس ، به هرجلسه تازه و تسلیک به پایان هربرنامه پنجساله ، به هرجلسه کامل عیار دیوان کشور دستخوش هیجان می شود ... و بازداشتها هرچه شگرفتر بود ، و جریان امواج زندانیان هرچه پهلوانی تر و لگام گسیخته تر و ترسباتر بود ، ایمان و اعتقاد به عفو عام ، بیشتر می شد و روشن بینی بیشتر زیرا گذاشته می شد ... هرمنبع نور را ، می توان ، تا درجه ای ، به

خورشید تشبیه کرد . اما خود خورشید را به چیزی تشبیه نمی توان کرد . و به همین گونه هم همه انتظار های دنیا را ممکن است به انتظار عفو عام تشبیه کرد ، اما در مقام تشبیه عفو عام به هیچ چیزی نمی توان برآمد .

در بهار سال ۱۹۴۵ ، از هراتازه کاری که پای به سلول می نهاد ، نخستین سئوالی که صورت می گرفت این بود که از عفو عام چه خبری دارد . اگر ، درسلولی ، پی دوسه زندانی می آمدند و با باروینه شان می بردند ، متخصص ها ، هماندم ، در مقام مطالعه و مطابقه پرونده ها برمی آمدند و نتیجه می گرفتند که این محکوم ها محکوم هائی هستند که گناه شان از همه سبکتر بوده است و بی گمان ایشان را برای آزاد کردن برده اند . و این ، مقدمه امر است ! در مستراح و حمام - که دو پست خانه زندانیان باشد - « فعال های ما » همه جا را در جستجوی آثار و علائم عفو عام ، در جستجوی کتیبه ها و نقش ها سر می زدند . ناگهان ، در اوایل ماه ژوئیه ، در دهلیز معروف بنفش رنگ حمام زندان بوتیرکی ، کتیبه پیشگویانه ای خواندیم که با صابون برشیشه های بنفش رنگ ، بسی بالای سرهایمان ، رقم زده شده بود . (و معنی این امر آن بود که یکی بردوش یکی دیگری سوار شده است تا مطلب را در حائی بنگارد که دیرتر پاك شود) : هرای ! عفو عام روز ۱۷ ژوئیه !» (۲)

چه مسرتی که به ما دست نداد

«اگر یقین نداشتند ، هرآینه چنین چیزی نمی نوشتند !» هر چیزی که در تن ما تب و تاب داشت ، هرچه درتن ما ضربان داشت ، هرچه درتن ما جریان داشت ، در برابر ضربه این شادمانی ناگهان مثل سنگ شد : نزدیک بود که در باز شود ... و ... اما برای عفو باید عقل داشت ...

در اواسط ژوئیه ، نگهبان راهرو زندان پیرمردی را از سلول ما پی پاك کردن مستراح فرستاد و آنجا ، در خلوت ، دور از اغیار ، (در حضور شهود ، هرآینه تن به چنین خطری در نمی داد) و در منتهای دلسوزی برموی سفید وی ، پرسید : «پدرجان ، طبق کدام ماده به زندان افتاده ای ؟ - پیرمرد که سه نسل در خانه اش براو گریسته بودند ، جواب داد : - ماده پنجاه و هشتم .» آن وقت ، زندانبان آهی از دل برآورد : «تو در میان شان نیستی ...» در سلول به این نتیجه رسیدند که «مزخرف گفته است !» زندانبان پاك بی خبر است .

در این سلول جوانی به نام والنتین داشتیم که از مردم کیف بود (و من نمی توانم نام خانوادگی اش را به یاد بیاورم) چشمهای درشت و زیبای دخترانه ای داشت و از بازجویی به وحشت افتاده بود . بی چون و چرا ، به غایت روشن بین بود ، و شاید این روشن بینی زاده هیجانی بود که در آن زمان به او دست داده بود . بارها ، گشتی در سلول زد و چنین گفت :

۲- در واقع ، حرامزاده ها يك «چوب خط» اشتباه کرده بودند. برای تفصیل بیشتر راجع به فرمان بزرگ عفو که روز ۷ ژوئیه سال ۱۹۴۵ از جانب استالین داده شد ، به بخش سوم ، فصل ششم مراجعه فرمایند .

امروز ، پی تو می آیند ، خواب دیده ام . و آن دو را که گفته بود ، می بردند ! و درست همان دو تن را می بردند که گفته بود. گذشته از همه این چیز ها ، دل زندانیان چندان به عرفان تمایل دارد که موهبت حس ششم چندان برایشان مایه تعجب نمی شود. روز بیست و هفتم ژوئیه ، والتین به من نزدیک شد و گفت : «الکساندر ! امروز ، نوبت ما دو نفر است .» و خوابی برای من حکایت کرد که همه خصایص خوابهای زندانیان را در برداشت : پلی کوچک بر روی جویباری گل آلود ، و صلیبی دیده بود . برای آنکه آماده شوم ، دست به کار شدم ، واز قضا زحمتی که برده بودم ، بیهوده نشد : پس از آنکه آب گرم صبح داده شد ، هردومان را داد زدند ، رفقای سلول مان با ما وداع گفتند و با سروصدا خوشترین آرزوهایشان را بدرقه راه ما کردند و بسیاری از رفقا به ما اطمینان دادند که از زندان آزاد می شویم . (و این تصور نتیجه مطالعه و مطابقه پرونده های سبک ما بود .)

ممکن است به راستی چنین چیزی باورناتان نشود ، ممکن است به خودتان حق باورداشتن چنین چیزی را ندهید ، ممکن است با طعنه و تمسخر از پذیرفتن چنین چیزی سربریزید ، اما گازانبر آتشینی که سوزانتر از آن در روی زمین وجود ندارد ، ناگهان دلتان را می فشارد : و اگر راست باشد ؟ ...

بیست زندانی بودیم که از سلول های گوناگون گرد آورده شده بودیم. ابتداء ما را به سوی حمام بردند

(زندانی ، در هر مرحله زندگیش که تغییری بزرگ در پیش باشد ، همیشه پیش از هر چیز به حمام می رود) و آنجا ، فرصتی - در حدود يك ساعت و نیم - داشتیم که به فرض ها و تصور های خودمان بپردازیم و در اندیشه های خودمان فروبرویم. سپس ، چون حمام گرممان کرد و خستگی از تن مان برد و پوستهایمان را نرم کرد ، از باغچه سبز زمردگونه حیاط اندرونی بوتیرکی عبورمان دادند : انباشته از نغمه کر کننده پرندگان بود ، (وبه احتمال جز گنجشک پرنده دیگری نبود) و سرسبزی درختان برای چشمهای ما که عادت از کف داده بود ، حدت و شدتی تحمل ناپذیر داشت . هرگز چشم های من ، سبزی برگها را با آن همه شدت و قدرتی که در بهار آن سال دیدم ، ندیده است ! در سرتاسر عمر خود چیزی ندیده ام که به اندازه این باغچه زندان بوتیرکی که هرگز عبور از آن - عبور از خیابانهای آسفالته آن - بیشتر از سی ثانیه طول نداشت ، به بهشت نزدیکتر باشد ! (۳)

ما را به ایستگاه زندان بوتیرکی بردند (و این همان جائی است که زندانیان می آیند و به راه می افتند. و این نام را بسیار خوب پیدا کرده اند ، علی الخصوص که سالون مرکزی ، پاك ، سالون ایستگاهی زیبا را به یاد می آورد) و به قفسی بزرگ و جادار انداختند . این قفس در نیمه تاریکی شناور بود و هوائی تازه و پاك داشت : یگانه پنجره کوچکش بسیار در بالا جای گرفته بود و پوزه بند نداشت . درست به سوی همان باغچه آفتابی نگاه می کرد و از روزنه بازش ، چهچه کر

کننده پرندگان به گوشمان می آمد ، در صورتی که شاخه ای با آن رنگ سبز بسیار تندش نوسان می خورد . (عجیب است ! هرگز در چنین قفس خوبی زندانی نشده بودیم ! چنین چیزی نمی توانست زاده تصادف باشد!) و پرونده همه ما . به اوسو ارتباط داشت ! و اکنون چنین می نمود که بیجا در زندان بوده ایم .

مدت سه ساعت ، هیچ کس دستی به ما نزد ، هیچ کس در را باز نکرد ، درون قفس راه می رفتیم ، و باز هم راه می رفتیم ، و هنگامی که از نفس می افتادیم ، روی نیمکتهای سنگی می نشستیم . شاخه همچنان پشت در قاب می خورد و گنجشک ها با آن جیغ های شان که گفتم نشانه دیوزدگی بود ، همدیگر را داد می زدند و به همدیگر جواب می دادند .

ناگهان در با سروصدا باز شد و یکی از ما را که حسابداری کمره بود و در حدود سی و پنج سال داشت داد زدند . بیرون رفت . در بسته شد. و ما ، بسی تندتر از پیش ، در قفس مان به راه افتادیم ، می سوختیم .

سروصدای دیگری هم برخاست. زندانی دومی را داد زدند و نفر اول را باز آوردند . به سوییشتافتیم. اما دیگر همان آدم نبود ! قیافه اش دیگر زنده نبود . چشمهایش که از حیرت باز شده بود ، اکنون نابینا شده بود . باگامی لرزان ، پیش آمد در روی زمین هموار قفس به لرزه افتاده بود ، ضربه خورده بود . گفتم که تخته اطو کشی بر کله اش خورده بود !

«نامام»

۳- چند سال دیگر ، و این بار به عنوان سیر و سیاحت ، چنین باغی را که کوچکتر بود اما ، به عکس ، صفا و خلوت بیشتری داشت . در باروی تروبتسکوی ، در قلعه سن پیروسن پل لنینگراد دیدم . جهانگردان از مشاهده تاریکی راهروها و سلولها فریاد های تعجب و حیرت بر می آوردند . اما من ، در دل خود گفتم که زندانیان باروی تروبتسکوی ، با چنین باغی که برای گردش های خودشان دارند ، انسان های از کف رفته ای نیستند . ما را ، به عکس ، برای گردش به محوطه های سنگی بن بست زندان مانند می بردند ، که بوی مرگ می داد .

سفری بدرون سفرنامه‌ها

شاید سخن میرزا ابوطالب درباره «چرخ» پادشاه انگلستان کمی رنگ مبالغه داشته باشد، اما چنین می‌گوید که «تمام اوقات او مصروف نیکخواهی خلق و تحریص ایشان برکشت و کار و علوم و هنر است و از امور نفسانی صد هزار مرحله دور، به ذات خودکشت کار زراعت می‌کند و به مدرسه‌ها رفته استفسار حال طلبه علوم می‌کند. عمده دلیل برمحاسن او این که عزل قضات را از خود سلب نمود و بیم و امید ایشان را از ارکان سلطنت دور کرد تا در اجرای احکام حق از کسی پروا نکنند».

به گفته میرزا ابوطالب در میان ارکان دولت انگلستان، «وزیرشریعت» هم انتخاب می‌شده اما حساب مذهب با «سیاست و معیشت خلق» جدا بوده و حدود وظایف آن وزیر کاملاً معین بوده است.

در آن زمان «کاغد اخبار» یعنی روزنامه، نقش مهمی در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم برعهده داشت و ضمن ابلاغ خبرهای عادی، وزیران را هم با روزنامه می‌ترسانیدند تا از کارهایی که مخالف رای اکثریت است اجتناب کنند چرا که در غیر آن صورت، مردم را برزشتی کار وزیران آگاه می‌کردند و آنان را به شورش بر می‌انگیختند. گاهی هم با «کاریکاتور» که بنای آن «بررموز وایماهای مصوری است» و جواب و سؤال میانه سمبول ملت انگلیس و وزیران با کلمات خنده‌آور و به اصطلاح فکاهی، «وزرا و سایر غافلین» را به راه راست هدایت می‌کردند. آزادی مردم در نوشتن مقالات روزنامه‌ها و نشر عقاید علمی

و سیاسی خود به حدی بود که میرزا ابوطالب آن را زیانمند شمرده است گویی در اثر نشست و برخاست با فرمانروایان انگلیسی هند، خوی استبداد و فرماندهی در وجود او نیز ریشه دوانده بود!

حالا با خواندن این موارد، به یادآورید که مردم ایران در آن روزگار فشار و خون، تا چه اندازه به شنیدن سخنانی ازین گونه محتاج بودند و خدا میداند که این مطالب تا چه اندازه در افروختن آتش انقلاب مشروطیت موثر بوده است!

نخستین اشاره به فراماسونها:

ظاهراً قدیمی‌ترین سندی که در باره فراماسونها به زبان فارسی در دست داریم، همین مطالبی است که نویسنده مسیر طالبی در باره آن نوشته است. اهمیت موضوع در آنست که خود نویسنده به محفل آنان رفته و اقلاً ظواهر امر را به چشم خویش دیده است و به هرحال نظریات او به عنوان شاهد عینی هرچه باشد به خواندنش می‌آورد.

میرزا ابوطالب می‌گوید که کلمه «فرامیسن» عبارت است از «میسن» به معنی معمار و «فری» به معنی آزاد که بر روی هم یعنی «مذهب و مسلک معماران آزاد». اینان در میان خود اشارات و علاماتی دارند که به هیچ قیمتی «اگرچه خوف قتل باشد»، آن را فاش نمی‌کنند. نویسنده در این مورد حکایتی از قول مردم آورده است که پادشاه انگلستان برای آگاهی از عقاید و اعمال فراماسونها، ولیعهد خود را واداشت تا در گروه آنان وارد شود شاهزاده به دستور پدرش به

مسکن فراماسونها که «اسپاگاردن» نام داشت - رفت اما هنگامی که نزد پدر بازگشت، تنها این مطلب را گفت که «برای ما و شما زیانی ندارد... و مطلقاً از حال آن خانه و ایشان، پدر را آگاهی نداد».

نویسنده ادامه می‌دهد که اعضای این گروه چون به هم می‌رسند، بار و بدل کردن اشاراتی معین یکدیگر را باز می‌شناسند. اینان یکدیگر را برادر می‌خوانند. میرزا ابوطالب در یکی از مجالس عمومی فراماسونها - که به مناسبت جشن تولد ولیعهد انگلستان برپا شده بوده و هزاران رویه خرج کرده بودند - شرکت کرده است. او توانسته است برخی از امور را با کنجکاوای خود درک کند مانند این که «هرکه در این مذهب درآید، هرگز نخلف نکند». هرکس که بخواهد جزو این گروه شود، به این خانه می‌آید، «او را به حجره (= لژ فراماسونری) برند و رمزها و هدفهای خود را به او می‌گویند و «ازو عهد و سوگند گیرند». این افراد یقین پیدا می‌کنند که در موقع لزوم از یاری دیگر اعضای برخوردار خواهند شد و همین امر بدانها شادی فراوان می‌دهد. اینان برای بزرگ ساختن خود و ناتوانی دیگران چیزی از هدفهای خود را به کسی باز نمی‌گویند و تازه اگر هم عضوی ساده دل، حرفی بزند، مردم حرفش را باور نمی‌کنند و می‌پندارند که می‌خواهد آنان را گمراه کند.

میرزا ابوطالب می‌گوید که به من هم تکلیف کردند که رسماً در گروهشان داخل شوم اما من نپذیرفتم در حالی که سفیر دولت عثمانی

پذیرفت و «داخل آن حجره شد و فرامیسن گشت». با همه واقعه نگاری زیبای نویسنده از ظواهر مجلس فراماسونها، ظاهرا آگاهی چندانی از «داخل حجره» به دست نیاورده اما جمعی از حضار را با نام و نشان معرفی کرده و حتی مشاغل رسمی هر کدام را شرح داده است. این هم چند جمله به امید آن که اشارات «داخل حجره» به زیان بشریت تمام نشود: «دسته موسیقی نوازان شاهزاده - که از مشاهیر این ملکند - همراه خوانندگان ساز می-نواختند. غیر فرامیسن کسی در آنجا نبود، هر بیست کس زیر درختی صحبت و سفره شراب و گوشتهای سرد از هر قسم داشتند. آن قدر تماشای حسن و جمال در آن شب دیدم که به خاطر می-رسید که در مسکن پریان وارد شده ام ...

... به هر جا که وارد شدم، حسین (= زیبا) زنان آن مجلس ساغری از شراب پیش می-آورد، هر چند عدد کثرت مجالسی که من بدان موعود بودم، می-آوردم، قبول نمی-کرد و به حسن ادا و حرکات شیرین از خوردن آن ناچار می-ساخت تا این که در آن شب بیش از صد ساغر شراب به خورد من دادند، شاید هم بدین وسیله چنان او را از خود بیخود کردند که نتواند از امور «حجره» بوی بیبرد.

ارزش های جغرافیایی، تاریخی و مذهبی:

یکی از روشهای پسندیده ای که میرزا ابوطالب در نوشتن سفرنامه خود به کار برده، این است که اوضاع جغرافیایی و تاریخی نقاطی را که از آنها دیدن کرده، تا حد امکان شرح داده است و همین امر، سفرنامه او را به صورت دایرة المعارفی از این گونه آگاهیها درآورده است مخصوصا که ذکر برخی از جزئیات در کتب تاریخ یا جغرافیا مرسوم نیست و باید آنها را در کتابهایی از این قبیل جستجو کرد مانند گرمی بسیار هوای خلیج

بنگال در آغاز فروردین ماه با فراوانی مگس در کلکته که «بدون دست به دهن گذاشتن» مجال گفتگو محال» باشد. از دیگر موضوعاتی که در این موارد نقل شده، موضوعی است که نویسنده کتاب در نخستین روز های سفر خود بدان پی-برده و بهتر است از زبان خود او بشنویم:

«از جمله اموری که نومنکشف شده، این است: وقتی که این جزایر (= جزیره هایی در خلیج بنگال) مرئی گردید، خواستم که از دوربین بهتر ببینم، از پیش نظر غایب شده، تعجب کردم. دانایی این راز ظاهر کرد که این جزیره هنوز در پستی است و ارتفاع کروییت آب، حایل میان او و نظر است و آنچه به نظر می-آید، عکس اوست که در آب افتاده و چون در دوربین شرط است که جسم شیئی محاذی آینه دوربین افتد تا در او پرتواند از شود، بنابراین از دوربین دیده نمی-شود، و به جهت دلیل سخن خود، (یعنی فرمانده کشتی) انگشتی در کاسه چینی انداخته، آن قدر دوربرد که انگشتی از نظر من غایب گردید، پس آب در آن انداخت، به مجرد آب انداختن، عکس انگشتی در آب افتاده به نظر آمدن گرفت. از ملاحظه آن امر آن قدر وهم غالب شد که گمان کردم انگشتی بالای آب آمده ایستاده، بی-خواست نزدیک رفته دیدم که انگشتی در ته آب است.»

از این قبیل جزئیات جغرافیایی در سراسر کتاب فراوانست. علاوه بر آن ها چگونگی نقشه شهر ها و ساختمان هایی که بطور مشروح بیان شده بسیار ارزشمند است مانند شرحی که نویسنده سفرنامه در باره شهر لندن و عمارات و کوچه های آن آورده و حتی نوع مصالح ساختمانی و کیفیت خانه ها را هم ذکر کرده است. با وجود اینکه دقت، میرزا ابوطالب در آغاز کتاب افسوس خورده است که اگر پول اوتمام نشده بود، نقشه شهرها

و عمارات را هم برای اكمال کتاب، بر آن می-افزود.

درباره دیگر شهر های مهم مسیر مانند پاریس، استانبول، بغداد و ... نیز شرح های مفصلی در کتاب آمده که خواندنی و آموزنده است و شاید مطلب کوتاهی که نویسنده راجع به «موزه لوور» فرانسه نوشته است مشتی نمونه خروار باشد: «چهارم لوور است یعنی عمارتی که تصویرات در آنجا چیده اند، ایضا تماشاگاه عام بیخرج است در حجره های پایین این عمارت که هریک وسیع، روشن، مزین از اسباب خارج است، پیکر های سنگین بر مواضع مناسب پرستون ها منصوبند. چون به بالاخانه روند، يك حجره بزرگ مربع است که هرجانب آن صد گز خواهد بود و در ارتفاع پنجاه و وسط سقف برای روشنی گشاده و به شیشه ها گرفته. چون از آن بالاتر روند داخل حجره ای شوند طنبی دستود (= به شکل طنبی) که در عرض سی گز و در طول به قدر نیم میل راه خواهد بود. بردیوار های این طنبی و حجره وسیع سابق تمام، قطعات تصاویر منصوب است که همه را در خانه ای طلایی - خردها زیر شیشه و بزرگها را در همان خانه، فقط - درج کرده اند. عدد ایسن تصویرات از شمار افزون است و بیان صنعت و لطافت آن از قدرت قلم بیرون.»

گاهی میرزا ابوطالب، تاریخچه شهری را که مورد بازدید قرار داده، یادآور شده است مانند اماسیه عثمانی و قراپنه و آثاری که از زمان نادر باقی بوده است.

شرح هایی که نویسنده در باره مزارات کربلا و دیگر اماکن متبرکه در شهر های عثمانی آن روز بیان کرده خواندنی است، بویژه چون خود، مسلمان و ایرانی بوده هنگام رسیدن به این شهر ها سخنان رنگی دیگر به خود گرفته و پر بارتر شده است

چنان که آثار سوابق ذهنی او بخوبی آشکار است. مثلاً کینه عثمانی ها را با مردم ایران چنان احساس کرده است که می گوید: «آن جماعت را سادات ملك و ملت به ایرانیان به حدی است که دیدن رویشان مکروه و خون آنها را حلال می دانند»، و اتفاقاً یکی از عللی را که بزرگان استانبول به دیدن او نرفته بودند همین مساله ایرانی بودن خود دانسته است با این وصف، مشاهده کرده است که اگر عثمانیان «تاب دیدار شیعیان نمی آورند و تف به روی آنها می اندازند»، در شهر های کربلا، نجف و سامره، «بجز تغافل و اغماض چاره ای ندادند». او علت این امر را از این و آن می پرسد، لیکن جوابها را منطقی نمی یابد و بارجوع به خرد خویش، دلیل آنرا یافته است که علت آنهمه تحمل عثمانی ها فقط «مداخل کثیره از زوار» است و ترس از کم شدن درآمد ... راستی پدر پول بسوزد که دین و عقیده ... را تحت الشعاع خود قرار می دهد.

مسائل دیگری که درین قسمت در خور توجه است، پاره ای توضیحات تاریخی است در باره برخی از فرقه های مذهبی و تاریخی مانند وهابیان و یزیدیان، یا در توضیح پاره ای از نکات مانند وجه تسمیه حضرت امام یازدهم به «عسکری» و یا پدر مورد مقابر بزرگان دین که با ذکر نمونه ای از آنها، به این قسمت حسن ختام می دهیم: «در نصبین زیارت دو قبر کرده شد: یکی مشهور به مزار سید الساجدین حضرت امام زین العابدین، دوم سلمان پاک. هردو بی اصل است زیرا قبر سلمان فارسی که در این نواحی مشهور است به سلمان پاک، بی شبهه درمداين، نواحی بغداد است و قبر حضرت سجاد در مدینه. به خاطر می رسد که یکی قبر سلیمان بن صردخزاعی، صحابی امیر توانیین

است - که به خونخواهی جناب امام حسین (ع) در صحرای نصیبین به فوج ابن زیاد سپهسالار لشکر عبدالملك بن مروان، جنگیده شهید شده - بوده باشد. و دوم معلوم نیست که ... که را به سیدالساجدین غلط کرده اند، اما بی شبهه قبر مرد متبرکی است.»

ارزش ادبی کتاب

مطالعه کتاب مسیر طالبی این نکته را مسلم می سازد که نویسنده آن، ادب پارسی را نیکو می شناخته و با کتابهای معتبر شعر پارسی آشنا بوده است. موارد زیادی دیده می شود که پس از شرح يك مطلب به مناسبت، شعری را از شاعران پارسی زبان شاهد آورده است که حسن ذوق و آشنایی او را با اشعار پارسی نشان می دهد. در این کتاب از انوری، بیدل، حافظ، حزین لاهیجی، خاقانی، سحابی، سعدی، سلمان ساوجی، فردوسی، مولوی و نامی، اشعاری نقل شده است.

علاوه بر این در سراسر کتاب به مناسبت های گوناگون، اشعاری از خود ابوطالب ذکر شده که چندان چنگی به دل نمی زنند و بی پرده می گویم که اغلب آنها وصله های ناجوری هستند که چیزی بر ارزش کتاب نمی افزایند. بخش بزرگی ازین شعر ها در وصف زنان انگلستان و فرانسه سروده شده است که پاره ای از آنها البته بی لطف هم نیست. نویسنده کتاب طبع زیبا پسندی داشته و هرگاه که در برابر زیبا دویی قرار گرفته، بی اختیار شعری در وصف او یا غزلی در عشق او ساخته و پرداخته است. در تمام این اشعار، تاثیر شاعران پیشین آشکار است و این چند بیت نمونه زیباییست که در وزن و قافیه از حافظ متأثر شده است:

با سرو خوش خرامت، سرو است
نقش باطل
کان منم است و آزاد وین است پای
در گل

آن دوی و زلف زیبا، ماه است
لیل یلدا
یوسف به سجن غم یا، عیسی است
در سلاسل
و آن خال لب نماید خضری بر آب
حیوان
خالی ز حلقه زلف هاروت و چاه
یابل ...

در چند مورد، چنانکه نویسنده اعتراف کرده، يك مثنوی کامل سروده بوده که چند بیت آن را شاهد آورده است. از آن جمله هزار بیت در وصف شهر لندن و يك مثنوی در وصف یکی از زنان انگلیسی را می توان نام برد. آقای خدیو جم مصحح محترم کتاب، خود، متوجه سستی اشعار میرزا ابوطالب شده و گفته اند: «... به سستی اشعار مولف این متن توجه داشته ایم، ولی چون از رعایت امانت ناگزیر بودیم، به ضبط دقیق آنها بسنده کردیم.»

از لحاظ نشر کتاب مسیر طالبی بسیار روان و صمیمانه نوشته شده و بی تردید در زمان خود نویسنده، زبان رایج فارسی زبانان یاسواد در هندوستان بوده است. در مقدمه کوتاه کتاب و در برخی از بخش ها زبان نویسنده اندکی سنگینتر از سایر بخش هاست. ستایش خدا و پیامبر در دو سطر آمده و نوعی «براعت استهلال» است که حتی در نعت پیامبر او را «سیاح فلك اعظم» خوانده است.

در متن کتاب، کلمات عربی بسیار به کار رفته «و در چند مورد اشعار عربی» که نموداری از وسعت اطلاعات نویسنده در ادب پارسی و عربی است اما آن چنان که سبك نگارش کتاب به نظر می رسد، مطالب کتاب صمیمانه و دور از تکلفات نویسندگی و تصنع نوشته شده اما تحت تاثیر سبك فارسی زبانان هندوستان قرار گرفته است. اصطلاحات و لغات ویژه آن زمان را که معادل فارسی نداشته اند بقیه در صفحه ۱۴

نویسنده: دکتر علی اکبر معاضد

قسمت هفتم

خاطرات يك پزشك ایرانی از سفر بامریکا

شمه‌ای دیگر از آداب و عادات امریکائیان

این را هم ناگفته نگذارم که این ملت به عطر و اودکلن و امثال آن خیلی علاقمند هستند و در فروشگاههای بزرگ که میروید در اینجا و آنجا تعدادی عطر و اودوکلن بشکل اسپری برای مشتریان گذاشته‌اند که می‌توانند از آن مجانا استفاده کنند انسان از حیواناتی که غیر از یکنوع راسو که در امریکا هم زیاد است و دفاعش در موقع حمله دشمن تولید کردن يك بوی نامطبوع برای فراری دادن آن است بگذریم اگر در نظافت خود نکوشد واقعا از تمام حیوانات می‌تواند بد بوتر باشد. انسان اگر مدتی حمام نکند از بدن او بوی نامطبوع بمشام دیگران خواهد رسید و ممکن است خود متوجه این موضوع نباشد یا آنکه بینی او باین بو عادت داشته باشد ولی دیگران که بحکم اجبار باید این بو را تحمل کنند چه تقصیری دارند؟ فلان خانم ماشین نویس. فلان معلم. فلان آقا فلان خانم مخصوصا در تابستان از صبح که سر کار خود می‌آیند تا وقتی که محل کار خود را ترك می‌کنند نباید با بوی نامطبوع زیر بغل یا پای خود باعث ناراحتی ارباب رجوع یا همکاران دیگرشان بشوند يك انسان تمیز از هر طبقه و دسته‌ای که باشد باید هر صبح که از خواب برمیخیزد حمام بگیرد و تنها باین اکتفا نکند دست و صورت خود را بشوید زیرا عرق بدن که شب تا صبح به بدن او مانده تخمیر شده است و با مختصر حرکت و کار بوی بد آن متصاعد میشود. ممکن است بگویند همه کس حمام شخصی و انفرادی ندارد که هر صبح دوش بگیرد ولی همه کس می‌توانند حتی کنار دست‌شوئی یا با يك

پارچ آب زیر بغلهای خود را اقلا با صابون بشوید و پیراهن تمیز به پوشد و اگر از کسانی است که بوی عرق آنها تند است از داروهای مخصوص ضد بو که در بازار فراوان بدست می‌آید و بشکل اسپری در دسترس همه می‌باشد استفاده کند روزی یکمرتبه حمام کردن و با نصف بدن را شستشو دادن مخصوصا در تابستان کافی نیست و شاید ایجاب کند که انسان مجبور شود سه یا چهار بار دوش بگیرد یا اقلا زیر بغل خود را شست و شو دهد. اگر لباس انسان بو گرفت بمجرد پوشیدن آن اگر حمام هم گرفته باشد بوی بد متصاعد خواهد شد باید انسان مرتبا تمیز باشد و در حال عرق کردن لباس بتن نکند تا لباس روی او بو نگیرد باید شب قبل از رفتن به مهمانی و یا مجلس رقص حتما حمام گرفت و از داروی ضد بو استفاده کرد اگر نه بعد از چند حرکت تصاعد بوی بد شروع میشود.

در امریکا هرکس خانه سازی و آپارتمان سازی کند علاوه براینکه حتما باید پارکینگ مناسب با ظرفیت کافی نیز ایجاد کند باید حتما برای هرچند آپارتمان در مجاورت آنجا یا در طبقه زیرزمین يك رختشویخانه ترتیب دهد که دارای چندین ماشین رخت شوئی و خشک کن باشد. ساکنین آپارتمان و منازل اطراف آن لباسهای خود را با انداختن ۲۰ سنت در شکاف دستگاه بفاصله مدت کمی می‌شویند و بعد هم اگر هوا بارانی باشد و یا عجله برای برای خشک کردن آنها داشته باشند با انداختن ۲۰ سنت دیگر در قسمت خشک کن تمام لباسها پس از مدت کمی خشک

خواهند شد. و اگر در ایران نیز این وسیله در دسترس مردم قرارگیرد کسانی که ماشین رختشویی ندارند می‌توانند همیشه با پرداخت مبلغ کم و صرف وقت کم لباس تمیز و شسته و خشک داشته باشند. بخصوص در نقاط سردسیر ایران که آب را گرم کرده و با زحمت زیاد رخت را شسته و بعد به طناب آویزان میکنند که لباس بطناب یخ می‌بندد و چند روز لازم است تا خشک شود و چند روز طول میکشد تا لباس شسته بدست آید اگر يك بخش خصوصی و یا اولیاء امور دست بچنین کاری بزنند و در محلات رختشویخانه ایجاد کنند که با پرداخت مبلغی ساکنین محل بتوانند از آن استفاده کرده و در مدت کم لباس شسته و خشک شده داشته باشند بسیار بجا خواهد بود چون در ایران کسانی هستند که باید لباس را حتما در آب کر آب بکشند ممکن است در ایران استثنائا چیزی هم به این رختشویخانه اضافه نمود و آن يك محفظه باندازه يك کر آب است که آب جاری داشته باشد و پس از شستن لباس را در آن باصطلاح آب کشی کنند.

موضوع دیگر در اینجا لازم بود باستحضار برسانم موضوع بوی دهان است که آنهم برای دیگران ناراحت کننده است مخصوصا کسانی که مستقیما طرف خطاب و صحبت باشند. این امر یعنی رفع بوی بد دهان امروزه کاملا امکان پذیر است زیرا یا مربوط به لوزه های چرکی مزمن است که فوراً طبیب تشخیص داده و با قطع لوزه رفع آن میشود و یا بخاطر دندانهائی است که مبتلا به بیماری لثه و پیوره هستند. سابقا کسانی که مبتلا به پیوره

بودند و لثه آنها چرکی بود و منجر به لق شدن دندان و آرتریت میشد. فوراً دندانپزشک وقتی با یک میله روی دندان میزد و بیمار احساس درد میکرد که علائم آرتریت نشان داده میشد چاره‌ای غیر از کشیدن دندان نبود و اگر در ریشه دندان کیست چرکی پیدا میشد و در عکس برداری از دندان خودنمایی میکرد باز هم آن دندان غیر از کشیدن چاره‌ای نداشت. در صورتی که امروز برعکس بیماری پیوره حتی نوع مزمن آن که سالیان دراز بطول انجامیده باشد و منجر به آرتریت و لق شدن دندانها شده باشد با یک عمل که برای هر طرف از فك دو ساعت و کمتر طول میکشد بطور کلی بهبود می‌یابد. دندانپزشک پس از بی‌حس کردن موضعی لثه‌ها را تا قسمت انتهائی دندانها از استخوان فك جدا میکند (از دو طرف یعنی بیرون فك و قسمت داخلی) بعد تمام ضایعات و رسوبات را بخوبی با وسائلی مخصوص می‌تراشد او اگر کیستی در ریشه دندان باشد خارج میکند و بعد که بخوبی محل را شست شو داد و ضد عفونی کرده لثه را روی فك قرار داده و با چند دوخت دو طرف لثه را بهم میدوزد. بعد از این عمل و پس از گذشت یکماه نسج مخاطی کاملاً جوش می‌خورد خونریزی دهان که قبل از عمل با گاز زدن يك سیب روی قسمت بریده سیب باقی میماند و حتی گاهی با مکیدن يك قند آنرا پر از خون میکرد بکلی رفع میشود. بوی بد دهان برطرف میشود بدمزگی دهان در هر صبح موقع از خواب برخاستن مرتفع میشود و لثه بعد از مدتی بقدری محکم میشود که با مسواک سیمی هم روی آن بکشید خونریزی دیده نمیشود.

انسان بوی بدن خودش را هر قدر هم بآن عادت کرده باشد می‌فهمد ولی بوی دهان را متوجه نمیشود و برای آنکه شخص بداند دهان او بوی نامطبوع میدهد علاوه بر خونریزی لثه موقع گاز زدن مثلاً سیب و امثال آن

و آیه‌های پشت سر هم لثه و ورم آن و قرمزی آن که مشهود است يك آزمایش ساده دارد و آنهم این است که کسی که دهان او بوی ناخوش آیند میدهد کافی است که بشت دست خود را با بزاق دهان خیس نماید و آنرا بیوید اگر بوئی نداد دهان او بوی بد نمیدهد و اگر بزاق او بوی نامطبوع میدهد بداند که مطلقاً دهان او بو میدهد.

امروزه جراحان دندان که عمل پیوره را بخوبی انجام میدهند در تهران زیاد داریم که با کمال مهارت این نقیصه و بیماری مزمن را برطرف میکنند ولی بدون عمل با دارو و غیره امکان ندارد که بیماری پیوره بهبود یابد.

دومین چیزی که در آمریکا چشم گیر است ادب و احترامی است که مردم بیکدیگر می‌گذارند چه وقتی پیاده برخورد میکنند و چه سواره یعنی ماشین‌ها بهم راه میدهند و تعارف می‌کنند با اینکه میدانید وقت برای امریکائی دلار است این حال خشونت در رانندگان بهیچوجه به چشم نمی‌خورد همه دوست هستند و همه نسبت بهم کمال احترام را رعایت میکنند برای ماشین جلوی که حتماً به علی ایست کرده بوق‌های گيج کننده که عصبی بودن شخص را نشان میدهد نمی‌زنند و اصولاً بوق نمی‌زنند و خیلی به‌ندرت ممکن است کسی در اینجا صدای بوق بشنود.

مردم اینجا در حق یکدیگر هیچ گونه نظر بدبینی ندارند و شما اغلب در فروشگاه و یا خیابان خانمی را می‌بینید که بیگودی به مو سر و پای برهنه راه میرود هیچکس باو کوچک‌ترین نگاه کنجکاوانه نمیکند. خانم چاقی را می‌بینید که شاید ۱۵۰ کیلو وزن او است من هم هست ولی يك مینی شورت پوشیده و راه میرود کسی باو کوچک‌ترین نگاه نمیکند. اصولاً کسی به کسی کاری ندارد و این

بارزترین خاصیت آنها است چون بقول شاعر بهشت آنجا است کازاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد از هرکس سؤالی بکنید با کمال حوصله و لطف به سؤال شما جواب میدهد. کج خلقی و تند خوئی که از عقده‌های روحی سرچشمه میگیرد خیلی کم است و اصولاً نیست. همه با حسن نیت بهم نگاه میکنند با بچه خیلی با ملاحظت رفتار می‌کنند و اغلب بروی بچه تبسم میکنند و در فروشگاه که چرخهای دستی که برای خرید جنس برای مشتریان گذاشته شده جای مخصوص برای نشستن اطفال در آن تعبیه شده و هرچه هم بچه‌ها در فروشگاهها شیطنت کنند کسی مزاحم آنها نمیشود در قسمت اسباب بازی فروشگاهها بچه‌ها حق دارند با تمام آنچه روی زمین گذاشته بازی کنند حتی حق دارند با اسباب بازیهای که درب آنها بسته است دست بزنند.

به اشخاص علیل خیلی توجه دارند و اغلب در نمایشگاهها و جاهای دیدنی شما می‌بینید که يك مرد یا زن فلج را روی درشکه مخصوص گذاشته و بگردش آورده‌اند تمام مردم باینگونه اشخاص کمک میکنند.

البته صفت نوع دوستی و کمک بدیگران در وطن ما کم نیست و شاید خیلی از اینها هم بیشتر باشد و در فولکلور ما خیلی داستانها هست که این صفت خجسته را نشان میدهد و اگر در این باره صحبت کرده‌ام منظورم این است که اینها هم دارای این صفات هستند.

در فروشگاههای اینجا اگر جنسی را خریده باشید و بخواهید پس بدهید با کمال میل پس میگیرند حتی علت آنرا سؤال نمیکند ولی لازم است قبض خرید را ارائه دهید و در موارد خرید هائی که با چك انجام میشود ته چك را بایستی نشان دهید و آنها می‌گویند جنس دیگری میخواهید یا پول. «ناتمام»

(۸۴)

سلیمان خان قانونی و شاه طهماسب

نیروئی که بایستی از عقب به سلیمان خان حمله کند

شمال و جنوب آن راه های دیگر بود لیکن ، همه برای عبور يك سپاه پنجاه هزار نفری پیاده و سوار ظرفیت و آب کافی نداشت گو این که بمناسبت فصل بهار ، نهرهائی که در بهار دارای آب میشد جاری بود .

از مسئله ظرفیت جاده گذشته ، آن سپاه بایستی طوری خود را به قفای نیروی سلیمان خان برساند که سپاه روم از نزدیک شدنش اطلاع حاصل نکند و با این که سپاه القاس میرزا در داخل آذربایجان حرکت میکرد و افسران و سربازانش همه جاراً می شناختند باز اگر سپاه روم در آذربایجان جاسوس داشت پنهان نگاه داشتن خط سیر قشون القاس میرزا مشکل بود و بک قشون پنجاه هزار نفری که از راهی میگذرد هر قدر سعی کند که آثار عبور خود را پنهان بدارد باز آثار عبورش بچشم کسانی که قدری کنجکاوی داشته باشند میرسد بخصوص اگر بیست هزار سوار هم در آن سپاه باشد و عبور بیست هزار اسب ، در هر راه ، آثار محسوس باقی میگذارد .

مشکل دیگر ، وجود رابطه دائمی بین قشون القاس میرزا و سواران عشایر بفرماندهی اغزیوار بیک بود .

اگر رابطه دائمی بین آن دو سپاه وجود نمیداشت القاس میرزا نمیدانست که سواران عشایر چه موقع بجلوی نیروی سلیمان خان حمله میکنند ، تا این که آنها در همان موقع حمله نمایند و بعد از این که دو جبهه جنگ یکی در جلو و دیگری در عقب نیروی روم بوجود آمد باز بایستی القاس میرزا و اغزیوار بیک ، باهم مربوط و از وضع یکدیگر مطلع باشند تا این که کار های جنگی خود را تطبیق نمایند و با از بین بردن نیروئی که وسط آنها قرار گرفته بهم برسند .

پس در حالی که قشون القاس میرزا بایستی آثار عبور خود را محو نماید ضرورت داشت که

گفتیم که شاه طهماسب هفتاد هزار سرباز مجهز و آماده بجنك داشت و بیست هزار تن از آنها را برای جلوگیری از اوزبك ها به مشرق ایران فرستاد و پنجاه هزار سرباز دیگر را بآذربایجان منتقل کرد .

آن پنجاه هزار سرباز متشکل از سی هزار سرباز پیاده و بیست هزار سوار میشد و تقریباً تمام طوائف قزلباش در آن بودند .

آن سپاه پنجاه هزار نفری ، دارای سربازان مجهز به تناسب زمان يك نیروی قوی بشمار می آمد و بایستی مبادرت بیک مانور ماهرانه بکند ، و از قفای سپاه سلیمان خان سر بدارد و در حالیکه سواران عشایر آذربایجان از جلو به نیروی سلیمان خان حمله میکنند ، آن نیروی پنجاه هزار نفری از عقب حمله نماید .

چوهه سلطان فرماندهی آن نیروی پنجاه هزار نفری را به القاس میرزا وا گذاشت که برادر شاه طهماسب بود و یکی از با تجربه ترین سرداران جنگی ایران موسوم به دوراق بیک قورچی باشی را پیشکار القاس میرزا کرد و شاه طهماسب بیرادرش (که کوچکتر از او بود) گفت بدون مشورت با دوراق بیک ، هیچ دستور با اهمیت جنگی را صادر نکن و این مرد در دوره سلطنت پدر ما ، و بعد از آن تا امروز سی سال سوابق جنگی دارد و بهمان نسبت دارای تجربه زیاد است .

لازمه حمله سپاه پنجاه هزار نفری القاس میرزا ، به عقب سپاه سلیمان خان این بود که خود را به عقب آن سپاه برساند .

جاده ای که از خوی به قطور میرفت جاده ای بود مسطح و دارای آب کافی و يك سپاه میتواند براحتی از آن عبور کند .

ولی سپاه القاس میرزا برای این که از عقب نیروی سلیمان خان سر بدارد بایستی از راه دیگر برود و در طرفین راه خوی و قطور یعنی در

وقایع تاریخی دوره صفویه تا مدتی از طرف اشخاص غیر مسئول نوشته میشده یعنی کسانی که مورخ یا وقایع نگار دیوانی نبوده اند و آنها از روی ذوق وقایع يك دوره را برشته تحریر درمی آوردند یا بامید این که بعد از نوشتن کتاب، صله ای دریافت نمایند و آنهایی که قصد دریافت صله داشتند در وقایع تاریخی دست میبردند و چون نمیتوانستند يك واقعیت قطعی (مثل يك فتح یا شکست) را تغییر بدهند، در اعداد دست می بردند.

نویسندگان امین تاریخ هم چون اعداد را از مراجع رسمی بدست نمیآوردند بیشتر از افواه استفاده میکردند.

معهذا با توجه به ارتش هائی نیرومند که شاه طهماسب صفوی در دوره های بعد بسیج کرد تصور نمیشود که در عدد یکصد هزار نفری ارتش شاه طهماسب در آذربایجان مبالغه راه یافته باشد خاصه آنکه پنجاه هزار تن از سربازان آن سپاه، از عشایر آذربایجان بودند.

اما این را باید پذیرفت که از پنجاه هزار نفر که شاه طهماسب با آذربایجان آورد، عده ای مرد جنگی نبودند و جزو دسته صوفیان و عارفان دسته مبلغان بشمار میآمدند.

آنها از قشون مستمری و جیره دریافت میکردند ولی در جنگ ها شرکت نمیکردند.

کار صوفیان و عارفان این بود که در موقع جنگ سربازان را تشجیع مینمودند و وظیفه مبلغان این بود که اصول و فروع مذهب شیعه دوازده امامی را بین مردم تبلیغ نمایند و آنها در موقع جنگ کاری نداشتند و نباید مبلغان را با علمای مذهبی شیعه اشتباه کرد و گرچه علمای مذهبی، از هر فرصت برای تبلیغ مذهب شیعه استفاده میکردند اما جزو دسته مبلغان که از خزانه پادشاه مستمری و جیره دریافت میکردند نبودند و در دوره شاه طهماسب، دسته مبلغان را، تبرائیان میخواندند که امروز ادراک مفهوم این اصطلاح، برای ما آسان نیست و در لحظه های اول بعد از خواندن این اصطلاح در تاریخ، نمی فهمیم که چرا نام دسته ای را که کارشان تبلیغ مذهب شیعه دوازده امامی بوده تبرائیان گذاشته اند اما بعد از دقت معلوم میشود که این اسم از این جهت انتخاب شده که افراد این دسته بمرم می گفتند از هر چیز که غیر از مذهب شیعه است تبری کنند (دوری کنند) و معلوم است که کار این دسته طوری نبود که بتوان در میدان جنگ از آنها استفاده

پیوسته بین آن سپاه و نیروی عشایر آذربایجان بفرماندهی اغریوار بيك رابطه برقرار باشد و بيك ها دائم بين دو نیرو در حال حرکت باشند.

چوهه سلطان فرمانده کل نیروی شاه طهماسب در آذربایجان و دوراق بيك صلاح نداشتند که خود شاه طهماسب فرماندهی نیروی پنجاه هزار نفری را بر عهده بگیرد و بمیدان جنگ برود. استانی مایز انگلیسی نویسنده کتاب يك تندباد برای سلطان میگوید که آن دو نفر از این بیم داشتند که شاه طهماسب در جنگ بقتل برسد چون میدانستند که مردی دلیر است و اگر فرماندهی سپاه را بر عهده بگیرد خود مانند پدرش در جنگ شرکت خواهد کرد و اگر کشته شود با توجه باین که سلیمان خان با يك سپاه نیرومند در آذربایجان است و اوزبکان هم مشرق ایران را مورد تهدید قرار داده اند وضعی وخیم برای کشور پیش خواهد آمد و مسئله جانشینی شاه طهماسب هم دوجار اشکال خواهد گردید چون فرزندان شاه طهماسب در آن موقع صغیر بودند.

آنچه این محقق انگلیسی میگوید، بقرنیه بایستی درست باشد و چوهه سلطان و دوراق بيك قورچی باشی که هر دو شاه طهماسب را خیلی دوست داشتند و می ترسیدند که وی در میدان جنگ بقتل برسد و چون هر انسان، در هر واقعه عمومی، در فکر خود نیز هست آن دو نفر، فکر میکردند که اگر شاه طهماسب کشته شود آنها مرتبه و نفوذ خود را از دست خواهند داد و این موضوع را نباید در آنها چون يك صفت ناپسند دانست بلکه جزو اندیشه هر انسان عادی است و هر کس، در هر تحول، فکر خود را میکند و میاندیشد که بر اثر آن تحول چقدر سود می برد یا چقدر زیان می بیند.

چون از استانی مایز نام بردیم بایستی نظریه او را راجع به نیروی شاه طهماسب در آذربایجان بگوئیم و او میگوید که شاه طهماسب در آذربایجان یکصد هزار سرباز نداشته که پنجاه هزار نفر از آنها سواران عشایر و پنجاه هزار نفر دیگر آنها از سربازان تحت السلاح خود شاه طهماسب باشند.

این اختلاف در مورد شماره سربازان در جنگ های دوره صفویه زیاد در تواریخ بچشم میخورد و منحصر به اولین جنگ شاه طهماسب با سلیمان خان نیست و علتش این است که در دوره صفویه تا مدتی وقایع نگار وجود نداشته که وقایع با اهمیت کشور را روز بروز بنویسد و برای ضبط در تاریخ باقی بگذارد.

و شیعیان عدد چهارده را بمناسبت شماره چهارده معصوم مذهب شیعه يك عدد سعد و مبارك میدانستند. در همان روز، جلوداران سپاه سلیمان خان و عقب داران سپاه او، از وجود قشون اغزیوار بیک و هم قشون القاس میرزا اطلاع داشتند و به سلیمان خان و سرعسکر لطیف حضور آن دو قشون را اطلاع دادند.

چون بطوری که گفتیم نمیتوان آثار يك سپاه پنجاه هزار نفری پیاده و سوار را طوری از بین برد که کسی بوجود آن و خط سیرش پی نبرد.

از آن گذشته حدس اولمه تكلو که راهنمای دسته جلودار سپاه سلیمان خان بود سرعسکر لطیف را وادار به احتیاط زیاد کرد.

چون سواران عشایر آذربایجان بیش از يك بار در آغاز ورود سپاه روم بآن منطقه حمله نکردند و سپاه سلیمان خان را آزاد گذاشتند که اراضی را اشغال نماید و پیش برود سرعسکر لطیف فهمید که حدس اولمه تكلو درست است و ایرانیها می خواهند قشون او را به کمین گاه بکشانند.

بطوری که گفته شد سرعسکر نسبت به اولمه تكلو نیک بین نبود و بعد از این که گزارش مربوط به چالی را از طلایه دریافت کرد، از سکنه محلی تحقیق نمود تا بداند آنچه اولمه تكلو راجع به چالی بفرمانده طلایه گفته صحیح هست یا نه؟

سکنه محلی توضیح مربوط به چالی (بیشه) را تایید کردند و سرعسکر لطیف در روز سوم ماه ژوئن مطابق با سیزدهم خرداد ماه توقف کرد تا این که جلوداران و عقب داران او راجع به دو قشون که یکی در جلو و دیگری در عقب وی میباشد اطلاعاتی کسب نمایند.

سرعسکر بوسیله فرمانده طلایه از اولمه تكلو راجع بآن دو سپاه توضیح خواست و اولمه تكلو گفت وقتی من از آذربایجان خارج میشدم در این جا بیش از پنجاه هزار سوار عشایر نبود اما شاید از عراق (یعنی ولایات مرکزی ایران) قشونی به آذربایجان منتقل شده باشد و با این که نمیدانم میزان قشون دوم چقدر است میتوانم حدس بزنم که منظور ایرانیان این است که سپاه ظل الله را در چالی از دو طرف مورد حمله قرار بدهند و صلاح سرعسکر، بنظر من، این است که قشون ظل الله را وارد چالی ننماید.

(ناتمام)

کرد و فقط در موقع صلح از آنها استفاده میشد و کمتر اتفاق می افتاد بین آنها مردان عالم پیدا شوند ولی در کار خود وارد بودند و بسیاری از روایات مذهبی را میدانستند و با نقل آنها، مسلمین را برقت یا بهیچان درمی آوردند و برای محل کار خود هم در روز هائی که هوا خوش بود میدان های شهر را انتخاب میکردند و در آغاز با صدای بلند چند بیت شعر، در مدح ائمه شیعه میخواندند تا این که مردم را جمع کنند و بعد از این که مردم جمع میشدند جرگه ای بوجود می آمد که اهل تبری در وسط آن قرار گرفته بود و آنگاه آن مرد یکی از روایات مذهبی مربوط بیکی از ائمه دوازده گانه مذهب شیعه را نقل میکرد و چون در کار خود استاد بود و با صدائی مناسب صحبت مینمود و برموز سخنانی آشنائی داشت خیلی مردم را تحت تاثیر قرار میداد و صحبت او بطور متوسط، یکساعت بطول میانجامید و آنگاه برای موفقیت و سعادت شاه طهماسب و شیعیان دعا میکرد و میرفت بدون این که از مردم مطالبه پول بکند یا این که کسی باو چیزی بدهد و عادت مطالبه پول از طرف نقالان و کسانی که معرکه می گرفتند از زمانی بوجود آمد که دیگر تبریانی، وابسته بدیوان نبودند و از خزانه پادشاه صفوی مستمری و جیره دریافت نمیکردند و از آن بعد مجبور شدند که برای تامین معاش از مردم درخواست پول کنند.

بطوری که مورخین اروپائی نوشته اند القاس میرزا در روز دوم ماه جون (ژوئن) سال ۱۵۳۱ میلادی بجائی رسید که با چالی بیش از يك روز راه فاصله نداشت.

روز دوم ماه ژوئن مصادف بود با روز دوازدهم از ماه سوم سال ۹۱۰ هجری شمسی مطابق با ۹۳۴ هجری قمری (دوازدهم خرداد ۹۱۰ شمسی) اغزیوار بیک به القاس میرزا اطلاع داده بود که روز چهاردهم از ماه سوم (چهاردهم خرداد) مبادرت به حمله خواهد کرد و طبیعی است که همان روز القاس میرزا بایستی به عقب سپاه سلیمان خان حمله کند.

اغزیوار بیک روز سیزدهم را برای حمله مناسب ندانست چون روز سیزدهم را طبق معتقدات قدیم يك روز سعد نمیدانست و دیگر این که روز سیزدهم قشون سلیمان خان هنوز به چالی نرسیده بود.

اما روز چهاردهم يك روز سعد بشمار می آمد

چهارمیلیارد دلار خرج اضافی بخاطر گوزن‌ها

این مقاله محتوی اطلاعاتی تازه راجع بساختن لوله نفت در آلاسکا می‌باشد که اکنون ساختمان آن شروع شده و دارای نکاتی است که بر اطلاعات ما می‌افزاید و مجله تایم (شاید با قدری اغراق) ساختن آن لوله نفت را دومین کار صنعتی بزرگ قرن بیستم میدانند و کار اول بگفته او مسافرت بکره ماه بوده است.

در آلاسکا را تقبل کرده‌اند این چهار میلیارد اضافی را فقط برای رعایت حال گوزن‌های وحشی آلاسکا تقبل کرده‌اند و چون آلاسکا، دارای چهار صد و پنجاه هزار گوزن وحشی است، بطور متوسط هزینه رعایت حال هر گوزن وحشی ۸۸۸۸ دلار می‌شود و تاکنون در جهان یک چنین مبلغ گزاف، یک مرتبه برای رعایت حال جانوران وحشی اختصاص داده نشده است.

این را بگوئیم که برحسب ظاهر، این چهار هزار میلیون دلار، برای این برهزینه ساختمان لوله نفت افزوده می‌شود که محیط زیست کشور آلاسکا دستخوش تغییر نکرد و بالاخص نامی از گوزن‌ها برده نشده اما ممانعت شش ساله حکومت آلاسکا در درجه اول برای این بوده که نسل گوزن وحشی آن کشور بر اثر احداث لوله نفت منقرض نشود زیرا لوله نفت سرتاسری آلاسکا که بخط مستقیم، از شمال بجنوب متصل می‌شود نمیتواند محیط زیست آن کشور را تغییر بدهد مگر در مسیر لوله نفت در یک نوار

است و نمیتوان در آن بحریمایی کرد تا این که کشتی‌های نفت‌کش بتوانند نفت آن را بسوی بنادر غربی آمریکا حمل کنند.

اما اقیانوس کبیر که در جنوب کشور آلاسکا قرار گرفته در تمام سال خالی از یخ است و بهمین جهت از شش سال پیش، طرح ساختمان یک لوله نفت که بخط مستقیم از شمال یعنی از حوزه نفت خیز (برادو) به جنوب آلاسکا (ساحل اقیانوس کبیر) متصل شود فراهم شد و مهندسین نقشه‌کش بندر (والدوز) واقع در جنوب آلاسکا و ساحل اقیانوس کبیر را انتهای لوله نفت در نظر گرفتند.

شش سال قبل هزینه ساختن لوله نفت را دو میلیارد و نیم دلار برآورد کردند اما در آغاز سال جاری (یعنی سال ۱۹۷۵ میلادی) که کار ساختن لوله نفت شروع میشد هزینه عادی آن را شش میلیارد دلار برآورد نمودند چون حکومت آلاسکا باز با ساختن لوله نفت مخالفت میکرد چهارمیلیارد دیگر، هزینه اضافی در نظر گرفته شد و کمپانیهای نفت که هزینه لوله‌کشی

مدت شش سال، از سال ۱۹۶۹ تا امروز ساختن لوله نفت آلاسکا برای رعایت حال گوزن‌های وحشی آن کشور بتأخیر افتاد.

با این که آلاسکا یکی از ایالات آمریکا است و آمریکا بخصوص از دو سال باین طرف احتیاج مبرم به نفت داشت و دارد حکومت ایالتی آلاسکا که برطبق قانون اساسی آمریکا دارای استقلال داخلی است مانع از این می‌شد که در آن کشور لوله نفت بسازند تا این که بتوانند نفت شمال آلاسکا را به جنوب آن برسانند.

در شمال، آلاسکا، در منطقه موسوم به (برادو) واقع در ساحل اقیانوس منجمد شمالی یک حوزه نفت خیز هست که موجودی نفت آن، از موجودی نفت کویت بیشتر می‌باشد اما استخراج آن بدون ساختن لوله نفت فاقد ارزش بازرگانی است چون نمیتوان بدون لوله نفت آن را ببازار های آمریکا رسانید.

اقیانوس منجمد شمالی که حوزه نفت‌خیز (برادو) در ساحل آن قرار گرفته هر سال، ده ماه بکلی منجمد

باریک که حداکثر پهنای آن از يك ميل (۱۶۰۰ متر) تجاوز نخواهد کرد.

اما اگر لوله نفت سرتاسری ، طبق طرح اولیه که شش سال قبل فراهم گردید ساخته می‌شد نسل‌گوزن وحشی آلاسکا منقرض میگردید چون لوله نفت بخط مستقیم از شمال به جنوب کشور متصل میگردید مانع از آن می‌شد که گوزن ها از مغرب به مشرق آلاسکا ، و برعکس ، مهاجرت کنند .

گوزن های وحشی آلاسکا ، هر سال در پایان فصل کوتاه تابستان آنجا ، از مغرب بسوی مشرق مهاجرت می‌کنند تا این که بتوانند در فصل زمستان آلاسکا در مناطق شرقی آن کشور ، برف را باسم خود حفر نمایند و گیاه خشک زیر برف را که يك نوع خزه ، اما دارای برگ های دراز است بخورند و در دشت های آلاسکا ، غیر از آن خزه (۱) گیاهی دیگر که برای تغذیه گوزن مفید باشد نیروید . در دشت های مغرب آلاسکا ، برودت آن قدر شدید است که آن خزه جز به تفریق نیروید و در فصل زمستان گوزن نمیتواند آن را که خشک شده زیر برف پیدا کند .

اما در دشت های مشرق آلاسکا، مرتع های وسیع از آن گیاه وجود دارد که طول و عرض آنها از شصت میل (۹۶ کیلومتر) بیشتر است و گوزن وقتی بآن مناطق میرسد یقین دارد هر نقطه از برف را که حفر نماید به گیاه خشک خواهد رسید .

گوزن در آغاز تابستان قطبی جفت گیری میکند اما در زمستان در مشرق آلاسکا که برودت آن کمتر از مغرب کشور است میزاید و سال بعد در آغاز تابستان با گوساله اش مراجعت

می‌نماید (۲) و اگر گوزن در پایان تابستان بسوی مشرق آلاسکا مهاجرت نکند در زمستان از گرسنگی خواهد مرد .

چون امتداد مهاجرت گوزن وحشی آلاسکا غربی و شرقی و برعکس است و لوله نفت از شمال بجنوب کشور کشیده می‌شود اگر آن لوله ، بر طبق طرح اولیه ساخته می‌شد مانع از مهاجرت گوزن میگردید چون در مسیر گوزن ، يك باطلاق شمالی و جنوبی بعرض يك ميل بوجود می‌آورد که گوزن ها در آن فرو می‌رفتند و این در صورتی بود که لوله نفت در همان باطلاق فرو نرود .

اراضی آلاسکا در فصل زمستان چون سنگ می‌شود و نمیتوان بوسیله کلنگ و حتی مته های موتوری آن را حفر کرد و در تمام شهر های آلاسکا که گورکن دارد گورکن ها در فصل تابستان ، برای احتیاط ، قبر حفر می‌کنند تا اموات را در فصل زمستان دفن نمایند و اگر قبر حفر شده موجود نباشد و شخصی که در زمستان بمیرد ، جنازه اش تا فصل تابستان دیگر بدون تدفین باقی میماند .

اما همین زمین سخت ، برائبر حرارت لوله نفت در طول آن لوله مبدل به باطلاق می‌شد زیرا نفت که با فشار گاز ، از زمین خارج می‌شود بین سیصد و پنجاه تا چهارصد درجه حرارت دارد و آن حرارت زیاد لوله نفت را بشدت گرم میکند و حرارت آن لوله زمین را گرم می‌نماید و یخ زمین ذوب می‌شود و باطلاق بوجود می‌آید چون اراضی کشور آلاسکا مثل اراضی کشور های خاورمیانه یا آفریقا نیست که حرارت اوله نفت در زمین بدون تاثیر باشد .

اراضی کشور آلاسکا ، (البته در قشر سطحی زمین) ، يك قشر شبیه به اسفنج است که با یخ عجین شده و علمای زمین شناسی نام این قشر سطحی را (برما فروست) گذاشته اند و اگر این قشر سطحی حرارت ببیند ، چون یخ ذوب می‌شود مبدل به باطلاق میگردد و بهمین جهت در فصل تابستان در بعضی از مناطق آلاسکا، که حرارتی بیشتر دارد باطلاق بوجود می‌آید و گوزن وحشی ، هنگام مهاجرت ، هرگز از مناطق باطلاق عبور نمی‌نماید .

مهندسی که طرح اولیه لوله نفت آلاسکا را فراهم کردند ، متوجه این نکته بودند و میدانستند که لوله نفت هرگاه ، در زمین قرار بگیرد نه فقط با ایجاد باطلاق راه مهاجرت گوزن ها را مسدود میکند بلکه خود لوله نفت در آن باطلاق فرو می‌رود و گسیخته می‌شود و ناگزیر لوله نفت را باید طوری قرارداد که با زمین فاصله داشته باشد یعنی آن لوله را روی پایه ها استوار کرد .

مهندسی متوجه شدند پایه هایی که برای نصب لوله نفت روی آنها بر زمین نصب می‌شود باید ازمصالحی باشد که حرارت لوله نفت را بزمین منتقل ننماید یعنی مصالح آن پایه ها را بایستی از مواد عایق انتخاب کرد و موادی که در مین عایق بودن بتواند تفاوت درجه حرارت زمستان بسیار سرد و تابستان گرم آلاسکا را تحمل نماید و فرو بریزد .

چون فرو ریختن فقط يك پایه ، برای گسستن لوله نفت و جریان نفت در محیط زیست ، کافی است . زیرا بین پایه ها بایستی فواصل زیاد وجود داشته باشد و در غیر آن صورت مقابل مهاجرت گوزن ها مانع

۱- این گیاه اسم فارسی ندارد و نام امریکائی آن (لایکن) و اسم فرانسوی آن که در کتب گیاه شناسی دیده می‌شود (لیشن) است .

۲- در زبان فارسی فرزند گوزن مثل فرزند گاو گوساله است یعنی گاوی که در همان سال بدنیا آمده و اسم گوزن هم در زبان فارسی گاوبود و بعد (گاوناك) شد .

وجود می‌آید و کافی است که یک گوزن، هنگام مهاجرت بیک پایه برخورد نماید تا این که مهاجرت دسته‌ای از گوزن‌ها متوقف شود.

اما اگر فاصله بین پایه‌ها زیاد شد گوزن که نیروی بینائی قوی دارد از فواصل وسیع بین پایه‌ها استفاده خواهد کرد و خواهد گذشت و بپایه تصادم نخواهد کرد.

ارتفاع لوله نفت نسبت بزمین باید بقدری باشد که باعث رم کردن گوزن‌ها نشود و اگر لوله نفت را روی پایه‌های کم ارتفاع نصب نمایند گوزن از مشاهده لوله نفت رم خواهد کرد و نخواهد گذشت و چون قادر به مهاجرت نخواهد بود نسلش منقرض می‌شود.

در بالا گفته شد که هزینه اضافی احداث لوله نفت برای رعایت حال گوزن‌های وحشی چهار هزار میلیون دلار می‌شود که بهر گوزن بطور متوسط ۸۸۸۸ دلار میرسد.

بعد از مشاهده این مبلغ این فکر بذهن میرسد که آیا حکومت آلاسکا نمیتواند گوزن‌های وحشی را اهلی نماید و هزینه نگاه داری آنها را از همین محل که کمپانیهای نفت بتدریج خواهند پرداخت تامین کند؟

در پاسخ این سؤال دو جواب وجود دارد.

اول این که حکومت آلاسکا وجود گوزن‌های وحشی را بهترین وسیله جلب توریست‌ها به آلاسکا (در فصل تابستان) میدانند و فکر میکنند که اگر در آلاسکا گوزن وحشی نباشد توریست‌ها بآن کشور مسافرت نخواهند کرد و گوزن‌های وحشی آلاسکا سبیل آن کشور شده بطوری که حکومت آلاسکا و سکنه بومی فکر می‌کنند که آلاسکا، بدون گوزن وحشی، مفهوم ندارد و در آلاسکا، دو نوع گوزن وحشی زندگی میکند یکی گوزن وحشی معمولی و دیگری یک گوزن بزرگتر موسوم به مرال.

پاسخ دوم این است که گوزن آلاسکا که از نوع گوزن منطقه قطبی است و در شمال اروپا (شمال فنلاند) و شمال سیبری نیز هست بعد از اهلی شدن، بایستی در پایان فصل زمستان رها شود تا این که به صحرا برود زیرا گوزن، جز در آزادی و در صحرا جفت‌گیری نمینماید و در هر نقطه از فنلاند و شمال سیبری که گوزن قطبی اهلی شده، در پایان فصل زمستان آزاد می‌شود و به صحرا میرود و از آن پس صاحب گوزن، آن را نمی‌بیند مگر در انتهای تابستان و باید خود برود و گوزن را که دارای شماره است بیاورد و صاحب گوزن، می‌تواند جانور خود را آزاد نماید لیکن اگر ماده گوزن باشد نخواهد زائید و اگر گوزن نر باشد در فصل تابستان طوری بهیجان می‌آید و بی‌تاب می‌شود که صاحبش نمیتواند بآن نزدیک شود.

نظریه دیگر راجع باحداث لوله نفت

لوله نفت آلاسکا که شمالی و جنوبی و بخط مستقیم خواهد بود از نقاطی می‌گذرد که زلزله خیز است و بطور متوسط در آن نقاط در هر سال یکصد زلزله رو میدهد که بعضی از آنها در بعضی از سال‌ها شدید می‌باشد و بعد از احداث لوله نفت یک زلزله شدید، ممکن است که آن را بگلاندن گسیختن لوله نفت یک فاجعه بزرگ نیست و می‌تواند آن را مرمت کنند ولی حکومت آلاسکا در مورد آلوده شدن محیط زیست بسیار حساس است و اگر بر اثر گسیختن لوله نفت در زمین جریان پیدا کند حکومت آلاسکا از کمپانیهای نفت خسارت هنگفت دریافت خواهد کرد و برای دریافت خسارت خود هم ضمانت اجرائی دارد چون اگر کمپانیهای نفت نخواهند خسارت را بپردازند حکومت آلاسکا از استخراج و جریان نفت در لوله مانعت خواهد کرد.

برای این که اگر لوله گسیخته شود، نفت در اراضی جاری نگردد

در تمام طول لوله نفت ضوابط الکترونیکی نصب می‌شود و آن ضابطه‌ها کاهش فشار نیم درصد را در لوله نفت که نشانه گسیختن لوله می‌باشد بیدرنگ اطلاع میدهند و در همان لحظه که کاهش فشار، درون لوله، احساس شد پمپ‌ها که نفت را با فشار از لوله می‌گذرانند بطور خودکار متوقف می‌شود و نفت در لوله آلاسکا با فشار پمپ عبور می‌نماید زیرا در بعضی از مناطق لوله از تقاطعی می‌گذرد که موازی با سطح دریا است و در بعضی از مناطق از ارتفاع پنج هزار و هشتصد فوت (تقریباً ۱۲۶۶ متر) عبور می‌نماید.

چون پمپ‌ها بطور خودکار متوقف می‌شود جریان نفت در لوله قطع میگردد معیلاً مقداری نفت از لوله خارج می‌شود و بر زمین جاری میگردد و حکومت آلاسکا برای آن مقدار نفت که بر زمین جاری شده و محیط‌زیست را در یک منطقه آلوده میکند از کمیانی‌های نفتی غرامت دریافت خواهد کرد.

بعد از مطالعات زیاد که از شش سال قبل تا امسال ادامه داشت تصمیم گرفته شد که در مناطقی که محل گوزن‌ها (هنگام مهاجرت) می‌باشد و آن محل‌ها معلوم است و هر سال گوزن، از همان جا عبور میکند و راه دیگر را انتخاب نمینماید لوله نفت را دفن کنند تا این که گوزن از مشاهده لوله نفت رم نکند.

اما چون لوله نفت خیلی گرم است و یخ زمین را ذوب می‌نماید در تمام طول لوله مدفون دستگاه‌های سردکننده نصب خواهد شد تا این که حرارت لوله نفت (برودت آن) باندازه برودت زمین باشد که در آن مدفون شده است و چون میزان برودت زمین در آلاسکا، در تابستان و زمستان متفاوت است تمام دستگاه‌های سردکننده، بطور خودکار بامیزان حرارت (برودت) زمین تطبیق خواهد شد.

«ناتام»

بقیه جامعه هائی با صد هاجیب سوراخ

را میکند ماجرا مربوط میگردد به نیرنگ‌های تولید کننده از يك سو و ناتوانی روانی و فکری آدمی بطور کلی از سوی دیگر. توضیح اینکه تولید کننده برای اینکه مصرف کننده را به يك ماشین خودکار مصرف تبدیل کند از هزار راه وارد میشود و از همه غریزه‌ها و خواهش‌ها و نیازهای روانی و فکری و غریزی انسان بهره میگیرد. تا او را بصورت يك مصرف کننده مطیع درآورد و از این بعد است که به گفته نویسنده کتاب یاد شده افسان خودش به پیشباز دوشیده شدن می‌شتابد و در جامعه‌ای مانند امریکا در هر سال ۴۰۰ میلیارد دلار بابت دوشیده شدن به تولید کننده امریکائی می‌پردازد!

به کجا می‌رویم؟

در فروشگاهی بزرگ برچسب کالاها را میخوانیم: سیب سرخ فرانسه، نارنگی پاکستان، لیموترش خارجی، انگور ترکیه و آنسوی دیگر مرغ هلندی، گوشت گوساله فرانسوی، پنیر بلغارستان، روغن زیتون ایتالیایی، برنج امریکائی و خریداران هجوم آورده‌اند و چرخها را بر از کالا میکنند و می‌خرند و اسکناسهای درشت را روی میز میریزند و می‌روند. خریداران شادمانند چون هم پول دارند و هم کالا در اختیارشان هست، انواع و اقسام کالا های خوراکی خارجی، این جوش و خروش و این جور خرید خوب است، خیلی هم خوب است، ولی تنها يك ایراد دارد و آن اینست که آیا يك جامعه از نظر مواد خوراکی میتواند به این وسعت وابسته به بازار خارج باشد و برای خرید این کالاها هم از ارز نفت برخوردار گردد؟ این پرسش از این جهت اهمیت دارد که در مورد بالا دو قطب وجود دارد، یکی قطب ثابت و دیگری قطب متغیر. قطب ثابت موضوع احتیاج به مواد خوراکی است که بگفته معروف نخورد ندارد، انسان زنده نیازمند خوراک است و باید بهر نحو هست مواد خوراکی را به بدنش برساند و موضوع ثابت دیگر احتیاج به درآمد است که بهر حال يك موجود زنده برای زنده ماندن و زندگی کردن میباید درآمدی داشته باشد. و اما موضوع متغیر و متزلزل قضیه اینست که وارد کردن مواد خوراکی از خارج موضوعی است ناپایدار، جهان در معرض حادثه‌های گوناگون است و ممکن است یکی از این حادثه‌ها سبب شود که وارد کردن مواد خوراکی از خارج ممکن نگردد و در توضیح این مطلب می‌گویم که یکی از سیاست‌های کشاورزی در کشور های پیشرفته در عصر حاضر رسیدن به مرز خود بسی در تولید مواد کشاورزی است و کارشناسان کشاورزی

به حدی به این کار اهمیت میدهند که در تنظیم برنامه های تولید کشاورزی همیشه حالت‌های پیش بینی نشده مانند چنک و وقایع دیگر را در محاسبه های خود وارد میکنند و تلاش میکنند که تولید کشاورزی حتی در زمان وقایع غیرمنتظره در حد خود نگهداشته شود. و اما موضوع متزلزل دوم باز هم درآمد حاصل از نفت است که میدانیم که درآمدی و یا بهتر گفته باشم ثروتی است تمام شدنی و روزی که زیاد هم دور نخواهد بود ما از این منبع محروم میشویم و علاوه برآن ثروت نفت برخلاف سایر ثروت‌ها و درآمدها در معرض کنش و واکنش‌های جهانی و باز هم درآمدی است ناپایدار و حال برمیگردیم به موضوع که در يك رویداد اقتصادی دو چیز ثابت درآمد و کالای خوراکی با دو چیز متزلزل و متغیر برخورد میکنند و این درست خلاف آنچیزی است که میباید وجود داشته باشد یعنی در برابر دو چیز ثابت که خوراک و درآمد باشد تامین مواد خوراکی که تولید کشاورزی باشد و همچنین منبع درآمد میباید پایدار باشد. پس سیاست کشاورزی و اشتغال و تولید و درآمد ما میباید برپایه‌ای استوار گردد که حتی در مواقع غیرمنتظره و پیش بینی نشده نیز ما از نظر کالا های کشاورزی و درآمدی که ما را تامین نماید ایمن باشیم و حال این مسئله مطرح میشود که تبدیل يك جامعه به ماشین مصرف آنهم مصرف کالاهای خوراکی و آنهم کالاهای خوراکی خارجی و آنهم به این وسعت بصلاح ماست؟ دیدیم که در جامعه‌ای مانند امریکا فریاد صاحبزنان بلند شده و حساب کرده‌اند که اگر طبقه متوسط امریکائی دوشیده نشود فقط ۴۰۰ میلیارد دلار در جیب این گروه باقی میماند و این در جایی است که نیازمندی های جامعه امریکا از خود امریکا تامین میشود و حال وضعی را در نظر آوریم که طبقه دست بدهن و یا يك جامعه بطور کلی دوشیده شود و آنهم بوسیله تولید کنندگان خارجی و بوسیله کالاهای خارجی و اینجاست که موضوع جامعه‌ای با صد ها جیب خالی مطرح میگردد. جامعه‌ای که پول دارد خیلی دارد ولی پولها در جیبها قرار نمیگیرد و به محض اینکه پولی وارد جیبی شد بابت انگور استرالیائی و برنج امریکائی و سیب فرانسوی و پنیر بلغاری و تازگیها بابت عتیقه های خارجی از جیبش خارج میشود و حالا بابت این خریدها و یا بهتر گفته باشم این دوشیدنها چه پولی از جیب های سوراخ ما خارج میشود باید نشست و حساب کرد و رقم سرسام آور آنها بدست آورد و اما بجای این خریدها و این شلنگ اندازیها ما میبایست چکار کنیم؟ در این باره بحث خواهم کرد.

بقیه چرا از دادگستری ...

قطعی است پس باید محتاج مقامی و شخصی نباشد و فکرش جمع و حواسش آسوده و فارغ از گرفتاریهای زندگی مادی باشد تا نگرانی فکری او در فکرش اثر نکند. با فکر آسوده وظیفه خطیری را که بمعده دارد بتواند انجام بدهد و علت عمده که برای قضاوت تفاوت در حقوق و مزایا تا دیگران قائل اند این تامین آسایش خیال است.

اما جهات دیگر برای اینکه وضع معیشت قاضی تامین باشد این است که قاضی در شغل خود محرومیت هائی دارد از نظر روحی و جسمی از بسیاری از تفریحات و خوشی ها محروم است که منافات با شغل قضائی در جامعه محسوب میشود و این محرومیت برای غیرقاضی وجود ندارد.

همینطور از نظر مادی دیگران تنها بشغل اداری خود اکتفا نمیکنند بلکه در ساعات غیراداری بکارهای دیگر میپردازند در چند جا کار میکنند در خدمت شرکتها و موسسات حقوقی ساعات غیراداری را با حقوق خوب میگذرانند میتوانند به تجارت داشتن مغازه، رستوران، هتل، مهمانخانه، حسابداری، کارهای مباشرت نمایندگی و امثال آن بگذرانند و درآمد عده زیادی از این راه ها کسر درآمد آنها را جبران میکند و حال آنکه قضات نمیتوانند باین قبیل کارها بپردازند و این کارها منافات با شئون قضائی دارد پس قاضی ناچار است با همان حقوق اداری بسازد و آنوقت باید تمام بعد از ظهرها در دادگستری اضافه کار کند و خود را خسته نماید و اوقات خانه را هم با پرونده ها مشغول باشد و هم از فیض زندگی خانوادگی و هم از درآمد کارهای دیگر محروم باشد.

در چنین صورتی هرچند مدت اگر يك مبلغی باو بعنوان پاداش داده میشود مزیتی است که او را همین منت هم میکند و باعث کدورت آنها می شود که همان استحقاق را دارند

ولی پاداشی در مقابل علاوه از حقوق معمولی نمی بینند و همین وضع برای مدیران و کارمندان دفاتر دادگاه ها و سایر اعضاء اداری دادگستری وجود دارد که درآمدشان ناچیز و ابدامتناسب با ارزش و مقدار کارشان نیست و آنها هم اگر در سالهای اول خدمت باشند ترجیح میدهند در بخش خصوصی برای خود کاری تهیه کنند و بتدریج خدمت دادگستری را ترك خواهند نمود.

بعضی از قضات دادگستری حتی کمتر از اعضاء اداری حقوق میگیرند مثلاً يك قاضی دادگاه شهرستان که لیسانس رشته قضائی است چهار هزار تومان حقوق ماهیانه دارد ولی يك لیسانس دیگری که در دانشکده حقوق با او هم درس بوده از يك موسسه دیگر دولتی با داشتن شغل اداری شش هزار تومان میگیرد و آن مزایائی را که شرح دادم دارد یعنی میتواند با کار کردن در شرکتهای خصوصی و یا کارهای انتفاعی برای خودش و تصدی بکارهای دیگر بیش از درآمد اداری درآمد داشته باشد.

این وضع سبب میشود در آینده برای شغل قضاوت داوطلب پیدانشود و یا کم پیدا شود و یا آنها کسی استعداد کافی ندارند و از جاهای دیگر رانده میشوند بدادگستری هجوم آورند با احتیاج شدیدی که دادگستری ما بتوسعه علم حقوق و واجد شدن ارزش از لحاظ معنوی و علمی دایود اگر دورنمای این وضع را برای آینده بنظر بیآوریم بتقیده من وحشتناک خواهد بود.

خوب است آنچه را که فردا واقع خواهد شد امروز بفکر آن باشیم و از آن جلوگیری کنیم البته این نکته را هم بگویم که این تذکر فقط بمنظور داشتن يك دادگستری بهتر نوشته

میشود که این نگرانی که موضوع تامین معیشت قضات است برطرف شود ولی موضوع دادگستری تنها جنبه تامین معیشت قضات نیست امثال من که در این قضیه دخالت میکنیم برای این است که دادگستری از جهت معنویات قوی باشد و آن دادگستری که از جهات معنوی ضعیف باشد و قضات آن نتوانند استقلال قوه قضائیه را جهت حفظ حقوق افراد که علت غائی بوجود آمدن عدالت عظمی طبق قانون اساسی خاصه در برابر دستگاههای مجریه بوده حفظ کنند مورد حمایت نخواهند بود و تامین معیشت قاضی خود هدف نیست بلکه یکی از وسائل برای رسیدن به هدف است.

خواندنیه: این تنها دادگستری و شغل آبرودار قضاوت نیست که شغلانش آنرا ترك میکنند و بشاغل نان و آب دار دیگر روی میآورند. وقتی شرکت سازان و شرکت بازان در بخش خصوصی و دولتی همگی سکرتر و کامپیوتر در اختیار دارند قاضی نمیتواند و نباید با يك پیشخدمت پیر که جوابگوی چند اطاق دیگر هم هست بسازد، آنهم بدون تلفن مستقیم و اتومبیل و راننده مخصوص و داشتن حساب بانکی در داخل و خارج. در يك جامعه مصرف و پردرآمد که پایه و مایه هر نوع پیشرفت و رفاه بر روی مادیات و مقدار درآمد بنا شده بایستی هم اینطور باشد.

میگویند در سالهای اخیر رشد مادی اجتماع ما که شاخص آن درآمد سرانه مردم است از نفری دویست دلار در سال به هزار و دویست دلار در سال بالا رفته که امیدواریم باز هم بالاتر برود چنانکه دارد میرود، ولی آیا رشد معنوی و اخلاقی هم همینطور است؟! در این مورد، خود توانی چه بگویم من از این بیشتر!

ثروتمندترین ملل جهان

بموجب آخرین بررسی که درباره چگونگی تقسیم ثروت بین ملل جهان درآمد سرانه هریک از آنان بعمل آمده است، ایالات متحده آمریکا، ژاپن، آلمان غربی و فرانسه و انگلستان بترتیب ثروتمندترین کشورهای جهان شناخته شده‌اند، درحالیکه کویت، سوئیس، سوئد، دانمارک و ایالات متحده آمریکا از نظر درآمد سرانه بترتیب مقامهای اول تا پنجم را اشغال میکنند.

تولید ناخالص ملی آمریکا در سال ۱۹۷۴ به قریب یک هزار و چهارصد میلیارد دلار بالغ شده، درحالیکه تولید ناخالص ملی ژاپن دومین کشور ثروتمند دنیا ۴۵۱ میلیارد دلار، یعنی کمتر از یک سوم آمریکا برآورد شده است اما از نظر درآمد سرانه، کویت با ۱۱٫۰۰۰ دلار درآمد سرانه مقام اول را بدست آورده، و سوئیس با ۷۲۷۰ دلار، سوئد با ۶۸۴۰ دلار، دانمارک با ۶۸۰۰ دلار و ایالات متحده با ۶۵۹۵ دلار بیشترین درآمد سرانه را دارند.

بالاترین میزان درآمد سرانه پس از پنج کشور نامبرده بترتیب از این قرار است:

کانادا	۶۴۳۰ دلار
آلمان غربی	۶۲۱۵ دلار
نروژ	۵۸۲۰ دلار
فرانسه	۵۳۹۰ دلار
استرالیا	۵۳۸۰ دلار
بلژیک	۵۳۵۰ دلار
هلند	۵۱۴۵ دلار
لیبی	۴۹۵۰ دلار
اتریش	۴۳۹۰ دلار
ژاپن	۴۱۱۵ دلار
انگلستان	۳۳۸۵ دلار
ایتالیا	۲۷۰۰ دلار

عربستان سعودی ۲۶۵۰ دلار از کشورهای نفت خیز پس از عربستان سعودی، کویت و لیبی، و نروژ با ۲۲۷۵ دلار و ایران با ۱۲۷۵ دلار بالاترین درآمد سرانه را دارند.

هرالد تریبون (پاریس)

بقیه آخرین دقایق زندگی

گران تمام شود. این تشویش مرا بسیار ناراحت ساخته است». و در جواب دخترش هم عوض اظهار خوشوقتی انتباه نامه‌ای نوشت باین مضمون: «برای وصول بمقام سلطنت نمیخواهم بشما تبریک بگویم. هرگاه راه و روشی که در گذشته پیش گرفته بودید ادامه یابد و درصدد اصلاح وضع خود و اوضاع مملکت برنهایت روز خوش نخواهید دید. فعلا سنار من اینست بهیچ کار عجولانه دست نزنید و هیچ چیز را بی جهت تغییر ندهید. خوب و بد هرگونه اقدامی را پیشاپیش بسنجید و دوراندیش باشید. اوقات را همواره بخدمت خلق و امور عام المنفعه صرف کنید هیچوقت خرج تراشی و زیاده روی ننمائید. بارعایت این اصول شاید ملت روی آسایش به بیند و شما خوشبخت شوید والا آشوبی پدید خواهد آمد که جلوگیری از آن غیر ممکن میباشد. ضمنا به تو و سایر فرزندان خود تاکیدا توصیه میکنم در حفظ اتحاد اطریش و فرانسه بکوشید که همیشه صلح و آرامش برقرار باشد. باین ترتیب دولتهای دیگر در اروپا نمیتوانند وضع موجود را متزلزل و کار شما را مختل سازند و همگی درامن و رفاه خواهید زیست».

ماری آنتوانت که در اوج شکوه و جلال و مستغرق در ناز و نعمت بود، ابتدا از بند مادر بخود آمد و قول داد برخلاف نصایح او عمل نکند. با اینوصف گوئی به ماری ترز الهام میشد دخترش عاقبت بخیر نخواهد بود زیرا همانوقت در ضمن نامه‌ای بسفیر خود در پاریس نوشت: «متأسفانه باید بگویم روزگار خوش و دوران کامیابی به سر آمده است!»

«مجله گوهر»

زیبائی در اروپا نشانده است». از این نامه موجود میتوان بدروستی فهمید آن ملکه ناپخته چقدر از نصیب خود سرمست و مشغوف و به اصطلاح از مرحله یرت بوده است!

فرانسویها به شاه و ملکه جدید علاقه نشان دادند، هرچند آنان قبلا بجامعه خدمتی نکرده بودند و در این موقع وعده اقدامی برفع عامه نمی دادند. چون لوی ۱۵ مرد مرتد و بی قید از دار دنیا رفته و معشوقه فاسد و نانچیش هم طرد و تبعید شده بود، مردم بتصور اینکه لوی ۱۶ جوانی است خیرخواه و صرّفه جو و همسرش زنی نیک نفس و پاکنژاد، امید داشتند در سلطنت آنان عصری نوین بظهور رسد و دوران فساد و رسوائی بسر آید. با نواسطه جلوسشانرا صمیمانه جشن گرفتند و تصاویرشانرا بصرافت طبع همه جا درامکنه عمومی گذاشتند.

دربارهای قدیمی نیز که در وهله اول از آتیه خویش مایوس و بیمناک بودند وقتی بمناسبت تجلیل از پادشاه و ملکه جوانبخت جشنها و مهمانیهای مفصل از سر گرفته شد خوش خدمتی و جاپلوسی بخرج دادند و برکنار نگریدند.

تنها کسی که از این پیش آمد دورادور ملول و نگران بنظر میرسید، ماری ترز مادر ماری آنتوانت بود. آن ملکه سالمند پس از سی سال سلطنت پردردسر و تحصیل تجربه زیاد، از دشواریهای کار مملکت داری آگاهی کامل داشت و در پاسخ گزارش کنت دومرسی سفیر اطریش در پاریس چنین اظهار نظر نمود: «از درگذشت شاه سابق خیلی متأسفم میترسم لوی ۱۶ و دخترم که هنوز جوان و بی تجربه هستند و تن بکار و زحمت نمیدهند از عهده اداره مملکت برنایبند و پادشاهی برایشان

بقیه سفری بدرون سفرنامه

عینا مطابق اصل بکار برده است مانند کاپیتان ، پارلمنت و غیره و گاهی هم اصطلاحاتی را که در فارسی رایج نبوده ، ترجمه کرده اما با اصطلاح امروزی آن متفاوت است مانند : روبه اکثریت فائیلین برمانعین یعنی : باری اکثریت یا با اکثریت آراء .

میرزا ابوطالب ، خود به روشنی گفته است که آنچه را روزانه می‌دیده ، تاریخ‌وار یادداشت می‌کرده و قصدش تنها ایجاد رابطه میان خود و خوانندگان کتاب بوده است ، به طوری که ضمن بیان سادگی کتاب می‌گوید که می‌ترسم خوانندگان سطحی به سبب چند اسم یا اصطلاح ناآشنا از خواندنش صرف‌نظر کنند خلاصه آن که گذشته از سستی اشعار نویسنده کتاب ، باید اعتراف کنیم که در واقع نگاری و تصویرگری ، در سراسر کتاب کاملاً موفق و سزاوار ستایش است همان گونه که کوشش آقای دکتر حسین خدیو جم در تصحیح کتاب.

بقیه حال و روز صنعت

متفطن (شاید هم متعفن) در پای علمشان سینه می‌زنند و دیگران از سر لج هو می‌کشند و صندلی های سینما را از هم می‌درند . می‌ماند فیلمهایی مثل «یک اتفاق ساده» - که شاید یکی دوتا بیشتر نباشند - آنها هم فقط در جشنواره‌ای نمایش داده می‌شود ، جایزه‌ای می‌گیرد و بعد مثل توپ ، «دستشده» می‌شود ، از این فستیوال به آن فستیوال و هی جایزه پشت جایزه . انکار فیلم را برای داوران و هیئت های ژوری می‌سازند نه برای مردمان . دلپیش همین که در یک سینما به نمایش در نمی‌آید تا دست کم واکنش جمع در برابرش دیده شود .

قسم دیگری از سینمای جشنواره‌ای فیلم های ویژه کودکان است ، اکثرا انی محاسن و بیشتر فیلمهای کوتاه که پیدا شدن آدمی مثل «کیارستمی» به‌ویژه با آخرین فیلمش «مسافر»

اتفاقیست نادر که متأسفانه آنهم در همان جلسات می‌ماند و بس .

سینمای تجارتي وسینمای دولتي دو جریانند ، مجزا از هم وموازی هم که هر يك قلمروئی خاص خود دارند و در همزیستی مسالمت آمیزی - با هم - بسر می‌برند. نماین را با آن کاریست ونه آنرا با این. هر يك ، تماشاگرانی مشخص و تثبیت شده دارند و خطمشی هائی از پس تعیین شده‌را دنبال می‌کنند . حتی - گاه - فیلم سازانی هستند که در هر دو قلمروکیابایی دارند و به‌هر دو این‌ها ناخنک هائی می‌زنند وزده‌اند . (آخور وتوبره به ذهنشان خطور نمی‌کند ؟)

اما در دامن سینمای تجارتي - گاه - فرزندان ناخلفی پرورش می‌یابند که هنوز قدم کج دوم را برنداشته‌اند که خود را از چاله درنیامده با سر به‌چاه می‌اندازند ، چرا که هیچکس از ایشان پشتوانه‌ای استوار و نوع اندیشگی صحیح و هدف و ایمانی راستین ندارند . یکی کارش به مسخ قصه‌ای خوب می‌کشد و چاک دهانش راباز می‌کند و هرچه می‌خواهد به‌جمع فحش می‌دهد ، آن دیگری کارش‌گنده گوئی ابلهانه و غلطیست در قالب سمبول بازی کودکانه آدمی که می‌خواهد جهانی بیندیشد و بگوید و فلسفه بسافد ونمی‌تواند ، و آن يك از نوعی واقع‌گرایی که می‌توانست براه صحیح افتد ، دور می‌شود و به‌هذیانی بیمارگونه می‌نشیند وذهنیات آشفته‌اش را بصورت خام عرضه می‌دارد . چه بسیار پاره‌ها که فریاد «دگرگوئی» ، «دگرگوئی» در سینمای فارسی برخاست و دگرگون کننده برشانه هوجی‌ها نشست و «به‌به» و «چه‌چه» شنید و باز هرز به به همان جو می‌رود و در - چون سابق - به همان پاشنه می‌چرخد. (ادامه دارد)

شرح عکس روی جلد

پرواز با بادبان فضائی

یکی از ورزش ها و تفریحات جدید که در مدتی کم ، در کشور های اروپا و امریکا ، طرفداران زیاد پیدا کرده پرواز با بادبان فضائی است و در کشور های اروپای غربی مثل فرانسه و بلژیک و هلاند و غیره باشگاه هائی برای پرواز با بادبان فضائی تاسیس شده که نه فقط جوانان بلکه زنان و مردان جا افتاده هم عضو آن باشگاه‌ها هستند و در روز های معین ، و در آغاز با کمک مربی ، با بادبان های فضائی پرواز می‌نمایند وتنها در فرانسه پنجاه هزار نفر عضو باشگاه های این‌گونه پرواز می‌باشند و بطوری که در مطبوعات خارجی دیده می‌شود پرواز با بادبان فضائی آسان است وفرا گرفتن آن محتاج به دوره تعلیم طولانی نیست و فقط پروازکننده باید قدری تمرین کند تا این که دست‌هایش قوی شود و بتواند بادبان را نگاه دارد و زود خسته نشود و به‌محض احساس خستگی می‌تواند بسرعت و بدون تصادم شدید بزمین فرود بیاید و فرود آمدن با بادبان فضائی خیلی ملایم‌تر وآهسته‌تر از فرود آمدن با چتر نجات است وعکس روی جلد این شماره ، شخصی را در حال پرواز با بادبان فضائی نشان می‌دهد .

خطر ایجاد تورم علاوه‌ای را در بردارد هر گروهی گمان میکند که این تغییر سیستم فقط بوی ضرر میرساند و بهمین دلیل وی و تنها وی محق است که این بیعدالتی مالیاتی را با بالا بردن قیمت های خود تاحدی جبران بنماید - بنا براین عاقلانه است که اگر هم تغییر سیستم های مالیاتی غیر قابل اجتناب باشد حتی الامکان آنها را در مواقع رکود اقتصادی اجرا درآورد همانطور که در آلمان فدرال در سال ۱۹۶۸ سیستم مشترک بوجود آمد و اجرا شد.

نتیجه دوم: درست بخاطر همین که هسته اصلی تورم یک عامل سیاسی است اکثرا اتفاق میافتد که یک سیاست کوتاه مدت ضد تورمی از نظر سیاسی یک غیر ممکن واقعی باشد. بنابراین نمیتوان با قطعیت گفت که یک سیاست ضد تورمی همیشه مورد درخواست اولیای امور بوده و حتی اجرای آن اصولا درست است. تمام مردم رای دهنده در یک مورد واحد باهم توافق نظر دارند که باید دولت سیاستی را دنبال کند که منافع گروه آنها همیشه محفوظ بماند.

اگر در نظر بگیریم که تورم نتیجه جدال تقسیم و یا برابر با تصحیح موقعیت درآمد ها میباشد و بنابراین سیاست ضد تورمی خرابی یک چنین وضعی را به همراه دارد آنوقت خیلی

بقیه تورم مداوم ...

زود متوجه خواهیم شد که یک سیاست ضد تورمی کوتاه مدت تا چه اندازه میتواند نارضایتی اجتماعی و اختلاف نظر ها را گسترش دهد. سیاست ضد تورمی همیشه نتیجه دردناکی برای یک گروه بخصوص (اکثرا برای گروه های سیاسی خیلی قوی) در بردارد عین همین مسئله درباره دستور ها و نسخه های «کینز» در مورد ایجاد تقاضای خارج از حد صدق پیدا میکند. افزایش مالیاتهای مستقیم آنها هم در دوره و زمانه ای که نه تنها فقط ثروتمندان بزرگ بلکه تقریبا همه مردم مالیات می-پردازند با مقاومت های شدید سیاسی روبرو میشود و هر بار که چنین تصمیمی گرفته میشود بمنزله یک قدم بطرف خودکشی دولت تلقی میگردد.

اکثرا اتفاق میافتد که سیاست تثبیت حقوقها جدال تقسیم درآمد را شدیدتر میکند - در خاتمه بسیار جالب است که این سؤال را از خود بکنیم که چه اتفاق خواهد افتاد اگر هر روز تعداد بیشتری جزو کارمندان دولت درآیند. اگر قرار باشد این عده مخصوصا در مورد تقسیم درآمد و افزایش آن دارای عقاید افراطی باشند در اینصورت امکان کاهش مخارج برای

دولت وجود نخواهد داشت اگر دولت بخواهد که این کارمندان بخدمت خود برای دولت ادامه بدهند. بهمان اندازه که تعداد کارمندان دولت افزایش می-یابد بهمان نسبت هر دولتی بیشتر برده و زندانی کارمندان خود خواهد شد زیرا بالاخره هر دولتی و هر حزبی میخواهد دوباره انتخاب شود.

آری شما حتی میتوانید بگوئید رشد منفی اقتصادی و یا افزایش تورم هر دو بازگوینده یک جریان اجتماعی و سیاسی هستند. بنابراین ما باز هم باول مطلب برگشتیم که یک سیاست عاقلانه ضد تورمی باید قبل از همه انتظارات امکان اجرا یا موفقیت جدال تقسیم را قدری کم کند - وی باید مردم را تشویق بمصرف و بموقع تشویق بر قابت کمتری در مصرف مخصوصا در سالهای اول دوران درخشان اقتصادی بنماید ولی قسمت و بخش مهم یک سیاست عاقلانه ضد تورمی نمیتواند یک سیاست اقتصادی باشد زیرا علل آن نیز اقتصادی نمی باشند پس تاجائی که سیاست حتی روش اقتصاد را هم تعیین مینماید و اقتصاد بدون سیاست معنای خارجی ندارد اجازه بدهید تکرار کنم که نه تنها هر ملتی لایق همان حکومتی است که دارد بلکه در خور همان تورمی هم هست که گرفتار آن میباشد.

نشریه سیاسی و انتقادی و ارشادی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول و سردبیر علی اصغر امیرانی

خواندنیا

شماره ۷۶ سال سی و پنجم شماره مسلسل ۳۲۰۱ هر هفته دو شماره زورهای شنبه و سه شنبه منتشر میشود

شنبه ۱۷ خرداد ماه ۱۳۵۴ مطابق ۲۷ جمادی الاول ۱۳۹۵ برابر ۷ ژوئن ۱۹۷۵

بها: در سراسر کشور ۳۰ ریال بهای آبونمان سالیانه برای ۱۰۴ شماره ۳۰۰۰ ریال

تهران: اول خیابان فردوسی - تلفن: ۳۱۶۴۵۱ - تلگرافی خواندنیا - تلکس ۲۱۲۷۶۲

برای مشتاقان جدی استریو

اگر شما مصمم به شناخت
دستگاههای استریو با سیستم
ریل یا کاست هستید ما آنچه
را که میخواهید در اختیار
داریم .

در ردیف ضبطهای کاست مدل
GX-380 آکائی باهد GX
را که معروفیت جهانی دارد
به شما معرفی میکنیم . این
دستگاه که دارای سیستمهای
A.D.R—DOLBY (کاهش
دهنده صدای اضافی) و
O.L.S و همچنین مجهز به
کلید انتخاب نوار کرم و
نوارهای معمولی و دستگاه
توقف خودکار میباشد طرز
کاری بسیار نرم و راحت دارد.

در خصوص دستگاههای ریل مدل
GX—210D آکائی را که نیز
مجهز به هد GX (کریستال) میباشد
توصیه مینماید



GXC-38D



GX-210D

Audio & Video

AKAI

AKAI ELECTRIC CO. LTD.
Ohta-ku Tokyo, Japan

نمایشگاه و مرکز سرویس آکائی

خیابان تخت جمشید - بین خیابان فرصت و ایرانشهر - شماره ۲۴۶

تلفن ۸۳۴۸۹۷

دوربین جیبی هانیمکس



- مجهز به نورسنج اتوماتیک و چشم الکترونیکی
- تنها دوربین با فلاش الکترونیکی که احتیاج به تعویض لامپ ندارد.
- یک دوربین همه کاره کوچک که همه جا همراه شماست.



HANIMEX